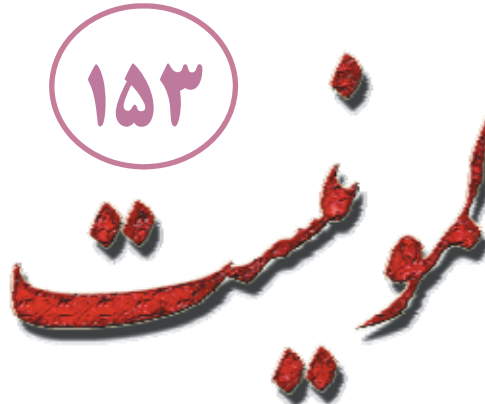




گرامی باد یاد قربانیان هالوکاست اسلامی
صفحه ۳



۳۰ سپتامبر ۲۰۰۷
۱۰ مهر ۱۳۸۶

اول مهر
صف آرایی امید
به زندگی شاد و
امروزی
در مقابل جهل و
خرافه مذهبی

صفحه ۸



رهبران کمونیست در میان مردم!



جاده مریوان - سندج در کنترل گارد آزادی

صفحه ۲

کوروش مدرسی

شکست ناسیونالیسم ایرانی و ملزومات عروج کمونیسم

(۲)

در بخش اول گفتیم که دیوار برلین ناسیونالیسم پرو غرب فرو ریخته است و سوال این است که بر ویرانه این دیوار کدام سنت عروج میکند؟ اشاره کردیم که جنبش کمونیستی، جنبشی که توسط حزب حکمتیست آنرا نمایندگی کرده است، یکی، و تاکید میکنم تنها یکی، از کاندیداها است. ما گرچه از دیگران متفاوت بوده ایم و گرچه نسبت به این وضعیت هشدار دادیم، اما عروج ما مطلقاً نه بدیهی است و نه محتوم. سنت های دیگر اجتماعی نیروهای دیگر از صحنه جامعه حذف نشده اند. همانطور که امروز ناسیونالیسم عظمت طلب پرو غرب ایرانی بعد از شکست خود در انقلاب ۵۷ مجدداً از زمین برخاسته است و در موقعیت بهتری از بسیاری از کسانی که ابتدا با جمهوری اسلامی مبارزه کردند قرار دارد، این داستان میتواند تکرار شود. تا وقتی که جمهوری اسلامی هست امکان تولد مجدد یک دوم خرداد جدید وجود دارد. تا وقتی که جمهوری اسلامی هست ناسیونالیسم پرو غرب می تواند دوباره سر بلند کند. تا وقتی که رژیم هست ناسیونالیسم های قومی می توانند سر بلند کنند. و

صفحه ۱۶

جنگ علیه ایران:

آخرین حلقه استیصال آمریکا (پیامدهای شکست آمریکا در عراق)

گفتگوی تلویزیون پرتو با فاتح شیخ

این گفتگو به نگاهی به تحولات آمریکا بود. گزارش ژنرال پترایوس و جهانی اختصاص دارد. در میان رایان کروکر سفیر آمریکا در عراق مهمترین تحولات سیاسی دنیای در برابر کنگره، توجه سیاستمداران امروز قبل از هر چیز نگاهها متوجه آمریکا و دنیا را به خود جلب می جنگ عراق، آمریکا و کشمکش کرد. این گزارش بیلانی از جنگ جاری در آن نقطه جلب می شود. آمریکا، موقعیت سیاسی امروز جامعه هفته گذشته در فاصله پنج روزه عراق و آینده این جنگ و بحران را دهم سپتامبر تا چهاردهم سپتامبر بدست می داد. این در حالیکه رسانه های بین المللی متوجه در رسانه ها و میان صاحب نظران جنجال روی همین موضوع در کنگره

صفحه ۵

حسین مرادیگی

حزب کمونیست کارگری، پوپولیسم وارونه

صفحه ۲۳

مصطفی اسدپور

شیخون ارتجاع اسلامی به جامعه سوئد!

صفحه ۳۴

رحمان حسین زاده

جنبش سرنگونی و ملزومات پیروزی

(منتقدین پوپولیست حزب حکمتیست چه میگویند)

صفحه ۱۳

کوروش مدرسی

کمونیست ها و انقلاب

منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت (۱)

صفحه ۳۱

اسد گلچینی

جنبش مجمع عمومی راه حل کارگران کمونیست

صفحه ۹

اعظم کم گویان

قانون اسلامی دشمن سرسخت حقوق جهانشمول انسان

صفحه ۱۲

اکونومیست

کوروش مدرسی

آمریکا و ایران، کشمکشی دیگر
در خلیج

صفحه ۱۱

در حاشیه بحث اوضاع ایران

صفحه ۷

در دفاع از رهبران کارگری در عراق

دست دولت مالکی از تعرض به رهبران کارگری کوتاه!

صفحه ۴

دست مذهب از
زندگی مردم
کوتاه!

اعلامیه کمیته کردستان

صفحه ۳۵

زنان عراقی:

برای سیر کردن
کودکانمان به تن
فروشی روی
آورده ایم!

گزارشی از سی ان ان

صفحه ۳۵

لغو مجازات اعدام خواست فوری و بی چون و
چرای بشریت متمدن

صفحه ۳۶

گزارش سی ان ان از وضعیت زنان در عراق

مصاحبه با ینار محمد

صفحه ۴



رهبران کمونیست در میان مردم! درباره حضور قدرتمند گارد آزادی در جاده مریوان - سنندج

گفتگو با فرهاد رضایی از فرماندهان گارد آزادی

کمونیست: شما به عنوان یکی از فرماندهان گارد آزادی که با حضور علنی و قدرمندان در ماه گذشته، جاده مریوان- سنندج را تحت کنترل خود درآوردید، می‌توانید برای ما توضیح دهید که این حرکت را چگونه و در چه ساعتی از روز انجام دادید؟

فرهاد رضایی: ما در روز ۲۲ مرداد ۸۶، جاده مریوان- سنندج را برای مدت زیادی تحت کنترل خود در آوردیم و با مردم زیادی که در این جاده سفر میکردند، انجام این عملیات با توجه به اهمیت این منطقه توسط فرماندهی گارد آزادی به تصویب رسید و اجرای آن در دستور کار ما قرار گرفت. ویژگی آن منطقه جاده است که این جاده یکی از جاده های شلوغ این منطقه می باشد و در طول روز صدها وسیله نقلیه که هزاران مسافر را به شهرهای مریوان و سنندج میبرند از آن رد میشوند. همچنین این جاده از وسط شهرکی بنام "جوجه سازی" عبور میکند و خود این به ما امکان میداد تا با مردم بسیار بیشتری دیدار داشته باشیم. به محض ورود واحدهای گارد آزادی، مردم این شهرک از حضور ما مطلع شدند و دور ما جمع شدند. محل عملیات برای ما نقطه بسیار حساسی بود. برای رژیم اسلامی قابل قبول نبود که ما آنجا را برای مدت طولانی تحت کنترل خود داشته و از نزدیک با مردم صحبت کنیم. برای نیروهای رژیم در مریوان نیز سخت بود که نظاره گر این باشند که مردم زیادی از شهرهای سنندج و مریوان از حضور ما مطلع گردیده، دور ما جمع شده و نشریات حزب و گارد آزادی را به شهرهای خود

برسانند و آنها نتوانند کاری انجام دهند. کار ما هم در اساس برای ابراز قدرت در مقابل جمهوری اسلامی، حضور در میان مردم، دیدار با تعداد هرچه بیشتری از مردم بود. تا از این طریق پیام خودمان را به مردم دیگر شهرهای کردستان برساییم. و با موفقیت آن کار را انجام دادیم. مردم با حضور قدرتمند گارد آزادی در این منطقه که میان دو قرارگاه رژیم که هر کدام حدودا کمتر از یک کیلومتر از هم فاصله دارند، نه تنها عمیقا خوشحال شدند بلکه کلی روحیه گرفتند. عملیات در ساعت ۸ و چهل و پنج دقیقه شروع شد، همزمان با استقرار واحدهای حفاظتی و واحدهای اصلی، تمام منطقه زیر کنترل قرار گرفت و مردم شهرک جوجه سازی در همان لحظات اول از حضور گارد آزادی مطلع شدند و به دیدار رفقای گارد آزادی آمدند.

کمونیست: انجام چنین عملیاتی آنهم در شرایط حضور گسترده نیروهای جمهوری اسلامی در کردستان بویژه در منطقه مریوان چطور برای گارد آزادی امکان پذیر است؟

فرهاد رضایی: جمهوری اسلامی جدا از نیروهایی که در شهر و اطراف مریوان دارد، اخیرا هزاران نفر دیگر از نیروهایش را در منطقه مریوان مستقر کرده است. از طرفی برای جلوگیری از فعالیت احزاب و نیروهای اپوزیسیون و از طرف دیگر برای رخنه کردن در کردستان عراق. رژیم اسلامی همیشه از مناطق مرزی بخصوص منطقه مرزی مریوان برای کمک به تروریستهای اسلامی وابسته به خود در کردستان عراق و تقویت آنان استفاده می کند. به همین دلیل این منطقه برای جمهوری اسلامی مهم است و نیروی نظامی

زیادی را در آن مستقر کرده است. این سوال واقعی است که چطور چنین عملیاتی در چنین شرایطی برای گارد آزادی امکان پذیر میشود؟ واقعیت این است که گارد آزادی یک نیروی چریکی و یا نیرویی مشابه نیروی پیشمرگ سازمانها و جریانات ناسیونالیست کرد نیست که از کوه ها سرازیر شود و دست به عملیات بزند. گارد آزادی از خود مردم تشکیل شده است، نیروئی است از خود مردم و در محل کار و زندگی مردم فعالیت میکند. مردم این نیرو را به خوبی میشناسند و در حد توان خود کمک میکنند که هر کجا گارد آزادی اراده کند عملیاتش را با موفقیت انجام دهد. مهمترین خصلت آن مردمی بودن آن است. انسانهایی که همراه فعالیتهای روزمره خود وظایف آن را انجام میدهند و هر موقع که بخواهند طبق یک نقشه از پیش تعیین شده، دست به عملیات میزنند.

این نیرو از دو خصوصیت برخوردار است: یکی اینکه مردمی است و کل امکاناتش را از طریق مردم فراهم میکند (از اطلاعات در مورد نیروهای رژیم گرفته تا تدارکات و دیگر احتیاجات عملیاتیهایش) و دوم اینکه این نیرو دارای فرماندهی ای از مجموعه آدمهایی با تجربه است که نزدیک به ۳ دهه کارهای نظامی و سیاسی را تجربه کرده است. اینها در مجموع این امکان را برای ما فراهم کرده است که بتوانیم عملیاتیهای بزرگی را انجام دهیم.

کمونیست: در این فاصله که گارد آزادی جاده را در کنترل خود داشت عکس العمل مردم به حضور گارد آزادی و به حضور شما به عنوان رهبران کمونیست در میان مردم چه بود؟ در این مدت شما چه کار

با مسافران صحبت میکردیم و به سئوالات آنها جواب میدادیم و مردم را تشویق میکردیم که به گارد آزادی بپیوندند.

کمونیست: عکس العمل نیرو های جمهوری اسلامی در مقابل کنترل جاده مریوان- سنندج از طرف گارد آزادی چه بود؟ شما چکار کردید؟

فرهاد رضایی: به محض ورود ما به داخل شهرک و سازمان دادن واحد ها در سطح منطقه و کنترل جاده، تعدادی از افراد رژیم که در شهرک مستقر بودند پا به فرار گذاشتند. آنها خود را به شهر مریوان که در ۲ کیلومتری محل عملیات بود رساندند و بعد از مدت کوتاهی نیروهای رژیم را از حضور ما در جاده مریوان سنندج مطلع کردند. رژیم هم به محض اینکه از حضور ما مطلع شد آماده باش داد و چند ماشین پر از نیروی نظامی را به طرف محل عملیات فرستاد. مطلع شدیم که این نیروها همینکه به دروازه شهر مریوان میرسند، همانجا متوقف میشوند و تا ساعتها آنجا میمانند و جرات نزدیک شدن به محل عملیات را نداشتند.

اما در مورد اینکه چکار کردیم، اقدام ویژه ای لازم نبود، ما قبل از هر عملیاتی فکر عکس العمل نیروهای رژیم را میکنیم، میدانستیم آنها در آن موقع حتی اگر در شهر مریوان هم عملیات انجام می دادیم، جرات روبه رو شدن با واحد های گارد آزادی را نداشتند. ما همیشه آمادگی خود را برای هر اقدامی از طرف نیروهای رژیم در نظر میگیریم، چه آنها عکس العمل نشان دهند چه ندهند. این، برای نیروهای رژیم واضح و روشن میکند که درگیر شدن با ما عواقب بدی برای آنها خواهد داشت و از رو به رو شدن با ما ممانعت میکند.

کمونیست: حضور علنی گارد آزادی به نظر شما چه تاثیری بر روحیه مردم در تقابلشان با جمهوری اسلامی می گذارد؟ اساسا گارد آزادی چه نقشی دارد؟

فرهاد رضایی: واضح است که مردم از رژیم اسلامی بخاطر سه دهه جنایت و سرکوب و اختناق متنفر هستند و همیشه خواهان سرنگونی این رژیم بوده و هستند.

فرهاد رضایی: من به عنوان یک کمونیست که سالهای زیادی از فعالیت سیاسی را پشت سر گذاشته ام حزو کسانی هستم که حزب حکمتیست را تشکیل دادیم، تاکنون در ده ها حرکت سیاسی و نظامی شرکت کرده ام و در ده ها عملیات علیه نیروهای اسلامی جنگیده ام، کمتر شاهد بوده ام که مردم این چنین با احساسی عمیق، خوشحالی خود را از حضور ما ابراز داشته باشند. با حضور واحدهای ما در شهرک جوجه سازی، مردم دور اعضای گارد آزادی جمع شدند و از آنها در مورد نحوه تشکیل و فعالیت گارد آزادی سئوال میکردند. مشکلات زندگی خود را با ما در میان میگذاشتند. اطلاعات خود را در مورد عوامل رژیم به ما میدادند. در مورد عوامل رژیم که مواد مخدر را بین جوانان پخش میکنند و باعث اعتیاد آنها میشوند به ما میگفتند و راه مقابله با این مشکلات را از ما جویا میشدند. آمادگی خود را برای هر نوع کمکی اعلام میکردند. اینها تنها به محل عملیات محدود نمیشد بلکه در طول دوره ای که ما در منطقه بودیم نیز قابل مشاهده بود. مردم در سطح بالایی کمکهایشان را در اختیار ما میگذاشتند و احساس خوشحالی میکردند از اینکه به نحوی به واحدهای نظامیشان کمک میکنند.

شور و شوق زیادی مردم را فرا گرفته بود. همه مشتاق خواندن جزوات و اوراق حزب و گارد آزادی بودند. از ما میخواستند نوشته های بیشتری در اختیارشان بگذاریم. برای پخش آنها به ما کمک میکردند و بخشی از تامین امنیت ما را نیز فراهم کرده بودند.

با وجود اینکه صدها نسخه از بیابانه گارد آزادی و صدها سی دی از سخنرانی منصو حکمت (در رابطه با بحران و انشعاب در کومه له و چند سخنرانی دیگر) و همچنین سخنرانی کورش مدرسی در رابطه با اوضاع سیاسی و تشکیل گارد آزادی را بین مردم پخش کردیم، هنوز مردم از ما میخواستند که نشریات بیشتری را در اختیار آنها قرار دهیم. من سئوال واحد مرکزی بودم که کنترل جاده را در دست داشتیم و

نشریه از حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

سردبیر: حسین مرادبیگی (حمه سور) h_moardbeigi@yahoo.com

مواضع و تحلیل های مندرج در این نشریه الزاما مواضع و تحلیل های نشریه کمونیست یا حزب حکمتیست نیست. مسئولیت نوشته ها بر عهده امضا کنندگان یا نویسندگان آنها است.

کمونیست را بخوانید - کمونیست را به دست دوستان و آشنایان خود برسانید

کمونیست را هر چه وسیعتر توزیع کنید

با کمونیست همکاری کنید، برای کمونیست بنویسید

کمونیست مجانی است اما انتشار کمونیست به کمک مالی شما متکی است

به کمونیست کمک مالی کنید.

گرامی باد یاد قربانیان هالوکاست اسلامی درود بر مدعیان جنایات رژیم در خاوران

خاوران تا پیش از سال ۶۷ بیابان گمنام و متروکی بود در جنوب شرقی تهران که بخشی از آن برای به خاکسپاری مردگان سایر مذاهب، غیر مسلمان، اختصاص داده شده بود.

این محل، تابستان نوزده سال پیش، توسط مردم کشف و به گورستان کمونیست ها منسوب شد. بیابان متروکی که قرار بود مخفیگاه آثار شکل گیری حاکمیت اسلام باشد، توسط صدها و صدها خانواده ای که در زیر تله های خاک بدنبال باقیمانده اجساد عزیزانشان میگذشتند، کشف شد! از آن سال تا به امروز مبارزه ای بی وقفه برای زنده نگاهداشتن خاوران، جانباختگان و آرزوی به زیر کشاندن و به محاکمه کشاندن سازندگان این هالوکاست اسلامی در جریان است. هر سال مخفیانه و آشکارا علیرغم فشار قداره بندان اسلامی خانواده قربانیان و مردم در این محل اجتماع کرده و یاد عزیزانشان را گرامی داشته اند.

امسال نهم شهریور جمعیت وسیع و مراسم پرشوری در خاوران برگزار شد. مردم به خاوران آمده بودند که کیفرخواست عزیزان اعدام شده و مدفون شده در این آشوبست اسلامی را بفرق سر عاملان فاشیست آن بکوبند. درود بر مدعیان جنایات رژیم و زنده باد تلاش و مبارزه مردم برای

حسابرسی از فاشیست های جنایتکار اسلامی. نوزده سال پیش به دستوز خمینی و مشارکت همگانی حاکمین تام و تمام اسلام در ایران، هزاران کمونیست و آزادیخواه و مخالف جمهوری اسلامی ظرف یک ماه مخفیانه اعدام شدند، اجسادشان با بولدوزر در بیابانهای خاوران زیر خاک مخفی شد، و جمهوری اسلامی زندانها را به این طریق از زندانی سیاسی خالی کرد! این قتل عام، مابه از داخلی قبول آتش بس در جنگ ایران و عراق و برای "پاک سازی" زندانها و حل یک شبه مسئله هزاران هزار زندانی سیاسی بود!

تابستان ۶۷، خمینی به منظور جبران خسارات پذیرفتن ختم جنگ با عراق، جنگ کوری که هشت سال مردم را به بهانه آن برای تحمل فقر و خانه خرابی ساکت نگاه داشته بودند، و برای مرعوب کردن مردم، فرمان قتل عام دیگری صادر کرد. ظرف کمتر از یک ماه زندانها را از زندانی سیاسی خالی، همه را شبانه به جوخه های اعدامهای جمعی سپردند، و اجساد آنها را در بیابانها زیر خاک پنهان کردند. از بسیاری از این اماکن و مدفن اعدام شدگان، هنوز نشانی نیست!

خاوران یا گورستان کمونیست ها، یکی از آن بیابانها است که توسط مردم کشف شد و از آن سال تا

امروز بعنوان یکی از یادگارهای دوران هالوکاست اسلامی محل تجمع مردم و خانواده قربانیان این کشتارها است.

جوانان و مردمی که تابستان ۶۷ در چوخه های اعدامهای جمعی و شبانه در دسته های صدها و دهها نفره با پیکرهای شکنجه شده به قتل رسیدند، جرمی جز مخالفت با شکل گیری همین حکومت فقر و خفقان اسلامی نداشتند. اینها کمونیست ها و آزادیخواهانی بودند که جانانشان را در راه مقامت در مقابل شکل گیری یک حکومت ضد بشری اسلامی باختند.

خاوران از مراکز و بناهای مهم، بازگو کننده مقطع مهمی از تاریخ شکل گیری جمهوری اسلامی ایران، و گورستان هزاران هزار جانباخته عزیز و گرامی راه سوسیالیسم و آزادی است.

تابستان ۶۷ و خاوران اما تنها یکی از مقاطع و اماکن بازمانده از هالوکاست اسلامی در ایران است. خاوران و تابستان ۶۷ به مرداد ۵۸ و کردستان وصل است. مرداد ۵۸ فرمان جهاد خمینی علیه مردمی در کردستان صادر شد که از حقوق و آزادی های بدست آمده شان دفاع میکردند. مردمی که جرمی جز مخالفت با شکل گیری یک حکومت اسلامی قرون وسطایی و تسلیم نشدن در مقابل بازپس دادن دستاورهای آزادشان نداشتند. مرداد ۵۸ لشکریان اسلام با فرمان جهاد

مییاید که اگر این نیرو بی تاثیر است چرا برای مدتی طولانی حکومت نظامی اعلام می کنند؟ چرا صدها نفر از نیروهای ویژه موتور سوار را در سطح شهر مریوان برای مرعوب کردن مردم به خیابان می آورند؟ عکس العمل نیروهای رژیم و جنگ درونی فرماندهان رژیم نشانگر تاثیر عملیات واحدهای گارد آزادی بر مبارزات مردم می باشد و مردم را بیشتر متحد می کند. زنان را در مقابل سنن عقب ماند اسلامی معترض تر میکند، جوانان را بیشتر به مبارزه سوق می دهد و آنها را بیشتر تشویق می کند که واحدهای گارد آزادی را گسترش بدهند. کارگران را بیشتر معترض میکند تا از حقوقشان دفاع کنند. مردم عاصی از جمهوری اسلامی را بیشتر به مبارزه و اتحاد دور پرچم آزادی و برابری جمع می کند.

مبارزات مردمی که از فرماندهان تا کارگران را بیشتر معترض میکند تا از حقوقشان دفاع کنند. مردم عاصی از جمهوری اسلامی را بیشتر به مبارزه و اتحاد دور پرچم آزادی و برابری جمع می کند.

مبارزات مردمی که از فرماندهان تا کارگران را بیشتر معترض میکند تا از حقوقشان دفاع کنند. مردم عاصی از جمهوری اسلامی را بیشتر به مبارزه و اتحاد دور پرچم آزادی و برابری جمع می کند.

هر روز دهها اعتراض در اشکال مختلف در شهرهای ایران روی می دهد. مردم از هر اقدامی برای عقب راندن و کوتاه کردن دست دولت جمهوری اسلامی استفاده می کنند. مردم علیه کلیت رژیم اسلامی به میدان می آیند و در حد توان علیه آن می جنگند و تفر خودشان را از رژیم اسلامی نشان می دهند. در تقابل با چنین حکومتی حزب حکمتیست در جامعه قد علم کرده است. خاطر دفاع از مطالبات مردم در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده است. ما و مردم باید به حکومت اسلامی در ایران خاتمه دهیم. گارد آزادی بازوی نظامی حزب است که در داخل شهرها تشکیل شده است. این نیرو، نیروی خود مردم است. مردم نسبتا این حزب و گارد آزادی می شناسند. میدانند که این حزب و نیروی نظامی علیه کل رژیم و قوانین پوسیده

کمونست: بعنوان یکی از فرماندهان گارد آزادی چه توقعی از مردم دارید؟ و چه پیام و فراخوانی برای مردم و جوانان در کردستان دارید؟

فرهاد رضائی: به نظر من تنها حزبی که در دوره های مختلف علیه کل نظام اسلامی و برای سرنگونی این رژیم مبارزه کرده است و دنیای بهتر به دور از هر گونه ظلم، زور و استثمات را میخواهد، حزب حکمتیست است. توقع من از مردم این است که به حزب حکمتیست بپیوندند و دور پرچم آزادی و برابری برای سرنگونی رژیم اسلامی متحد شوند.

پیام من به جوانان این است که هر چند نفری که همدیگر را میشناسند و به همدیگر اعتماد دارند، یک واحد گارد آزادی را تشکیل بدهند و اسمی را برای واحد خود انتخاب کنند. سعی کنند با فرماندهی گارد آزادی تماس بگیرند، تا فرماندهی گارد

با تشکر از فرهاد رضایی (کمال مرزبان)

گزارش CNN

از وضعیت زنان در عراق

ترجمه: سعید کرامت و میتوانستند که رای بدهند و یا کاندید شوند.



ینار محمد

ینار محمد زندگی راحت در تورنتو، کانادا را جا گذاشته و به کشورش، جایی که میگوید در آن حقوق زنان نادیده گرفته شده است برگشته است. محمد در سخنرانی برای جوانان دمکراسی خواه عراقی گفت: "ختیار را به اسلامیت و رهبران قبایل دادند،" او همچنین در یک مصاحبه با سی ان ان یاد آورشد که "کسی به حرف ما گوش نداد. به اسلامیت ها به رهبران قبایل گوش دادند اما به زنان هرگز." ینار محمد در سال ۲۰۰۳ سازمان آزادی زن در عراق را بنیاد نهاد تا صدای اعتراضی زنان را فریاد و از آنهایی حمایت کند که به کمک نیازمند هستند.

محمد میگوید، "کسی حق ندارد به ما (زنان) بگوید که ما شهروند درجه دوم هستیم." بنابه گزارش دیدبان حقوق بشر، تاریخاً زنان عراقی به نسبت زنان کشورهای همسایه از حقوق بیشتری برخوردار بوده اند. سازمان دیدبان حقوق بشر میگوید در زمان حکومت صدام حسین بدون در نظر گرفتن جنسیت، خون، زبان، پیشینه اجتماعی، یا مذهب در مقابل قانون یکسان اعلام شده بودند،

بنابه گزارش سازمان ملل، زن ربایی، تجاوز جنسی، و قتل زنان در حال افزایش است. قتل‌های ناموسی هم در حال افزایش است. سازمان ملل همچنین میگوید که زنان -مسلمان و غیرمسلمان- مجبور شده اند که حجاب اسلامی را رعایت کنند. ینار محمد گفت، "برو سری به مرده شور خانه بغداد بزن. آنجا خیلی از زنان سر بریده را پیدا خواهید کرد. آنها سر بریده شده اند. شکنجه شده اند بعد کشته شده اند. اینها نمونه‌هایی از قتل‌های ناموسی است. زمانی که زنان بخاطر ناموس کشته میشوند، کسی نمی تواند از دمکراسی حرف بزند." محمد همچنین اضافه میکند که قانون فعلی عراق مجازاتی برای کسانی که مرتکب قتل ناموسی میشوند

دستگیر و زندانی کند.

امسال خاوران در سالگرد قتل عامهای سال ۶۷ محل اجتماع و اعتراض وسیع مردم و خانواده بازماندگان هالوکاست اسلامی بود. امسال گورستان کمونیست ها جلوه ای از قدرت مردمی را به نمایش گذاشت که اگر زندان و پلیس و حاکمیت خفقان نباشد تمام سران رژیم را دستگیر و برای پاسخ گویی به جناباتشان به محاکمه خواهند کشید! این قدرت باید وسیعاً همه جا در کارخانه و خیابان و مدرسه و دانشگاه و محل کار به میدان بیاید. باید سالگره‌های هالوکاست های اسلامی را به روز تعهد و همبستگی برای به زیر کشیدن عاملان این جنایات تبدیل کرد. باید تمام زندانیان سیاسی، این گروگانهای بی دفاع را از چنگال حکومت آدمکشان بیرون کشید! کنند. بناید اجازه داد خاوران و نباید اجازه داد که جمهوری اسلامی بتواند حتی یک نفر را به خاطر عقیده و بیان و فعالیت سیاسی و مخالفت سیاسی

امسال خاوران در سالگرد قتل عامهای سال ۶۷ محل اجتماع و اعتراض وسیع مردم و خانواده بازماندگان هالوکاست اسلامی بود. امسال گورستان کمونیست ها جلوه ای از قدرت مردمی را به نمایش گذاشت که اگر زندان و پلیس و حاکمیت خفقان نباشد تمام سران رژیم را دستگیر و برای پاسخ گویی به جناباتشان به محاکمه خواهند کشید! این قدرت باید وسیعاً همه جا در کارخانه و خیابان و مدرسه و دانشگاه و محل کار به میدان بیاید. باید سالگره‌های هالوکاست های اسلامی را به روز تعهد و همبستگی برای به زیر کشیدن عاملان این جنایات تبدیل کرد. باید تمام زندانیان سیاسی، این گروگانهای بی دفاع را از چنگال حکومت آدمکشان بیرون کشید! کنند. بناید اجازه داد خاوران و نباید اجازه داد که جمهوری اسلامی بتواند حتی یک نفر را به خاطر عقیده و بیان و فعالیت سیاسی و مخالفت سیاسی علیه جمهوری اسلامی را در خود

در دفاع از رهبران کارگری در عراق دست دولت مالکی از تعرض به رهبران کارگری کوتاه!

در شرایطی که حکومت مالکی در عراق درگیر بحران سیاسی حاد است، در شرایطی که ناامنی و فلاکت و فساد اقتصادی و غارت ثروتهای جامعه در عراق همچنان بیداد میکند و بر متن چننین اوضاعی، دارودسته های ارتجاعی نظیر مقتدی صدر و عشایر مسلح در کنار احزاب اسلامی و قومی حاکم، میداندار و بازیگر صحنه سیاسی آن کشور شده اند، طبقه کارگر در یک اعتراض طبقاتی سازمانیافته، نیروی اجتماعی خود را به میدان آورده و توجه افکار عمومی و رسانه ها را وسیعاً به خود جلب کرده است. این بدون شک، یک اتفاق مهم و مسرت بخش در صحنه سیاست عراق است. نور امیدی است که در دل تاریکی سناریوی سیاه حاکم بر آن کشور، می درخشد.

اخیراً تعدادی از رهبران جنبش کارگری عراق و سازمانهای کارگری فعال در صنعت نفت بصره، آکسیون اعتراضی وسیعی در مخالفت با "قانون نفت و گاز" سازمان داده اند. رهبران کارگری در مبارزه خود برای جلوگیری از تصویب این قانون ضدکارگری و ضدمردمی، اعلام کرده اند که اگر این قانون در "پارلمان" به تصویب برسد، با دست زدن به اعتصاب و بستن شیرهای نفت و گاز، اعتراض خود را گسترش خواهند داد. "قانون نفت و گاز" که زیر فشار آمریکا توسط حکومت مالکی برای تصویب به "پارلمان" داده شده است، دست آمریکا و متحدانش را برای غارت درازمدت ثروت نفتی عراق باز می گذارد و فعالیت اتحادیه های کارگری در صنعت نفت آن کشور را بشدت محدود می کند. همچنین با تصویب این قانون، قیمت فروش نفت و بنزین به شهروندان، چندین برابر گرانتر میشود. این در حالی است که ظرف چهار سال گذشته قیمت مواد سوختی در این کشور بیست برابر گران شده است. اخبار این اعتراض کارگری که از طرف حزب کمونیست کارگری عراق و "کنگره آزادی عراق" حمایت می شود، وسیعاً در تلویزیونها و رسانه های عراق منعکس شده است.

بر اثر گسترش این آکسیون اعتراضی، حسین شهرستانی وزیر نفت حکومت مالکی علیه شماری از رهبران کارگری از جمله صبحی بدری از رهبران اتحادیه ای و رئیس هیات اجرائی "کنگره آزادی عراق"، حسن جمعه دبیر اتحادیه کارگران نفت بصره، سعید نعمه و عبدالکریم عبدالساده از فعالین کارگری، به دادگاه شکایت کرده و خواهان دستگیری آنان شده است. این اقدام ضدکارگری وزیر نفت با موج جدیدی از خشم و اعتراض کارگران پاسخ گرفته است. رهبران اعتراض کارگری در مصاحبه با رسانه ها اعلام کرده اند که به اقدام وزیر نفت واقعی نمی گذارند و همچنان به مبارزه خود علیه تصویب قانون نفت و گاز ادامه خواهند داد. حزب کمونیست کارگری عراق و "کنگره آزادی عراق" به این مناسبت کمپینی در دفاع از رهبران و فعالین کارگری و اعتراض بر حق آنان در داخل عراق و در خارج فراخوانده اند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست با تمام توان از این فراخوان پشتیبانی می کند و از حق رهبران و فعالین کارگری در عراق برای پیشبرد اعتراض طبقاتی شان قاطعانه دفاع می کند. طبقه کارگر در عراق تنها نیروئی است که می تواند با تکیه به موقعیت اقتصادی و قدرت اعتراض اجتماعی خود، آن کشور ویران شده را از چنگال جنگ و اشغال و ناامنی و فلاکتی که توسط آمریکا و متحدانش و همچنین نیروهای ارتجاعی اسلامی و قومی بر آن تحمیل شده است نجات دهد. اعتراض جاری علیه قانون امپریالیستی "نفت و گاز" و هر اعتراض و مبارزه خواهران و برادران کارگر ما در عراق، شایسته گرمترین پشتیبانی و همبستگی از طرف طبقه کارگر جهانی و هر نیروی آزادیخواه و انساندوست در سراسر جهان است.

حزب حکمتیست همه سازمانهای کارگری و نیروهای چپ و آزادیخواه را به حمایت از رهبران کارگری در عراق در برابر تعرض ارتجاعی حکومت مالکی ها و شهرستانی ها فرا میخواند.

زنده باد اتحاد و مبارزه طبقه کارگر در عراق
زنده باد همبستگی انترناسیونالیستی کارگر
حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
۲۰ سپتامبر ۲۰۰۷

تعیین نکرده است. محمد و سازمانش در حال مبارزه برای حقوقی هستند که زنان در کشورهای دیگر ازلی و ابدی میدانند. آنها بر علیه خرید و فروش زن، تجاوز و قتل و حجاب اجباری مبارزه می کنند.

ینار محمد میگوید، "در تلویزیون شما صدها مقام را میبینی که ادعا میکنند که به زنان آزادی داده اند. اما نگاهی به خیابانها ببنداز- همه زنان حجاب پوشیده اند. آنها نمیتوانند براحتهای حرکت کنند؛ مدرسه و یا سرکار بروند." محمد میگوید سازمان آزادی زن تاکنون بیشتر از ۳۰ زن را از خطر قتل‌های ناموسی نجات داده و به تعداد زیادی کمک کرده است که از عراق خارج شوند.

اما او میگوید قانون کنونی عراق مانع بزرگی بر سر راه آنهاست. محمد اضافه میکند که "تنها امید ما ساختن یک جنبش جوان است که بتواند دنیای کنونی را به یک دنیای بهتر تغییر دهد."

جا دهند.

باید اعلام کرد که دیگر بس است! مردم کمترین تعرضی به حق آزادانه شان در مخالفت با رژیم، و تعرض به ابتدایی ترین خواست شان، حق آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان را تحمل نمی کنند! مردم!

حزب حکمتیست با سازمان قوی حزبی اش در ایران، و با گارد آزادی نیروی مسلح شما آماده متحقق کردن آملها و آرزوهای سازندگان خاوران و گورستانهای جمعی کمونیست ها و آزادیخواهان است. به این حزب بپیوندید و برای رهایی از خفقان اسلامی در این حزب متحد شوید.

مرگ بر جمهوری اسلامی
گرامی باد یاد جانبختگان راه
سوسیالیسم و آزادی

حزب حکمتیست
۴ سپتامبر ۲۰۰۷

گفتگوی تلویزیون پرتو با فاتح شیخ

این گفتگو به نگاهی به تحولات جهانی اختصاص دارد. در میان مهمترین تحولات سیاسی دنیای امروز قبل از هر چیز نگاهها متوجه جنگ عراق، آمریکا و کشمکش جاری در آن نقطه جلب می شود. هفته گذشته در فاصله پنج روزه دهم سپتامبر تا چهاردهم سپتامبر رسانه های بین المللی متوجه جنجال روی همین موضوع در کنگره آمریکا بود. گزارش ژنرال پترایوس و رایان کروکر سفیر آمریکا در عراق در برابر کنگره، توجه سیاستمداران آمریکا و دنیا را به خود جلب می کرد. این گزارش بیلانی از جنگ آمریکا، موقعیت سیاسی امروز جامعه عراق و آینده این جنگ و بحران را بدست می داد. این در حالیست که در رسانه ها و میان صاحب نظران سیاسی جهان، هر چه صریحتر از شکست آمریکا در این جنگ صحبت می شود. "شکست عظیم استراتژیک آمریکا" از عبارتهایی است که در تشریح وضعیت عراق بکار گرفته می شود. شکست اخلاقی، شکست نظامی، بزرگترین شکست بعد از ویتنام، شکستی که پیروزی در جنگ سرد را محو کرد و امثال آن سایر عبارتهایی است که مداوما به گوش می رسند. جرج بوش "بدترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا" لقب گرفته است. مساله بدون چون و چرا دارای ابعاد جهانی است. گفته می شود که ابرقدرتی آمریکا بطور جبران ناپذیری حداقل تا ده پانزده سال دیگر لطمه خورده است. بحث بر سر این است که سرنوشت تعادل قدرت بین المللی چگونه انکشاف پیدا خواهد کرد. در بررسی جنگ در عراق، گذشته، موقعیت فعلی و آینده آن، بلافاصله پای جمهوری اسلامی هم به میان کشیده می شود. این را دیگر همه می دانند و فرض می گیرند که استراتژی بعدی آمریکا در عراق هر چه باشد، حتما یک پای آن شامل رژیم تهران خواهد شد. این کشمکشها به مردم ایران مستقیما مربوط است. در پرتو همین موقعیت فعلی، دوباره تشدید محاصره اقتصادی ایران، پرونده اتمی و مساله حمله نظامی جان تازه گرفته است. در نگاهی به این ابعاد از کشمکشهای سیاسی، فاتح شیخ به سوالات ما در این زمینه پاسخ می دهند.

سوال: بنظر میرسد خود جرج بوش،

جنگ علیه ایران آخرین حلقه استیصال آمریکا (پیامدهای شکست آمریکا در عراق)

مجلس تصویب بشود. می خواهم بگویم در عراق اصلا دولتی در کار نیست. قدرت موجود هم اختیارش در دست آمریکا نیست، گوش بفرمان جمهوری اسلامی است. با این تصمیمات جدید، حضور نظامی آمریکا ادامه می یابد ولی قدرت هم کماکان عملا دست جمهوری اسلامی خواهد ماند. را از دست داده اند!

سوال: آمریکا در عراق در مقابل چه کسی شکست خورد؟ القاعده؟ جمهوری اسلامی؟ و یا کدام نیروی مادی؟

فاتح شیخ: به نظر من آمریکا در عراق در مقابل جمهوری اسلامی شکست خورده است. در جامعه عراق القاعده یک جریان حاشیه ای است. بزرگ کردن القاعده در عراق حاصل یک چشم بندگی سیاسی است. پنج سال پیش در عراق چنین پدیده ای وجود نداشت. خود القاعده یکی از محصولات جانبی این جنگ است. اشغال عراق توسط آمریکا جامعه عراق را بطور کامل بهم ریخت. یک خلا قدرت بوجود آمد که خود آمریکا قادر به پر کردن آن نبود. این وضعیت نیروهای را وسط صحنه راند که بجان هم بیافتند تا قدرت را میان خود تقسیم کنند. این نیروها بجز ملیشیاای نیروهای سنی و شیعه و امثالهم نیستند. خود بحث شیعه و سنی هم البته یک مغلطه است. اینها احزاب معین و ملیشیاهای معینی هستند که بر سر قدرت بلا تکلیف آن جامعه با هم می جنگند. در این جنگ القاعده نقش مهمی ندارد. القاعده در سایه این جنگ است که خودنمایی میکند.

سوال: هنوز در صحنه عراق باقی بمانیم. جرج بوش خواهان تمدید ماموریت ارتش آمریکا است. حزب دمکرات در آمریکا خواهان تخلیه سریع است. در مباحث دو طرف، گفته میشود که آمریکا یک تعهد اخلاقی نسبت به مردم عراق دارد که باید بجا بیاورد. همه قبول دارند که فاجعه وجود دارد. اما در عین حال تاکید می کنند که اگر آمریکا خارج بشود، دامنه این فاجعه بمراتب بیشتر خواهد شد. سوال بعدی این می شود که ارتش آمریکا برای کدام هدف باید در عراق باقی بماند. سوال اینست که تصمیم جدید جرج بوش مبنی بر تداوم حضور ارتش آمریکا و یا اصرار دمکراتها برای خروج، راه به چه وضعیتی باز می کند؟

فاتح شیخ: بسیاری از سناتورهای مجلس آمریکا صراحتا گفته اند که اگر از اول می دانستند وضع به اینجا می کشد، نمی بایست دست به جنگ می زدند. بوضوح اینها در بن بست هستند که آرزو دارند از اول وارد جنگ نمی شدند! در نتیجه سوال پیش روی سیاستمداران آمریکایی این است که چطور از عراق خارج شوند. این درست که خروج ارتش آمریکا وضعیت عراق را بدتر می کند، اما مساله اینها که هیچ وقت وضعیت مردم عراق نبوده است. مساله اینها دلسوزی برای مردم عراق نیست. مشکل اینها اینست که با خروج ارتش آمریکا،

سوال: الان بیشتر از هر چیز از شکست استراتژیک آمریکا در عراق صحبت میشود. منظور چیست؟

فاتح شیخ: حرف اصلی در این مورد این است که ارتش عراق را در همان مراحل اول جنگ منحل

دمکراتها و یا حتی جمهوری خواهان آمریکا همه بدون پرده پوشی از شکست آمریکا در جنگ عراق سخن میگویند، سوال من اینست که صحبت از شکست در چه و در کدام ابعاد مطرح است؟

فاتح شیخ: ابتدا اشاره کنم که این شکست محدود به عراق نیست چرا که این جنگ محدود به عراق نبود. اهداف این جنگ، اهداف جهانی بود. اهداف آمریکا، اهداف نظم نوین جهانی و در مقابل رقیبان جهانی اش بود، در نتیجه اگر آمریکا در عراق شکست خورده، شکست آن هم محدود به عراق نمی شود و در مقابل رقیبان جهانی خود هم شکست خورده است. اما در خود عراق هم این پدیده، یک شکست واقعی است. آمریکا به عراق حمله کرد و ظرف کمتر از یک ماه رژیم صدام را انداخت، در نظر داشت یک رژیم باصطلاح گوش به فرمان خودش را سر کار بیاورد. الان بعد از چهار سال چنین اتفاقی نیافتاده است. رژیم فعلی عراق، رژیم نیست، یک مجموعه دارودسته ملیشیاای در قالب دولت گرد آمده اند. بعلاوه تا جایی که اثری از دولت می توان سراغ گرفت، گوش آن به فرمان جمهوری اسلامی است و نه آمریکا. دولت آمریکا در عراق حضور نظامی دارد ولی حضور سیاسی ندارد. تازه، حضور نظامی آمریکا در عراق حتی باعث حضور سیاسی عراق (و جمهوری اسلامی) در خود آمریکا شده است. بحثهای هفته گذشته همگی نشان دادند که استراتژی آمریکا در عراق با بن بست کامل روبرو شده است. تنها کاری که گزارش ژنرال پترایوس و دولت بوش موفق به اجرای آن شدند این بود که تعداد سربازان اضافه شده در هشت ماه اخیر را در طول یکسال آینده کاهش خواهند داد! یعنی حضور نظامی آمریکا در عراق ادامه پیدا خواهد کرد. به این معنی جرج بوش مشکل و بن بست خود در عراق را به دامن حزب رقیب خود دمکراتها خواهد انداخت. پیش بینی ها دلالت بر پیروزی

سوال: از سر دیگر به سوال خود برمی گردم. پیروزی آمریکا به چه معنی می توانست باشد. آیا معیار برقراری امنیت است؟ همزیستی میان نیروهای شیعه و سنی و کردها را باید معیار قرار داد؟ مساله اقتصاد جامعه است؟ و یا کدام جنبه های دیگر؟

فاتح شیخ: ببینید مهمترین اتفاقی که افتاده این است که رژیم را انداخته اند بدون اینکه رژیم تازه ای سر کار بیاید. در نتیجه کل جامعه بهم ریخته است. جنگ و ناامنی بخشی از صورت مساله است. این روزها صحبت از یک فساد، یک غارت اقتصادی تمام عیار در میان است. در عراق هرج و مرج کامل حکمفرماست. عراق کشوری است با منابع نفتی عظیمی. آنچه از این ثروت استخراج می شود، بخش مهمی از درآمد آن هرگز وارد بودجه دولت نمی شود. به این باید یک فساد اداری و اقتصادی کامل را اضافه کرد. وقتی شما از دولت عراق صحبت می کنید، مجموعه ای از احزاب هستند که قدرت را میان خود تقسیم کرده اند. وارد شدن به قدرت دولتی در عراق به معنای توافق بر سر سهم از این قسمت مهم از دارایی عمومی است. در عراق از یک دولت چرخاننده جامعه خبری نیست. این احزاب می نشینند و بر سر نحوه تقسیم دارایی های عمومی و از جمله پول نفت چانه می زنند و توافق می کنند. در دنیای سیاست هیچ چیز مسخره تر از پارلمان و یا "مجلس نواب" عراق نیست. این مجلس عملا کاری نمی تواند صورت دهد مگر اینکه قبلا دارودسته های حاکم روی آن توافق کرده باشند تا بتوانند در



خلیج فارس در مقابل همه رقبا، از غرب تا چین و روسیه بکلی نامعلوم خواهد ماند. هر چه بیشتر از زبان سیاستمداران غربی می شنوید که زنگ خطر تسلط چین بر خلیج فارس در فاصله ده سال آتی را بصدا در می آورند. در نتیجه "فاجعه های بیشتر" که سیاستمداران آمریکایی در مورد آن هشدار می دهند، مواردی است که به آن اشاره شد، نه وضعیت مردم عراق. در این مورد باید به وضعیت رقبای جرج بوش در حزب دمکرات آمریکا اشاره کرد که الان بیش از هر وقت معلوم شده که این جناح از دولتمردان آمریکا هم از هر گونه پاسخی در مقابل این بن بست، عاجز و ناتوان هستند.

سوال: به این ترتیب هدف ماندن آمریکا در عراق چیست؟
فاتح شیخ: نقشه شان اینست که از شهرها بیرون بیایند و در پایگاههای نظامی مستقر شوند. در ادامه این نقشه چیزی در این واقعیت تغییر پیدا نمی کند: حضور نظامی خواهند داشت، بدون حضور سیاسی. قدرت نظامی خواهند داشت ولی قدرت سیاسی نه. بنظر من عملا اینطور می شود که هم آمریکا در عراق هست و هم جمهوری اسلامی. سرنوشت این وضعیت حداقل برای مردم ایران، به معنای زنگ خطر جدی است؛ چرا که این بن بست، این استیصال آمریکا در آخرین حلقه می تواند خطر جنگ را افزایش بدهد. زمینه های بروز جنگ در یک سال اخیر کاهش پیدا کرده بود، اما استیصال آمریکا و خطری که در مقابل جمهوری اسلامی حس می کند، می تواند حمله به ایران را جدی تر در دستور او قرار دهد. خلاصه کنم، وضعیت مردم عراق بهتر نخواهد شد. در عوض توازن قوای میان آمریکا و جمهوری اسلامی تعادل تازه ای پیدا می کند که هیچ کدام قادر به حذف دیگری نخواهند بود.

سوال: بحث بر سر مقایسه با جنگ سرد بشدت گرم است. کم نیستند کسانی که مدعی اند نه در ده سال بلکه هرگز آمریکا قادر به احیای مقام اول خود در جهان نخواهد بود. چرا اینگونه است؟ چرا شکست در عراق این ابعاد را بخود گرفته است، مگر نه اینست که آمریکا در ویتنام نیز شکست خورد؟

فاتح شیخ: این درست است که شکست در ویتنام مهم بود، بزرگترین شکست بعد از جنگ جهانی و شاید بزرگترین شکست در کل تاریخ آمریکا بود. اما شکست در ویتنام هنوز در

موقعیت جهانی معینی بود که لطمه ای به موقعیت آمریکا بعنوان یکی از دو ابرقدرت دنیا، در راس بلوک غرب، وارد نمی ساخت. آمریکا بعنوان ابرقدرت بجای خود باقی ماند، منتهی با یک شکست در سابقه خود. بعلاوه هنوز آمریکا می توانست با بلوک پیروز در جنگ ویتنام (شوروی و چین) کماکان بر سر مسایل متعدد دیگر به توافق برسد. بعد از جنگ سرد ما شاهد یک "بی نظمی جهانی" هستیم که در آن فضا آمریکا مدعی بود می تواند به آن بی نظمی پاسخ بدهد. این پروژه در پانزده سال اخیر تعقیب شده است. در وضعیت فعلی و جنگ در عراق دقیقا این پروژه است که شکست خورده است. در نتیجه این شکست بدون تردید اهمیت بیشتری از شکست ویتنام پیدا می کند. پروژه شکست می خورد و پاسخ جدیدی بجای آن وجود ندارد. سیر قهقراپی که دنیا پس از پایان جنگ سرد شروع کرده است، ادامه پیدا خواهد کرد بدون اینکه آمریکا بتواند مدعی شود که ارباب جدید و بدون رقیب دنیا است. پرونده نظم نوین جهانی در مورد ابرقدرت یکه تاز بودن آمریکا، بسته شده است. بسیاری تحلیلها به این نتیجه رسیده بودند، ولی از یکسال پیش عملا و در زمین واقعی شکست این پروژه محرز گشته است.

سوال: اجازه بدهید که کمی در مورد خود عراق مکث کنیم. هوشیار زریباری، وزیر امور خارجه عراق، تنها کسی نیست که اصرار دارد آمریکا باید در عراق ماندگار باشد. اینها، کاسه داغ تر از آش بیلان میدهند که نتایج اعزام سی هزار نفر تازه از ارتش آمریکا تأثیرات مثبتی داشته است. خواهان ماندن و برقراری امنیت هستند.

فاتح شیخ: ببینید اینها ادعاها و خواستههای متحدان آمریکا در عراق است. هوشیار زریباری، وزیر امور خارجه دولت عراق نیست، وزیر یکی از احزاب شریک در قدرت است. نه او نه سیاستمداران دیگر در عراق از زاویه پست دولتی خود حرف نمی زنند. زریباری و حتی خود مالکی از زاویه منافع حزب و دارودسته خودشان سخن می گویند. اینها منافعشان در ماندن آمریکا است تا بتوانند سر فرصت قدرت خود را بیشتر کنند و برای تصفیه حسابهای بعدی در راه آماده شوند. دو حزب حاکم در کردستان چاره ای ندارند جز اینکه با تمام توانشان آمریکا را به ادامه حضور در عراق وادار کنند. فکر می کنند با رفتن آمریکا، دولت مرکزی عراق خود را بازسازی خواهد کرد، جمهوری

اسلامی و ترکیه و سوریه و مجموعه ای از این دست، کل حیات احزاب حاکم در کردستان را در منگنه قرار خواهند داد. این زنگ خطر جدی برای آنهاست. مجلس اعلائی اسلامی و جیش المهدی هم حتی از حضور آمریکا سود می برند تا در این فرصت نیروی خود را تقویت کنند.

سوال: اما در مورد اوضاع منطقه هم سوالی را مطرح کنم. گفته می شود شکست، بحران رفتن و ماندن آمریکا شامل کل منطقه هم می شود. یک سال پیش تونی بلر، از چهره های مطرح بود. آن موقع افقی بود که اگر معضل فلسطین حل شود، معضل عراق نیز حل خواهد شد. امروز او ساکت است. بحث بسادگی اینست که بحران، جنگ، فاجعه از عراق کل منطقه را نیز تهدید می کند. گرگهای بحران عراق و منطقه در کجاست؟

فاتح شیخ: بنظر من، ابعاد منطقه ای وضعیت عراق، اساسا از جمهوری اسلامی و دامنه عمل این رژیم ناشی می شود. در خاورمیانه امروز، مساله فلسطین به اندازه مساله عراق اهمیت ندارد. بطور واقعی مساله فلسطین از معضلات اساسی چهل پنجاه سال گذشته خاورمیانه بوده است. ولی در چهار سال گذشته این مساله عراق است که دست بالا پیدا کرده است. و جمهوری اسلامی در مساله عراق دست بالا دارد. جمهوری اسلامی در مساله فلسطین و حتی در لبنان، دستنی دارد ولی از موقعیت تعیین کننده برخوردار نیست. شکست آمریکا در عراق باعث می شود که جمهوری اسلامی در منطقه به یک نیروی موثر تبدیل گردد که کل جغرافیای سیاسی منطقه را مورد تهدید قرار دهد. اینکه آیا جمهوری اسلامی قادر به تغییری در منطقه خواهد بود یا نه، فعلا معلوم نیست. این مساله در یکی دو سال آینده روشن می شود. باید دید رقبای رژیم اسلامی مثل ناسیونالیسم عرب و عربستان سعودی و غیره در تقابل با جمهوری اسلامی کدام راه را انتخاب خواهند کرد. به این معنی از همین الان بالانس قدرت در منطقه از دست رفته است. تونی بلر بر مبنای امید به تغییر توازن قوا به ضرر جمهوری اسلامی پس از حل احتمالی مساله فلسطین وارد صحنه شد. اما الان معلوم نیست که اسرائیل حاضر به پذیرش چنین نقشه ای باشد. در نتیجه کل خاورمیانه در یک وضعیت نامعلوم قرار گرفته است که این وضعیت خطرناک و قابل انفجار است. قبلا اشاره کردم که از آمریکا بعید نیست که از سر استیصال و بدون آلترناتیوی برای تغییر بالانس منطقه ای به نفع

خود، حمله به جمهوری اسلامی را در دستور بگذارد.

سوال: جمهوری اسلامی یک فاکتور اساسی در کشمکشهای عراق و منطقه است. چه در مباحثه ماندن آمریکا و چه در مباحثه خروج او از عراق، بلافاصله سیاستمداران آمریکایی پای جمهوری اسلامی را بمیان می کشند. همزمان با مباحثات اخیر و گزارش پترایوس گفته شد که پرونده اتمی ایران برای سومین بار راهی اجلاس شورای امنیت خواهد شد. همزمان شایعات بیشتری از آمادگی طرحهای نظامی ضربتی و حتی اتمی از جانب آمریکا علیه جمهوری اسلامی منتشر می شود. جمهوری اسلامی هم با حساسیت بالا در مقابل همه اخبار و تحولات واکنش نشان داده است. اعتماد به نفس در جمهوری اسلامی مشهود است. ادعاهای احمدی نژاد بجای خود، رفسنجانی مدعی شروع طرحهای بازسازی عراق شده است. پای رژیم ایران و مردم ایران چقدر در بحران عراق گیر است؟

فاتح شیخ: احمدی نژاد ادعا کرد که جمهوری اسلامی خلا قدرت ناشی از خروج آمریکا را پر خواهد کرد. و سفیر آمریکا در عراق بر این ادعا صحنه گذاشت. اعتراف کرد که در صورت عدم موفقیت آمریکا، این جمهوری اسلامی است که جای آمریکا را پر خواهد کرد. هنوز اعتراف سفیر آمریکا ناقص است. بقول ایشان جمهوری اسلامی در آینده جای آمریکا را پر خواهد کرد. در حالیکه همین حالا جمهوری اسلامی یک قدرت بزرگ در عراق است و بخشهای زیادی از عراق و دولتش را زیر کنترل خود دارد. کشمکش جمهوری اسلامی و آمریکا یک کشمکش پر دامنه و ادامه دار است. در مورد پرونده اتمی، دلیل فشار تند آمریکا بر برادعی دقیقا به قصد تشدید فشار دیپلماتیک و ایجاد فضای روانی - جنگی است. این فضا را باید مقدمه ای برای جنگ هایی به حساب آورد که شما به شایعات در مورد آنها اشاره کردید. آمریکا در موقعیتی است که انتخاب ابزار نظامی علیه جمهوری اسلامی را به پیش رانده شده است. فشارهای قبلیتر علیه جمهوری اسلامی توسط آمریکا رنگ و روی دیپلماتیک بیشتری داشت. وضعیت امروز، موثر بودن فشارهای دیپلماتیک را زیر سوال برده به این دلیل ساده که کاملا ممکن است رقبای آمریکا مثلا چین و روسیه دلیلی برای همراهی با آمریکا در مورد یک قطعنامه دیگر و یا برای تشدید محاصره اقتصادی نبینند. همه این وضعیت انتخاب آلترناتیو نظامی توسط آمریکا را تقویت می کند. موضع چین و روسیه ربطی به حقانیت و یا مضمون برنامه اتمی جمهوری اسلامی ندارد.

مساله اینها اینست که آیا مجبور هستند زیر بار فشار آمریکا بروند یا نه؟ موقعیت فعلی، توان و برتری و فشار آمریکا را زیر سوال برده است. آمریکا در گل گیر کرده است. شرایط برای رقبای آن باز شده که عرض اندام کنند. کسی از این رقبا مایل نیست به آمریکا کمک کند تا از باتلاق عراق جان سالم بدر ببرد. به همین دلیل، احتمال زیادی هست که آمریکا درست مثل نمونه عراق از برکات کارت دیپلماتیک صرف نظر کرده و جنگ را در پیش بگیرد. سوال: آخرین سوال، بعضا گفته می شود که اگر آمریکا سیاست سازش و ملایمت با جمهوری اسلامی را در پیش بگیرد خواهد توانست در میان مدت با مخاطرات کمتر دست بالا را نصیب خود سازد. کلا شما صحنه سیاسی و روندها را چگونه می بینید و سیاستهای حزب حکمتیست چگونه است؟

فاتح شیخ: بنظر من، نه جمهوری اسلامی و نه آمریکا در یک آینده نزدیک قادر به حذف رقیب نخواهند بود. به این معنی جمهوری اسلامی از این بالانس به نفع خودش بهره می برد. و همین واقعیت، اوضاع را نه به سمت سازش بلکه به سمت تشدید خطر جنگ سوق می دهد. اینجاست که ما بعنوان یک حزب به وظایف خود و وظایف روی دوش مردم ایران باز می گردیم. در تمام این سالها و بخصوص در یک سال اخیر تاکید ما بر این بوده که تنها نیرویی که می تواند این وضعیت را به نفع مردم - نه فقط مردم در ایران و منطقه، بلکه در سراسر دنیا - تغییر بدهد، نیروی مردم ایران است. همه چیز به این گره خورده که مردم ایران چگونه بتوانند نیروی خود را متحد کنند، به کسی و مشخصا به آمریکا امید نبندند، به انتظار روی نیاورند، و خودشان جمهوری اسلامی را بیاندازند. هدف ما انداختن جمهوری اسلامی به نیروی مردم است. وظیفه حزب ما ممکن کردن حرکت مردم در این راه است. هدف ما شکستن سیکل بن بست و خطر جنگ و انتظار است که دامن فضای سیاسی ایران را گرفته است. حتی اگر قرار باشد توازن و بالانس خطرناک موجود به نفع آمریکا تغییر کند، این فقط از راه حمله نظامی به ایران می گذرد که مردم در آن قربانیان بی چون و چرا خواهند بود.

در نتیجه نقش ما و نقش مردم ایران اینست که مردم تصمیم قطعی تری بگیرند که بتوانند هرچه سریعتر جمهوری اسلامی را بیاندازند.

در حاشیه بحث اوضاع ایران

طرح بحث در مورد موقعیت سیاسی ایران و مشخصات کمونیسمی که میتواند این اوضاع را تغییر دهد باعث واکنش در میان بخشی از چپ شد. ما بحثی را در مورد اوضاع جهان و ایران طرح کردیم. در مورد جنبش های اجتماعی و سرنوشت احزاب سیاسی در ایران اظهار نظر کردیم. ادعا کردیم که نه تنها زمین سیاسی ایران در حال شخم خوردن است بلکه دنیا بعد از جنگ جهانی دوم در حال تقسیم مجدد است و کل دنیا در حال تغییر است. همچنین در مورد تأثیرات این اوضاع بر جنبش سرنوشتی در ایران هم صحبت کردیم.

طبیعی است که میشد در مورد تزاها و استدلالات مطرح شده در تایید و یا رد آنها استدلال کرد. میشد راه دیگری در مقابل کمونیست ها گذاشت. میشد و هنوز هم میشد به سوالاتی که در این بحث مطرح شده جواب آلترناتیو داد و یا اصولاً طرح این سوالات را رد کرد. همه این کارها میشد کرد. اما، ظاهراً این توقعات ساده بی جا است. متأسفانه به نظر میرسد که هیچکدام از کسانی که در مورد آن بحث انتقاد نوشته اند حتی زحمت خواندن بحث را به خود نداده اند. قبل از این بحث تصمیم خود را گرفته اند. این نمونه ها کم نیستند.

به "دفاع از جنبش سرنوشتی" برخاسته اند و لطف کرده و در جواب به مسائل مطرح شده برای ما توضیح میدهد که مردم هنوز مخالف جمهوری اسلامی هستند! مردم هنوز مبارزه میکنند! و غیره. سبک نشان دادن این سطح از بحث استدلال زیادی لازم ندارد. فقط توجه خوانندگان را به یکی دو پاراگراف از نوشته من که چنین نظریه ای به نقد آن نشسته است، جلب می کنم: "بنظر من ابعاد جنبش سرنوشتی که به آن اشاره دارم بسیار گسترده است. وجود نارضایتی گسترده از رژیم و اینکه جمهوری اسلامی قادر نیست به نیازهای آن جامعه حتی در کوتاه مدت، حتی در چهارچوب سرمایه داری پاسخ بدهد، اینکه این رژیم یک رژیم بحران زا است؛ همه جزو مشخصات پایه ای جمهوری اسلامی هستند که از دست آنها گریزی ندارد.

در متن یک بحران دائم اقتصادی کارگر چگونه میتواند دست از اعتراض بکشد و به خانه اش برگردد؟ زن در آن جامعه نمیتواند دست از مبارزه بکشد. هر چقدر هم روحیه اش پایین برود، اما وقتی تبعه درجه سوم است و وقتی سنگسارش

میکند و حجاب به سر میکشند دانش در میاید. جوانی که خلاصی فرهنگی میخواهد نمیتواند تحمل کند. یک یا دو ماه شاید خود را آرام نگاه دارد. اما در پیچ بعدی در مقابل تعرض بعدی رژیم با پاسدار و مامور رژیم سینه به سینه خواهد ایستاد. این مردم مجبور به اعتراض اند. پایه های این اعتراض در جامعه بدون وقفه میجوشد.

سوال این است که آیا این اعتراضات میتواند به یک خیزش دیگر علیه جمهوری اسلامی تبدیل گردد؟ این پدیده، دیگر تضمین شده نیست. این کار یک حزب، کار حزب ما، کار فعالین کمونیست، کار رهبران طبقه کارگر، کار رهبران و آزادیخواهان، کار رهبران جنبش زنان و کار رهبران جنبش حق انسان است که چنین تحولی را تضمین کنند. این اتفاق خود بخودی رخ نمیدهد. حتی وقتی که اعتراض عمومی برای سرنوشتی جمهوری اسلامی بالا بگیرد بدون رهبرانی که پرچم و ملزومات پیروزی را میشناسند این اعتراضات فروکش پیدا خواهد کرد و سیکل دیگری مشابه ۱۸ تیر طی خواهد شد. بهر صورت پایه های یک جنبش سرنوشتی در جامعه فراهم است. جامعه ایران آستان اتفاقات جدید، آستان انقلاب جدید است. اما اینکه چنین انقلابی متولد میگردد و جنس این انقلاب چه خواهد بود دیگر کاملاً به همت طیف مورد اشاره من و در راس آن فعالین کمونیست و طبقه کارگر و فعالین حزب حکمتیست بستگی دارد. تلاش ما این است که این طیف متشکل و وسیع تر گردد"

(۱۸ تیر جنبشی که قربانی اهداف مبهم خود شد، کمونیست شماره ۱۵۲)

و یا در توضیح شرایط انقلابی و غیر انقلابی نوشته ام:

"در مورد دوره انقلابی و دوره غیر انقلابی هم چپ سنتی برداشت بسیار جزمی و متحجری دارد. دوران انقلابی دوران انقلاب و شلوغ کردن و آکسیون است و دوران غیر انقلابی دوران سرکوب و اختناق، دوران "کار آرام سیاسی"، دوران "تبلیغ و ترویج و سازماندهی" و در واقع دوران مطالعه و فکر کردن.

من با این تصویر سنتی چپ موافق نیستم و فکر میکنم که این تصویر ساده تر و شیرین یا خطی تر از آن است که واقعیت بسیار پویا و متحول جامعه را منعکس کند.

در دوره هائی که به آن دوره انقلابی یا دوران بحران انقلابی میگوئیم مسئله قدرت سیاسی روی میز جامعه است. بخش وسیعی از جامعه قدرت دولت را به مضاف طلبیده است و می خواهد دولت را سرنگون کند. دولت بی ثبات است و سیاست به راس همه مسائل جامعه رانده

شده است. در این دوره ها منشأ تصمیم گیری های دولت و مردم نه مقتضیات اقتصادی بلکه نیاز های سیاسی است. برای دولت در این دوره هدف بازگرداندن ثبات به قدرت دولتی و خنثی کردن تحرک توده ای است و برای مردم هدف عقب زدن و سرنگون کردن دولت. در این دوره ها دولت ممکن است دستمزد ها را چند برابر کند، سرمایه ها را دولتی کند و غیره. در دوره های انقلابی سیاست و قدرت سیاسی محور است و نه مقتضیات اقتصادی یا ایدئولوژی و قانون. طبعاً در این دوره مسائل خاصی در مقابل احزاب سیاسی قرار میگیرد و تاکتیک های خاصی ضروری میشوند.

در دوره غیر انقلابی قدرت سیاسی و موجودیت دولت مستقیماً مورد تعرض نیست. دوره غیر انقلابی الزاماً دوره اختناق، سکون یا حاکمیت استبداد نیست. اروپا و آمریکای شمالی در دوره غیر انقلابی هستند بدون اینکه اختناق حاکم باشد. در بطن دوره غیر انقلابی طیف وسیعی از دوره های مختلفی وجود دارد که سلطه اختناق و استبداد تنها یکی از آن ها است. آنچه دوره انقلابی را از دوره غیر انقلابی جدا میکند جایگاه مسئله قدرت سیاسی و موقعیت دولت در متن اعتراض عمومی است. در دوره های غیر انقلابی ممکن است اعتراضات وسیعی وجود داشته باشد حتی ممکن است شورش ها و عصیان ها شکل بگیرند اما در بطن این مبارزات قدرت دولتی و سرنوشتی دولت مد نظر نیست.

در انگلیس اعتصاب معدنچیان در اواسط دهه ۸۰ جامعه را چندین ماه تماماً تحت تأثیر خود گرفته بود اما کسی فکر نمی کرد که دولت و بورژوازی در حال سقوط است. همینطور شورش های مختلف مثلاً در هند، پاکستان و یا مکزیک و آمریکا و انگلیس دال بر انقلابی بودن اوضاع نیست. در دوره غیر انقلابی چهارچوب، افق، تپش، مومنتوم جنبش مستقیماً سرنوشتی را هدف قرار نمیدهد. نه دولت خود را در حال سرنوشتی میداند و نه مردم آن را چنین میپندارند. این اوضاع در تفاوت با دوره های انقلابی مسائل و اولویت های متفاوتی را در مقابل احزاب سیاسی قرار میدهد" (از شکست ناسیونالیسم و ملزومات عروج کمونیسم - کمونیست ۱۵۲)

از آنجاییکه نمیخواهم قبول کنم که این منتقدین آگاهانه تصمیم گرفته اند تحریف کنند و از زبان من دروغ تحویل خوانند خود بدهند. ناچار باید قبول کرد که آنها اصولاً متن مورد انتقاد خود را نخوانده اند. پیشاپیش تصمیم گرفته اند چه میخواهند بنویسند و مستقل از اینکه ما چه

میگفتیم مطالبی که می خواهند را روی کاغذ می آوردند. ظاهراً انتظار نابعائی است که توقع میداشتیم که این مخالفین سیاست به کنار، احترام به خواننده و وجدان آکادمیک را مبنا قرار میدادند و شخص و چیزی را که نقد میکنند میخواندند و نسبت به تکرار مفاد بحث وفادار و متعهد میبودند. اما از این جالب تر عنوان تازه ایست که جدیداً پیدا کرده اند: "شکست طلبی". باید گفت که نسبت به عناوین و مدال هائی که قبلاً به من اعطا کرده اند البته این پیشرفت محسوب میشود. بالاخره از آخرین اتهام یعنی فریب دادن کمونیست های با تجربه و با سابقه این یکی "معقول تر" بنظر میرسد. حالا معلوم شده که من اصلاً شکست طلب هستم! دریغ از یک جو استدلال! ظاهراً در فرهنگ سیاسی "حق به جانبی انقلابی" آنان هر تحریف و هر عدم تعهد و پایبندی به اصول و انصاف را مجاز میکند. جالب است که هیچکدام از خود نپرسیدند که دقیقاً شکست طلبی یعنی چه؟ من طرفدار شکست هستم؟ شکست چه کسی؟ کسی پیروز شده که من شکست اش را اعلام کرده ام؟

آن طرف سکه این استدلال طلائی را نگاه کنید: اگر زمانی بر این دوستان معلوم و مستدل شود که جنبش سرنوشتی شکست خورده یا ۱۸ تیر قربانی اهداف مبهم خود شده است، آنوقت آنها "شکست طلب" میشوند؟ مگر ما که اعلام کرده ایم انقلاب اکتبر در روسیه شکست خورد، شکست طلب شدیم؟ منطق کجاست؟ مگر کسی که میگوید انقلابی شکست خورد یا اوضاع غیر انقلابی است طرفدار ضد انقلاب یا مخالف انقلاب است؟ مگر کسی که اعلام میکند سوسیالیسم در روسیه شکست خورد مخالف سوسیالیسم و طرفدار سرمایه داری شده است؟ ظاهراً با این استدلال بی نظیر همه چیز میتواند شکست بخورد جز جنبش سرنوشتی؟ این سیر استدلالی وقتی معنی پیدا میکند که اعلام شکست جنبش سرنوشتی اعلام خاتمه علت وجودی آنها باشد. این سیر نادرست استدلال ناشی از بد فهمی نیست. ناشی از سیستم، افق و ارزش ها و درست و نادرست های جنبشی است که استدلال کننده به آن تعلق دارد. ناشی از جنبشی است که استدلال کننده با آن متولد شده و شکست آن را شکست خود میداند. مشکل این است که

سرنوشتی تنها هویت چنین اعلام شکست سوسیالیسم در روسیه به هیچ بخش از هویت این دوستان یا انقلابی که میخواهند باره جنبش سرنوشتی و نشان دادن وضعیت متحدین "طبیعی" آنان در این جنبش داد شان را در میآورد. اگر بگوئیم آنها فقط "ضد رژیم" هستند حرف نا حقی زده ایم؟ در ثانی لازم است یاد آوری کنیم کسی که گفته است جنبش سرنوشتی پدیده واحدی نیست که در آن همه با هم شکست بخورند و یا با هم پیروز شوند آنها نبودند، بلکه من بودم و بخاطر آن تکفیر شدم. ما ادعا کردیم که جنبش ناسیونالیسم طرفدار غرب شکست خورد و البته جنبش شکست نخورده گانی را هم تصویر کردیم. جالب است که هیچ یک از این دوستان خود را در صف شکست نخوردگان نیافتند. همه اینها مشخصات شکست خورده گان را به خود گرفتند و بعد میپرسند نفوذ ناسیونالیسم پرو غرب را از کجا نتیجه گرفته ایم!

دوستان عزیز خودتان را در آئینه نگاه کنید. مواضع، سیاست ها و تصورات خودتان در پنج سال گذشته را مرور کنید. حاضرید از همه سیاست ها، نوشته ها و گفته های پنج سال گذشته تان دفاع کنید؟ تفاوت اینجاست که ما از سطر به سطر آنچه گفته و نوشته ایم با قدرت روز اول دفاع میکنیم و ادعا میکنیم واقعیت درستی آنها را نشان داده است.

اول مهر

صف آرای امید به زندگی شاد و امروزی در مقابل جهل و خرافه مذهبی

اطلاعیه سازمان جوانان حکمیست ۲۴ شهریور ۱۳۸۶

میتواند به محلی برای بحث و تبادل نظر آزاد تبدیل کرد. تصور اینکه در کلاسهای دخترانه میشود حجاب را برداشت و بی حجابی در کلاس را به یک نرم تبدیل کرد، قابل تحقق است. تصور اینکه سر کلاس درس با طرح سئوالات اساسی در نقد

مذهب، خرافات مذهبی را به چالش کشید، شدنی است! خطاب ما به همه دانش آموزان این است برای مبارزه با فضای حاکم در مدارس و دانشگاهها متحد و یک صدا شوند. در هر مدرسه و کلاسی تعدادی هستند که سریع همدیگر را پیدا میکنند. اینها باید سنگ بنایی

باشند برای ایجاد بزرگترین اتحاد و همبستگی در میان دانش آموزان. این قابل درک است که جمهوری اسلامی در طول حیات ننگینش تلاش کرده است فضای بی اعتمادی و بی تفاوتی را میان معلمین و دانش آموزان بوجود بیاورد، اما برداشتن این دیوار بی اعتمادی برای معلمین آزادیخواه و دانش آموزان کار سختی نیست. هدف در وهله اول باید وجود آوردن اعتماد متقابل باشد. میشود اقدامات زیر را در دستور قرار داد.

برداشتن حجاب در سر کلاس، راه انداختن انجمنها و کلوبهای جوانان، مبارزه با عوامل رژیم که در قالب بسیج دانش آموزی مشغول جاسوسی از دانش آموزان و معلمین هستند، و رسوا کردن و ایزوله کردن آنها. همه میدانند که اعضای بسیج دانش آموزی، خود از عوامل اصلی پخش مواد مخدر در مدارس هستند، باید اینها را رسوا کرد! میتوان کلاسهای آنلاین تشکیل داد! یا تشکیل کلاسهای درس رابه محلی سر گروههای مطالعاتی و دهها مورد تغییر و ابتکار دیگر را به این لیست اضافه کرد. کلاس درس را

ایران است. معلمین آزادیخواهی که اجبارا برای امرار معاش دروسی را تدریس میکنند که خود عمیقا کمترین علاقه و اعتقادی به آن و اراجیف مذهبی ندارند، خود مسئولیت سنگینی در متحد کردن دانش آموزان و بار آوردن آنها بر دوششان است.

اما این تمام تصویر نیست! در مقابل رژیم و عواملش در مدارس، طیف وسیعی از دانش آموزان قرار دارند که حاضر به تمکین به این فضا نیستند. و در سوی دیگر طیفی از معلمینی آزادیخواه و حقیقت طلب وجود دارد که این خفقان را نمی خواهد. در هر مدرسه و دانشگاه و مرکز آموزشی این دو طیف خیلی آسان همدگر را پیدا میکنند. از یک طرف دانش آموزان آگاه و از طرف دیگر معلمین آزادیخواه، اینها بدون

هم کار زیادی از دستشان بر نخواهد آمد. اگر دانش آموز یا معلمی بخواهد فضایی حاکم بر مدارس را تغییر دهد و آنرا قابل تحملتر کند، راهش این است که با هم و هماهنگ شروع کنند. اگر در کوچه و بازار ارتجاع مذهبی در لباس پاسدارو بسیج و حاجی بازاریها برای دانش آموزان مزاحمت ایجاد میکنند، امر و نهی میکنند، جوانان را از شادی و نشاط و زندگی دور میکنند، این امکان وجود دارد که کلاسهای درس رابه محلی سر گروههای مطالعاتی و دهها مورد تغییر و ابتکار دیگر را به این لیست اضافه کرد. کلاس درس را

اینکه متوجه باشند چرا باید از آن سن کودکی حجاب سرشان مزه جدایی جنسی را میچشند. شاید در دنیای کودکانانه شان این را هم جزوی از بازیهایشان بدانند! اما وقتی پس از نه سالگی جشن تکلیف برایشان میگیرند کم کم این جدایی و تبعیض را حس میکنند.

داستان مدرسه و درس خواندن در ایران خود حدیثی است که باید بیشتر و بیشتر در مورد آن نوشت و گفت. جمهوری اسلامی و نظام آموزشی آن یکی از مذهبی ترین نظامهای آموزشی در جهان است و بیشترین هزینه ها را صرف ترویج خرافه مذهبی میکند. در کنار جداسازی جنسی و حجاب، جمهوری اسلامی تلاش میکند بی تفاوتی به شادی، نشاط و زندگی را در میان دانش آموزان رواج دهد. از همان روزهای اول مدرسه سرو کله خدا و ابزارهای شکنجه اش (جهنم کذایی) به وفور در کتابها موج میزند. سوق دادن ذهن و روان بچه ها از روزهای اول مدرسه به دنیایی خیالی و بی اهمیت جلو دادن زندگی امروزی یکی از مشخصه های اصلی اکثر دروس در مدارس است. در چنین شرایطی پا به محیطهای آموزشی میگذاریم. محیطهایی که به شدت از طرف جمهوری اسلامی با مواد درسی عهد عتیق مسموم فضای خاکستری و عزا مشخصه اکثر کتب درسی در مدارس

همزمان با به صدا در آمدن زنگ مدراس در اول مهر در ایران ماراتنی نفس گیر به مدت ۹ ماه شروع میشود! این شروع مبارزه ای وسیع در گوشه و کنار ایران است. و به درست هر سال با آغاز سال تحصیلی، سرها به سوی مراکز آموزشی در ایران میچرخد. توجه به این روز شاید

یکی از نمونه های نادر در جهان باشد که آغاز سال تحصیلی تا این حد مورد توجه خانواده ها و فعالین سیاسی و مخالفین حکومت قرار میگیرد. تشخیص چرایی اهمیت این روز را میتوان در مولفه های زیر یافت. در ایران حدود بیست میلیون دانش آموز و دانشجو در مقاطع سنی مختلف وجود دارد. این طیف میلیونی در عین حال با دریایی روپا و آرز برای آینده در دل، وارد مراکز آموزشی میشوند. برای نظامی غیر از جمهوری اسلامی این یک روز عادی محسوب میشود. اما در ایران زیر سایه حکومت اسلامی، بازگشایی مدارس نه تنها یک روز عادی نیست بلکه شروع یک دوره کشمکش جدی بین این خیل عظیم از انسانهای جویای علم و دانش و زندگی از یک طرف و نظام سیاسی-ایدولوژیک اسلامی است که در مقابل این خواسته ها قرار دارد. این کشمکش چند هفته مانده به شروع رسمی کلاسها و در حین ثبت نام شروع میشود.

اشتنباه نکنید این جدال در درجه اول بر سر میزان رفاه و نیازمندیهای آموزشی نیست! این جدال برای فضای آموزشی ریلکس و آرام نیست که البته این هم شاملش میشود. این کشمکش در وحله اول بین پاسداران جهل و خرافه مذهبی از یک سو و جوانان و خانواده هایی که حاضر نیستند به این اراجیف تن دهند. جدال بر سر حجاب، نحوه پوشش و جدایی بر حسب جنسیت است. این کشمکش فقط مختص دوره راهنمایی و دبیرستان و دانشگاه نیست، بلکه شامل کودکانی میشود که روز اول مدرسه را باید داغ ننگ جدایی جنسیتی را بر پیشانی خود ببینند، بدون اینکه متوجه باشند که چرا از هم سن و سال خود جدا میشوند. بدون

مبارزه را به زندگی در دنیای اینترنت محدود کرده اند در یک دنیای مجازی زندگی میکنند. در این دنیا متاسفانه مانند تابلو های سالوادر دالی همه چیز پشت و رو و معوج است و "مبارزین" نه مشغول مبارزه بلکه مشغول جوییدن همدیگر هستند. دنیایی که در آن انقلاب، سازمان کمونیستی، تلاش برای قانع کردن و متحد کردن کمونیست ها همگی مقولات "کلیکی" هستند. ظاهرا میشود هر چیزی نوشت و به هرکس هر چیزی نسبت داد و در پشت کامپیوتر و در خانه خود احساس امنیت کرد و مسئولیت عواقب آن را بعهدہ نگرفت!

از این جنبش انتظار اعجازی نداشتیم اما این درجه از آماتوریسیم و عقب گرد از پرنسیب های سیاسی هم قابل انتظار نبود. این نشد. دوستان عزیز از این دنیا بیرون بیایید! حداقل به مخاطبین خود احترام بگذارید.

مرگ بر جمهوری اسلامی - زنده باد جمهوری سوسیالیستی



جنبش مجمع عمومی

راه حل کارگران کمونیست برای اتحاد و تشکل کارگری

جنبش مجمع عمومی و دامن زدن به آن راه حل کارگران در مبارزه برای ایجاد اتحاد و سازمان یابی است. رهبران مبارزات کارگری با توسل به این فعالیت قادر به دست یابی به سازمان و تشکل توده ای کارگران میشوند. کارگران رهبر و کمونیست با تعلق خود به این جنبش و تبدیل شدن به فعال و سازمانده آن قادر میشوند در شرایط بسیار دشواری که طبقه کارگر در آن قرار گرفته است راه حل قابل قبول و ممکن را در مبارزه برای متحد کردن کارگران، متحد نگاه داشتن آنها و ایجاد تشکل هایش که در هر شرایطی قدرت و اتحاد کارگران را در میدان نگاه دارد اتخاذ کنند. اتحاد ها و تشکل های دیگر هر چند که قادر باشند برای مقاطعی و برای دوره هایی کارگران را در مبارزه ای که دارند متحد نگاه دارد، مادام که به این جنبش مجمع عمومی متکی نشود، نمیتوانند ادامه کاری خود را حفظ کنند.

کارگران در ایران از حق تشکل محرومند. ایجاد شوراهای کارگری و مجامع عمومی کارگران، کمیته های کارخانه، اتحادیه ها و سندیکا های کارگری با نیازی که سرمایه داری و سرمایه داران در ایران برای استثمار شدید طبقه کارگر دارند، خوانایی ندارد. این نظام و این حکومت مانع از هر گونه آزادی و آزادی و حق تشکل است. سرکوب و خفقان و ممنوعیت تشکل و اعتصاب پاسخ این نظام به کارگران است.

در چند سال گذشته کارگران ایران در مبارزه ای گسترده ای علیه شرایطی که سرمایه داران و رژیم اسلامی بر آنها و بر جامعه تحمیل کرده اند، درگیر بوده اند. عقب زدن شوراهای اسلامی، بی خاصیت شدن آنها برای کارگران و تلاش برای ایجاد تشکل های مستقل، راه حل کارگران بوده است. به همت فعالین و رهبران کارگری، این مبارزات در اشکال متنوعی ادامه داشته است. سازمان دادن و ایجاد تشکل های کارگری همواره مساله محوری آنها بوده است و در هر مبارزه ای و در هر دفاع و مقاومتی این هدف نیز دنبال شده است، منتها هنوز جنبش طبقه کارگر بر یک راه حل روشن و قاطع در این زمینه مسلط نشده است. کلید

کارگران بیکار و اخراجی خواهان کار و یا بیمه بیکاری و تشکل علیه بیکاری، جنبش مجمع عمومی راه حل ما برای مبارزه برای ایجاد وحدت و سازمان است. ما فعال این جنبش هستیم. جنبشی که همیشه و در هر حال توده کارگران را دخیل و فعال در این مبارزه میکند و رهبران را بر این اتحاد قدرتمند تر کرده و نیرویشان را افزایش میدهد.

گاهی به تجارب چند سال گذشته نشان میدهد که متاسفانه ما بعنوان بخشی از طبقه کارگر، بعنوان کارگران کمونیست و رهبر در میان کارگران، قادر به پیش برد این فعالیت نبوده ایم. با وجود اینکه هیچ اعتراض و مبارزه ای وجود نداشته است که بر تجمع های اولیه رهبران و فعالین و کارگران متکی نشده باشد، اما این ها نتوانسته است ادامه کاری خود را حفظ کند. این جنبش، فعال روشن بین و دارای نقشه اش برای این کار را نداشته است و یا در سطح بسیار محدودی توانسته است ایفای نقش کند.

فعالیت برای ایجاد تشکل،

سندیکای واحد و کمیته های

هماهنگی و پیگیری

نتایج

در مواردی مانند شرکت واحد که مبارزه بسیار مهم و کشمکش بسیار سختی را تا هم اکنون دنبال کرده اند، موفق به تشکیل سندیکا شده اند و تا هم اکنون توانسته اند با تحمل سختی های بسیار آنرا سر پا نگاه دارند. این اتحاد کارگران و این مبارزه متحد قبل از هر چیز برای طبقه کارگر ایران جایگاه بسیار حیاتی داشته است. در شرایطی بسیار دشوار که بر طبقه کارگر در ایران حاکم است، در شرایطی که قرار داد های موقت حتی خانه کارگر خود رژیم و شوراهای اسلامی را نیز در صف این اعتراض گسترده قرار داده است، و در شرایطی که با سرکوب و ایجاد محدود های زیادی برای فعالین و رهبران کارگری میخواهند کارگران را ساکت کنند، این اتحاد و تشکل تاکنون ماندگار شده است. این تجربه بی شک باید بتواند به محل های دیگر انتقال داده شود. تا اینکه این سندیکا هم بتواند ماندگار شود. اگر این سندیکا نتواند بر مجمع عمومی کارگران، یعنی بر قدرت مستقیم آنها تکیه کند و در ادامه سنت سندیکایی و اتحادیه ای پا فشاری کند متاسفانه یا در حاشیه خواهد ماند

و یا رژیم اسلامی و سرمایه داران میتوانند آنرا از پا در آورند. راه حل اتکاء تمام و کمال به کارگران است و نه اینکه به نیابت از طرف کارگران همیشه تصمیم گرفت و فعالیت کرد. تصمیم همیشگی و آگاهانه کارگران تعیین کننده است، متکی کردن هر قدم آن به مجمع عمومی کارگران و ارتباط با دیگر بخشهای کارگری و رهبران آنها راه حل است.

در بخشی دیگری از محل ها و مراکز کارگری مانند نساجی ها و معادن، و بسیاری کارخانه های دیگر که دوران فروش به بخش خصوصی را میگذرانند و بیکاری و اخراج و تعطیلی کارخانه ها را در برداشت و سود آوری و تکنیک آن دیگر پاسخگوی سود های درخواستی سرمایه داران نبود، مبارزات گسترده ای جریان داشت. همچنین کارگرانی که در بسیاری از مراکز ماهها و بعضا بیش از یک سال دستمزد هایشان را دریافت نکرده اند نیز مبارزه وسیعی داشتند. هزاران مورد از اعتراض تحمیل و اعتصاب و درگیری را ما شاهد بوده ایم. این شرایط زمینه فعالیت برای تشکل های کارگری در میان بسیاری فعالین کارگر و فعالین چپ را ممکن کرد. گروه ها و کانون های مختلفی که اساسا در خارج از مراکز کار و یا در کارگاه های کوچک و یا در کارهای پروژه ای بودند و مستقیما مورد حمله و حشیانه بیکاری و اخراج بودند، شکل گرفتند. "ابتدا کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل های کارگری" که مخلوطی از فعالین چپ و راست در مبارزه برای دفاع از کارگران بودند شکل گرفت و سیاست و افق های اینها در ابتدا پیگیری تشکل کارگری از دولت بود و امضا هزاران کارگر را هم داشتند. بعد ها گرایشات مختلف هر کدام راه خود را رفتند و کمیته پیگیری خواست خود را مبنی بر اینکه میخواهد با اجازه دولت تشکل کارگری بزند را پس گرفت و به اصطلاح رادیکالیزم را حفظ کرد. بعد از این "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری" با همان شکل و با اندک تفاوتی و کم و بیش در نقطه مقابل کمیته پیگیری شکل گرفت. "تشکل علیه بیکاری" نیز ایجاد شد و آنها با همان سیستم و با جمع کردن تعدادی از همفکران و یاران خود مدتی را به فعالیت و جلسات و نشریه و سایت و ... مشغول بود. هر کدام صد ها و هزاران امضا داشتند و چند ده فعال که در جلسات و مجمع و مراسم ها حضور بهم میرسند. در ادامه

شورای هماهنگی، و بعد تشکل بیکاران و اخراجی شکل میگیرد. هر کدام از این تشکل ها همانطور که از اسم و اهدافی که پایه گذاران آن تعریف کردند مبارزه برای ایجاد تشکل کارگری بود. فضا و مناسبات و آمد و رفت و روابط خوب و گسترده ای در میان این بخش از کارگران این بار به شکل علنی و گسترده تر آن ایجاد شد و در این زمینه تلاش های بسیار، فعالیت های خستگی ناپذیر و از خود مایه گذشتن های قابل تحسین و بی باکانه صورت گرفت و هنوز هم ادامه دارد. شبکه هایی از این فعالین ایجاد شدند که تبلیغات و تاثیر آنها در بسیاری از مراکز کار هم محسوس بود. کار بسیاری از این محافل سابقا مخفی بر متن اعتراضات وسیع طبقه کارگر به شکل علنی ادامه یافت. خبر رسانی و ایجاد کانون های رفیقانه و سخنرانی ها و شرکت در مراسم های اول مه و "گلگشت" ها همه به ایجاد فضایی باز برای فعالیت و مبارزه و تجمع، و بحث دامن زد. این وضعیت به نظر من به یک فرهنگ کارگری پیشرو و مبارزاتی و علنی، در تقابل با آنچه وجود داشت، کمک کرد. همه اینها و شرکت در هر مبارزه و سازمان دادن آن برای گرفتن حق و مطالبه قابل تقدیر همه کسانی بوده است که در این مبارزه خود را شریک میدانند.

اما سوال اصلی که این رفقا میخواستند به آن پاسخ بدهند را هم اکنون که ۳ سال از ایجاد آنها میگذرد را نیافتند. تشکل کارگری در جایی و مرکزی ایجاد نشد و بتدریج خود این کمیته ها هم به آخر خط رسیدند. اگر این دوستان توانستند از وضعیت بوجود آمده استفاده کنند و تاثیر خود را نیز بر آن بگذارند که اساسا در سطح فرهنگی و روابط گسترده تر و مبارزاتی خارج از محیط های کار بود، در زمینه تشکل یابی و اتحاد کارگری ناموفق بودند و به تشتت بیشتر دامن زدند.

درک غیر کارگری از کارگر و

تشکل کارگری

اشکال و ایراد اساسی این فعالین و هر کارگر و مبارزی که با آنها همگام شد و یا تشویق کننده این فعالین بود، در درک غیر کارگری و خرده بورژوازی از کارگر بود. برای رسیدن به مقاصد جنبشی که نمایندگی میکردند این نوع از فعالیت ها و تشکل ها را نیاز داشتند.

تناقض در داشتن فعالیت آنها با مبارزه کارگری و مکانیزم اتحاد و سازمانیابی است که در میان

منافع آنها امری ثانوی بود، جنبش کارگر و جنبش عمل مستقیم در میان کارگران برای ایجاد تشکل ثانوی بود. ما هر چند در این سالها همیشه از نزدیک و یا بعضا هم در همراهی با این فعالین بوده ایم اما هیچگاه تردید نداشتیم که این فعالیت ها ربطی به عمل مستقیم کارگران برای پیشبرد اعتراض و دستیابی به تشکل نداشته و ندارد. تبدیل شدن به فعالی که در هر محیطی که هست برای این مبارزه کارگری و اتحاد کارگری و عمل مستقیم در این مبارزات بدون تردید بسیاری از این فعالین را در اتکا به همین پشتوانه میتوانست در جنبش مجمع عمومی فعال کند و بسیار مثر ثمر باشند. اکنون هم راه حل همین است. چون قبل از هر چیز این تشکل ها خود را بعنوان کانون ها و مراکزی که طبقه کارگر را در مبارزه اش برای ایجاد تشکل یاری کند را نه در کمیته ها و کانون های خارج از مراکز کار و مجامع عمومی فعالین و دوستداران آن، بلکه در خود کارگاه و کارخانه و روابط خود کارگران و بر متن مبارزه آنها و مجامع عمومی آنها ... باید دنبال میکرد. این کمیته ها و کانون ها و یا شوراهای آنها هر اندازه هم بزرگ میشدند که نشدند بیشتر از این که مراسم های بزرگتر و یا گلگشت های بزرگتر داشته باشند نمیتوانستند کاری بکنند. تشکل کارگری باید بر همان مکانیزمی استوار شود که کارگران در مرکز کارگری دارند در حالی که عناصر تشکیل دهنده این کمیته ها نه خود راسا در این مراکز حضور داشتند و اگر هم بودند متاسفانه بعد از وارد شدنشان به این کمیته ها از محیط خود و تاثیر گذاری بر آن دور شدند. کارگران با عمل مستقیم خود و فعالیت مستقیم برای تشکل خود در مراکز کار و یا در محیط زندگی میتوانند به تشکل و سازمان و اتحاد برسند و نه اینکه سازمانهای خارج از محیط کار بخواهند امر ایجاد تشکل کارگری را پیگیری کنند و یا هماهنگی برای ایجاد آنها انجام دهند. سابقه ۳ سال فعالیت این محافل و کمیته ها را از زبان و گزارشات نشست های خود این رفقا باید جستجو کرد. این گروه ها در بهترین حالت کپی قانونی و یا کارگری سازمانهای سیاسی و پوپولیست دوران ۵۷ تا ۶۰ در ایرن بودند سازمانهایی مثل پیکار که وقتی کارگران را سازمان میداد آنها را بیش از هر چیز برای خبرنگار سازمان و بعد بعنوان شرکت کننده فعال در جلسات و

بخش اعلامیه سازمان، سازمان میداد. حتی از نقشی که کارگران و رهبران کارگری قبل از وارد شدنشان به سازمان داشت کاملا دور میکرد. طبقه کارگر بعنوان طبقه ای که باید سازمان و حزب خودش را داشته باشد و به رفرم و انقلاب هر دو مشغول باشد نه مساله و نه مشغله و نه هدفش بود و به همین دلیل حتی کارگر و فعال کارگری در این سازمان بی ربط به موضوع کار خودش هم میشد. اصلا چرا خود این کمیته ها در تقابل با هم قرار گرفتند و چرا اگر مسایلشان مستقیما مساله اتحاد کارگری و کارگران و راه حل واقعی برای مبارزه کارگر بود همه یکی نشدند، مگر هدفی غیر از این بود که مساله پیگیری و یا هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری بود؟ آیا راه حل هم حتی با ادغام اینها پیدا میشد؟ همانطور که شوراها، کمیته های ایجاد هماهنگی برای این کمیته ها هم بر همین زمینه ها متولد شد، نیز دور زدن در این دایره بسته بود.

بهترین پاسخ به این سوالات را البته که خود دست اندرکاران آن و مدافعین رنگارنگ آنها میتوانند پاسخ دهند که بعدا به جواب های برخی از این دوستان میرسیم. برای اینکه این سخنان ما باز هم موجب ناراضیتی این دوستان را فراهم نکند. "غرض ورزی" و مخالفت ما و یا "شکست طلبی" و "ترس و وحشت" ما از اوضاع تعبیر نشود. لازم است که نتایج این فعالیتها را از زبان خودشان نیز بشنویم. این کمیته ها و یا فعالین و دست اندرکاران آنها در نوشته ها و جلسات خودشان به روشنترین بیان این تناقضات و ایرادات را بیان میکنند.

گزارش نشست هیات اجرایی کمیته هماهنگی در تاریخ ۱۱ خرداد ۸۶ سند گویا و اظهار نظر های بسیار روشنی است. اظهار نظر شرکت کنندگان در جمع بندی و تجارب کار کمیته را مورد به مورد اینگونه بیان میکنند. میگویند: "مشخص" نبودن کار علنی از دید کمیته باعث شده بود که کمیته از بدنه طبقه کارگر فاصله گرفته و در گرایش فرقه گرایی گرفتار شود. میگفتند، هر کس میخواهد گرایش خود را پیش ببرد، پیش ببر. فعالیت کارگری انفرادی است، کار ما جلسات است، اگر اعتصابی باشد میرویم آنجا. میگویند، مشکل ظرف و بی ارتباطی با کارگران است. و یا اعضای ما بیشتر فعال کارگری هستند تا کارگر. یا چرا کارگران کارخانه ها و اول مه و... نبوده و نیستیم؟ یا اینها مربوط به اختناق

نیست ارتباط بین مبارزات و کارگران تشکل ایجاد میکنند. میگویند، کسانی که عضو کمیته شدند قدرت مانور خود در کارخانه را از دست دادند و دغدغه کارگریشان را از دست دادند. یا هیچ کدام تعریف مشخصی از تشکل نداریم. میگویند، قبلا میگفتیم انقلابیون حرفه ای غلط است الان میبینیم بعضی جاها به فعال حرفه ای نیاز داریم، می نشینیم تا یک بحران بشود و بعد میرویم و دخالت میکنیم. چرا ما کارگران دچار نزدیک بینی سکتاریستی هستیم؟ میگویند، بحران درونی از زمان پیوستن به شوراهای هماهنگی تشکل ها و فعالین کارگری پیش آمد. همان ها که کمیته پیگیری را ساختند، رفتند و هماهنگی را هم ساختند و اتحاد کمیته های کارگری را هم دارند. میگویند رکود نشانه این است که از کمیته انتظار غیر واقعی داشتیم و...

اینها نکات مهمی از نتایج کار دست اندرکاران کمیته هماهنگی است. مهمترین مساله یعنی کارگران، تشکل و اتحاد، که این دوستان دنبال آن بودند را خودشان میگویند که از آن هم دور شدند و فاصله هم گرفته اند. پاسخ هایی هم که خودشان در همین جلسه هیات اجرایی کمیته هماهنگی، به این معضلات داده شده است در همین زمینه ها و برای بهبود همین کارهاست در حالی که مشکل اصلی این نوع فعالیت ها همانطور که اشاره شد وجود این کمیته ها و تشکل های مشابه خارج از مکانیزم واقعی مبارزه کارگران برای اتحاد و تشکل است و به همین دلیل نمیتواند به آن آرزو هایی که اعضای این کانون ها داشت برسد و بتدریج متوجه تناقضات آن میشوند.

یا در مورد کمیته پیگیری، از زبان یکی از بنیان گذاران و از فعالین سابق آن، جعفر عظیم زاده بشنویم که اینگونه کارنامه این کمیته ها را بررسی میکند. البته جعفر بسیار میکوشد تا بحث مخالفان این فعالیتها و انتقادات جدی که به این فعالیت ها هست را رد کند و آنها را به هر انحرافی و ترس و رعبی که از سرمایه کرده اند منتسب کند اما واقعیت های سرسختی که این نوع فعالیتها و بی ربطی آن به مبارزه و مکانیزم مبارزه کارگران برای تشکل دارد، خود جعفر را هم ناچار از جواب دادن به سوالات خود کرده است. اما علیرغم تصور واقع بینانه تری که از مکانیزم مبارزه کارگران دارد که بنوعی نقد کار خودشان هم

هست، اما نتوانسته است از این سنت دل بکند و به همین دلیل هنوز اصرار دارد که باید در ادامه این فعالیت ها به پله بعدی رفت در حالی که خانه از پایبند ویران است. جعفر عظیم زاده میگوید: "...همین وضعیت باعث شد تا این کمیته ها قبل از اینکه متشکل از رهبران مراکز تولیدی و صنعتی برای اقدام هماهنگ و تسهیل تشکل یابی کارگران در این مراکز باشند تشکلهایی از مجموعه فعالینی باشند که در نبود و عدم امکان پذیری ایجاد تشکلهای کارگری (سال ۸۳) در مراکز تولیدی و صنعتی، در بیرون از محیطهای کارگری و با فداکاری درخور تحسینی توسط تعدادی از فعالین کارگری شکل بگیرند." و ادامه میدهد که: "تا فعالی و کارگر پیشروی بخود جنبیده و چند تایی دور هم جمع شده اند تا تحت شرایط سختی که خود بورژوازی بر طبقه کارگر تحمیل کرده کاری را سامان دهند به آنها گفته شده مگر شما طبقه کارگرید! تا کارگران نیابند و نباشند شما کاره ای نیستید! امکان انتخاب نماینده های واقعی کارگران را با سرکوب و تحمیق از طبقه کارگر سلب کرده اند و از سوی دیگر به معدود کارگرانی که خواسته اند نماینده منفعت طبقه خود (و نه لزوما نماینده عددی آنان) باشند، گفته اند چه کسی شما را نماینده کارگران کرده است؟! شما نمی توانید..."

و کارنامه این کمیته ها را به این ترتیب بیان میکند: "امروز و پس از سه سال میتوان ادعا کرد که کمیته های پیگیری و هماهنگی، ضمن براه انداختن یک کمپین قوی اعتراضی از طریق جمع آوری هزاران امضا و با طرح مداوم و کوبنده آلترناتیو تشکلهای واقعی کارگری، بنوبه خود موفق به سد کردن پروسه ای شدند که با توافق سه جانبه در وزارت کار، در حال حقه شدن به طبقه کارگر ایران بود." در جواب به منتقدین میگوید: "کسانی که دیروز و امروز و از مقطع تشکل این کمیته ها چه در درون این کمیته ها و چه در بعد و سیعتری در بیرون از این کمیته ها، شیپور فغان از سکتاریسم و فرقه گرایی و رفرمیسم و...." را با منزه طلبی دایه ای مهربان تر از مادر، در این کمیته ها بدست گرفته و بطور مداوم کاری جز تضعیف این کمیته ها و فعالین آن دستور کار زندگی شان نبوده است، و بالاخره جعفر عظیم زاده خود اینگونه پاسخ میدهد: "تشکل کارگری در پایه ای ترین

سطح نه از دل چانه زنی و توافق تعدادی فعال و فراخوان آنها حول خواسته های صرفا آگاهانه طبقاتی کارگران توسط چند کمیته و... بلکه در عین حال از دل انکشاف بیش از پیش مبارزه کارگران و رو در روی مستقیم آنان با صاحبان سرمایه حول زمینی ترین منافعشان برای بردن سهمی بیشتر از تولید ثروت بیرون می آید. بدون این انکشاف در مبارزه کارگران که فعالین و رهبران کارگری نقشی تعیین کننده میتوانند در آن ایفا کنند، امر ایجاد تشکلهای کارگری از سوی تعدادی فعال متشکل در برخی کمیته ها به امری بی ربط به کارگران تبدیل خواهد شد و سرانجامی پیدا نخواهد کرد. کما اینکه پس از بیش از سه سال از ایجاد کمیته های پیگیری و هماهنگی این کمیته ها نتوانسته اند گامی نتیجه بخش در این راستا بردارند،"

نقل قول ها از مقاله جعفر عظیم زاده تحت عنوان "ارتقاء جنبش کارگری و ضرورت حیاتی تغییر رویکردهای موجود در میان کارگران پیشرو و فعالین کارگری" است که در سایت شورا آمده است.

خلاصه اینکه:

فعالیت برای سازماندهی اتحاد کارگران باید بر آن مکانیزمی استوار باشد که مبارزه این طبقه دارد. کارگران بدون رهبر و تشکل های اولیه خود نیستند و حتی در سختترین شرایط سرکوب و خفقان و استثمار این را دارا هستند. کارگران در میان خود افکار و نظرات مختلفی دارند و مبارزه برای بهبود زندگی بهتر امر همیشه شان است. شروع هر مبارزه ای، سازماندهی هر اعتراضی و یا نه سکوت و انفعال همه تابع این مکانیزم است. کارگران با اتکا بر توان و قدرتی که پیدا میکنند قادر به حرکت های بزرگ و کوچک خود میشوند. این را خود کارگران و دست اندرکاران و رهبران کارگری میدانند. و نمیتوان توده کارگران را بدنبال راه حل های مبهم و یا انجام فعالیتی خارج از این چهارچوب منطقی مبارزه خودش واداشت. میتوان فعالین کارگر و یا احادی را بدنبال این راه حل ها کشاند. اما توده کار را محال است در میدان نگاه داشت اگر نبیند که هر مبارزه اش و هر تشکل و اعتصاب و تحصنی راه حلی منطقی و واقعی برایش است. حتی آنجا که توده کارگران و یا فعالینشان نیز بدنبال تشکلهای

آمریکا و ایران، کشمکشی دیگر در خلیج

بقیه جهان چگونه میتواند مانع جنگ آمریکا و ایران بشود؟

زمانی که اطلاعات جدیدی به دست می‌آوردند قادر به طرح سوالات جدید نشوند. ایران پس از ممانعت از کار بازرسانی که آنها را سمج و فضول می‌دید، به لیست جدیدی از بازرسان رضایت داد. از مرحله پرت بودن نکته اصلی در توالی قطعنامه های آژانس جهانی انرژی اتمی و سازمان ملل - با توجه به تاریخچه دروغگویی ها و لاپوشانیهای ایران - متوقف ساختن غنی سازی و پلوتونیوم بود. اما کار غنی سازی همچنان ادامه دارد. آقای البرادعی گفته که محال است از ایران بخواهیم که کل کار غنی سازی را متوقف کند چون تابحال این دولت (ایران) بسیاری از تکنیکها و مهارتهای لازمه این کار را کسب کرده است. سایرین هم این مهارتها را دارند اما از آنها استفاده نمی‌کنند. استدلال آقای البرادعی این است که بهتر است اجازه داد ایران فعالیت محدودی را تحت نظر این سازمان انجام دهد. مشکل این است که "آژانس" هیچ اطلاعی ندارد که ایران دارد در کدام مناطق دیگر فعالیت هسته ای می‌کند و این تکنیکها در کدام جاهای دیگری قابل کاربرد هستند.

مدتهاست که رویکرد آقای بوش به ایران نامعقول و با خراب کاری توأم بوده است. وی با ظاهر شدنی تهدید آمیز در مقابل رژیم ایران که می‌کوشید مانع گوشمالی طالبان توسط آمریکا در افغانستان بشود به دولت ایران در خصومتش با آمریکا قطعیت بخشید و تمایل این کشور را برای دسترسی به بمب اتمی را تحکیم نمود. همین اخیرا آمریکا و ایران برای کسب سرکردگی خود در خلیج در دوران پسا-صدام خود را رقیب یکدیگر می‌بینند. اگر این دو کشور به نوعی مصالحه پایه ای دست یابند منافع آنها و منافع خاورمیانه احتمالا بهتر تامین خواهد شد. اما چنین مصالحه ای، مادام که ایرانیان برای دسترسی به بمب اتمی بتازند - محال خواهد بود. منطقه خاورمیانه بسیار امن تر خواهد شد اگر سایر نقاط جهان سعی بیشتری برای کاهش مزاحمتها و آزارهای آنها بعمل بیاورند.

او مجبور نیست با اقدامات هسته ای غیرقانونی ایران به تنهایی مقابله کند. از ژوئیه ۲۰۰۶ تاکنون شورای امنیت سازمان ملل سه قطعنامه را تصویب کرده که بموجب آنها ایران باید غنی سازی اورانیوم را تا زمانی که (علیرغم دروغهایش) نشان دهد دارای مقاصد هسته ای صلح آمیز است، متوقف کند. روسیه و چین از این قطعنامه ها حمایت کردند و از جمله به دو قطعنامه ای که تحریم اقتصادی نه چندان شدیدی را به ایران - که این دو کشور منافع بازرگانی در آن دارند - تحمیل می‌کند، رای دادند. اما از هیاهوی آقای احمدی نژاد پیداست که ایران به سازمان ملل و قطعنامه هایش اهمیت نمی‌دهد. اگر روسی ها و چینی ها در زمینه متوقف کردن ایران و تامین اتوریتته شورای امنیت جدی هستند قاعدتا باید به آمریکائیان و اروپائیان کمک کنند تا قطعنامه تندتری علیه ایران صادر کنند. بقیه جهان باید استحکام بیشتری به آژانس جهانی انرژی اتمی بدهد.

محمد البرادعی رئیس این سازمان تلاش می‌کند ایران را بعنوان عضو معاهده عدم تکثیر فعالیتهای هسته ای نگه دارد و حضور بازرسان خود را در این کشور تامین کند تا از وقوع حمله نظامی آمریکا علیه ایران جلوگیری کند. این اقدامات، اهداف عالییه ای هستند: حمله به پایگاههای فعالیتهای اتمی ایران ممکن است موفقیت آمیز نباشد اما یک جنگ تمام عیار را آغاز کند. اما البرادعی در تله افتاده و ناچار است بگذارد ایران فعالیتهای را انجام دهد که آژانس آقای البرادعی نمی‌تواند بخوبی تحت نظر داشته و کنترل کند. ایران و آژانس جهانی انرژی اتمی اخیرا تفاهم نامه جدیدی درباره همکاریهای آتی خود اعلام کردند. این اقدامی مهیب و ترسناک است. گرچه البرادعی نام مناطقی را که بازرسان او سوالات اساسی در مورد آنها دارند را اعلام کرده است اما اجازه می‌دهد که ایران ذره ذره اطلاعات ضروری را تحویل بدهد.

سوالات باید تا اواسط این ماه کتبی شده باشند. مهلتی واقعی برای پاسخ دادن ایران به این سوالات تعیین نشده است.

تا بازرسان، روایت ایران از وقایع را نپذیرند و پرونده هر موضوع را مختومه اعلام نکنند ایران پاسخ خود به سری جدیدی از سوالات را فراهم نخواهد کرد و غیره. این روش موجب می‌شود که بازرسان

اکونومیست ۶ سپتامبر ۲۰۰۷

ترجمه: اعظم کم گویان

بسیاری از آمریکائیان و بسیاری از کشورهای جهان به آنچه که دیوید پتراوس ژنرال نیروهای ارتش آمریکا در عراق قصد دارد هفته آینده به کنگره آمریکا گزارش بدهد، میخ شده اند. اما در عین حال روابط آمریکا با ایران بنظر می‌آید از بد به بدتر سیر کرده است. هر دو کشور به حمله و اهانت به یکدیگر خو کرده اند اما آنها در حال حاضر در وضعیت انفجاری بسر میبرند. هر اندازه وضعیت بوش در عراق دچار مشکل می‌شود وسوسه او برای شمتت کردن ایران بعنوان علت مشکلات آمریکا در عراق بیشتر می‌گردد. بوش در ۲۸ ماه اوت، ایران را اصلی ترین حامی تروریسم جهانی نامید و ادعا کرد که برنامه هسته ای ایران، خاورمیانه را "در سایه یک هالوکاست اتمی" قرار داده است و به فرماندهانش اختیار داد با فعالیتهای خطرناک و آدمکشانه ایران مقابله کنند. محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران گوئی بوش را برای حمله به ایران تحریک می‌کند. او بعنوان "فردی دارای برنامه و صاحب منطق" این هفته به دانشجویان ایرانی گفت که "دشمنان کشور جرات نمی‌کنند به ما حمله کنند." این فرد "صاحب منطق و روش" هرچه که بخواهد می‌تواند فکر کند اما خطر اینکه آمریکا در مقطعی به ایران حمله کند چه بعنوان بخشی از نبردش علیه میلیشیای درون عراق که توسط ایران حمایت میشوند یا بمنظور فلج کردن برنامه هسته ای، وجود دارد. اینجا هم روش آقای احمدی نژاد کمکی نمی‌کند.

تا آژانس جهانی انرژی اتمی در اواخر ماه اوت گزارش داد که ایران برنامه غنی سازی اورانیوم خود را به کندی پیش می‌برد، احمدی نژاد درست عکس آن را اعلام کرد. احمدی نژاد گفت ایران به هدف خود مبنی بر راه اندازی ۳۰۰۰ سانتریفیوژ برای غنی سازی اورانیوم دست یافته و هر هفته یک سری جدید به آن اضافه می‌کند. اگر آمریکا و ایران واقعا قصد دارند یکدیگر را به جنگ بکشاند بقیه جهان کار چندانی برای ممانعت از وقوع این جنگ نمی‌تواند انجام دهد. اما راههایی برای کاهش احتمال یک جنگ بر اثر تصادف وجود دارد. فوری ترین آنها ترغیب آمریکا به قبول این واقعیت است که

اینکه مستقیما این مراکز و نمایندگان محل معینی را نمایندگی کند فراخوان نمیدهیم. ادامه فعالیت به شکل کمیته های پیگیری و نمایندگی و ... با اینکه تلاش و مبارزه در ادامه چنین سنتهایی مطلقا راه حل ما نمیتواند باشد.

هر فعالیتی و هر جمع شدنی و هر تصمیمی برای ایجاد تشکل کارگری باید بر خواست و اراده و تصمیم کارگران در محل کاری باشد، در کارخانه ای و یا در میان رشته ای از تولید باشد. بدون این، پایه اصلی هر تجمع و تشکلی در ادامه این سنت ها خواهد بود و ما فعال این جنبش ها نخواهیم بود. ایجاد فضای مبارزاتی و دامن زدن به فرهنگی رفیقانه و آشنایی های کارگری و ارتباط خانواده هایشان، بداد هم رسیدن در مواقع دشوار زندگی و کار و یا باهم بودن در زمان شادی، برگزاری هر تجمع و مراسمی از مهمترین تلاش ها و فعالیتهایی است که بدون آن فضای اختناق فعلی بسیار مسموم تر و خفقان آور تر خواهد بود. این را باید ادامه داد اما قلمداد کردن این فعالیتهای بجای تشکل کارگری اشتباه است و این به تشنت و گروه گرایی که زاده این نوع فعالیت هاست دامن میزند و فعالین کارگر و یا طرفداران طبقه کارگر را بیشتر از هم دور میکند. همانطور که اشاره کردم از نظر ما راه حل هم همین است که همه فعالین کارگری و همه رهبران کارگری چه در مراکز کار و چه در پی هر نوع فعالیت و در هر جایی هستند به عمل مستقیم کارگری در مراکز کار روی آورند و یا به آن دامن بزنند و مبلغ آن باشند. مجامع عمومی و بر پایی آنها، منظم کردن آنها، ربط دادن آنها به هم و رابطه رهبران کارگری در مراکز مختلف با هم و بدین ترتیب حضور فعال جنبش مجمع عمومی پاسخ روشن و ساده برای رسیدن کارگران به تشکل های توده ای شان است. ما حکمتیست ها بر تکیه بر بحث های بسیار راه گشا و مهم منصور حکمت در مورد تشکل های توده ای طبقه کارگر، شورا و اتحادیه قادر به دامن زدن به جنبش خود در میان طبقه کارگر خواهیم شد. جنبشی که کارگران را به میدان میاورد و هر جا که سندیکا و اتحادیه ای هم وجود داشته باشد در تلاش برای ایجاد آن و یا سر پا نگاه داشتن آنها از طریق مجامع عمومی خواهیم شد. این جنبش کارگران رادیکال و سوسیالیست و جنبش کمونیستی و کارگری است. ما حکمتیست ها فعالین و مدافعین این جنبش هستیم و همه رهبران و فعالین کارگری را به این جنبش فرامیخوانیم.

زرد و دولتی میروند و دلخوش میشوند که آنها ممکن است راه حلی برای بهبود کار و زندگی باشند بر این روانشناسی متکی است. ایجاد هر اندازه اتحاد و متشکل شدن برای طبقه ما حیاتی است. در برابر شرایط سرکوب و خفقان کنونی و در مقابله با شرایط برده وار و وحشیانه ای که طبقه سرمایه دار برپا کرده است هر تشکل و سازمان و هر حرکت و رودررویی کارگران امید بخش و مورد حمایت است. سندیکا و یا اتحادیه ها و یا مجامع عمومی و جنبش شورایی کارگران اشکالی از این اتحاد است که از سوی جنبش های معین سیاسی وجود داشته است. سندیکا و اتحادیه جنبش فعالیت در قوانین سرمایه داری و ماندگار شدن در آن مناسبات است. تجارب تاریخی این جنبش در همه جا چیزی غیر از این نبوده است. جنبش مجمع عمومی و تشکل شورایی کارگران بر عمل مستقیم کارگری و خواست و اراده کارگران متکی است. خود، قانون گذار و مجری قوانین و تصمیمات خودش است. کارگران تصمیم میگیرند و مجری آن هم هستند و هر زمان که بخواهند میتوانند قدرت خود را اعمال کنند و این در مقابل سازمانیایی سندیکایی کارگران که بر سیستم بروکراسی تکیه دارد آلترناتیو کمونیستها و کارگران کمونیست در جنبش کارگری است. ما با سندیکالیسم مخالفیم و فعال آن جنبش نیستیم. منتها با ایجاد سندیکا و اتحادیه ها مخالف نیستیم و اتفاقا هر جا که در میان کارگرانی با حرفه و کارهای مشترک اما پراکنده در محل های مختلف روبرو هستیم خود سازنده اتحادیه و سندیکای آنها خواهیم شد. منتها در همه اینها، چه ما سازنده و فعال این اتحادیه و سندیکا باشیم و چه دیگر کارگران و رهبران کارگری سازمانده و فعال آن باشند، قبل از هر چیز حفظ آنها و حفظ اتحاد بدست آمده برای ما از نان شب هم ضروری تر میشود. ثانیاً ما همواره تلاش میکنیم از راه متقاعد کردن کارگران و فعالین و رهبران، به مجمع عمومی و متکی کردن سوخت و ساز این تشکل ها بر مجمع عمومی جنبش خود را در آن رواج بدهیم و به این ترتیب نیز در سر پا ایستادن و متحد نگاه داشتن هر چه بیشتر کارگران موثرترین فعالیت را داریم و این هم برای ما حیاتی است. همچنین ما خود و کارگران کمونیست را به ادامه فعالیت در تشکل هایی که خارج از مراکز کارگری و یا بدون

نه قومی،

نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

قانون اسلامی دشمن سر سخت حقوق جهانشمول انسان

اعظم کم گوین

با تشکر از انجمن فلسفی کالج ترینیتی که مرا به این پانل و جدل دعوت کرده است. اینجا من بعنوان یک منتقد اسلام و مبارز حقوق جهانشمول انسان و یکی از قربانیان قانون اسلامی صحبت میکنم.

قانون اسلامی شریعت از جانب هرکس که به حقوق جهانشمول انسان، حقوق و آزادیهای فردی و مدنی زنان، آزادی بیان و آزادی مذهب و لامذهبی معتقد است باید فعالانه طرد شود. قانون اسلامی در قرون اولیه اسلام ظهور کرد و کلیه رسوم و سنن قبیله ای و زن ستیز ماقبل اسلام را در سیستم خود وارد و ادغام نمود. مبنای قانون اسلامی نه فقط از قرآن و سنت محمد بلکه از منابع فقه اسلامی و تعبیر مختلف سکت های گوناگون گرفته شده است. باید پرسید قانونی که عناصر آن بیش از هزار سال پیش بنا گذاشته شده اند چگونه می تواند در قرن بیست و یکم به زندگی انسان مربوط باشد؟ قانون اسلامی شریعت منعکس کننده شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی دوران خلفای عباسی است و هیچگونه ربطی به رشد اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی انسان امروز ندارد. احکام قانون شریعت با اصول اخلاقی و ارزشهای بشریت متمم در تناقض است.

اسلام دینی است کاملاً سلطه گر که کلیه وجوه زندگی پیروان خود را کنترل می کند و در مورد همه چیز حکم می دهد از جهیزیه زنان تا عادت ماهانه آنها، از قطع دست و پای متهمین به سرقت تا سنگسار زنان متهم به سکس خارج از ازدواج، از مساله غذای حرام و حلال تا خلقت جهان، کوچکترین جزئیات زندگی روزمره باید تابع قوانین اسلام باشند. اسلام در همه چیز و هر چیز دخالت می کند. قانون اسلامی می کوشد برای هر جز کوچک زندگی مردم قانون و مقررات تعیین کند، هیچ فردی در مورد زندگیش اختیار ندارد و باید قانون الله را که توسط آیات عظام تعیین شده است را رعایت کند.

قانون اسلامی با فشار و کشتار با هر نوع تفکر آزادانه مخالفت می کند، با آزادی اندیشه و عمل می جنگد. اتهاماتی مانند فساد، بی اخلاقی، کفر و الحاد برای خاموش

کردن هر نوع صدای اعتراضی بکار می رود. سرکوب و بی عدالتی زندگی میلیونها انسان در جوامع تحت سلطه اسلام بویژه بی خدایان را که از هر نوع آزادی محروم هستند، شکل می دهد. به انسان به محض تولد برچسب مسلمان می زنند و با انواع فشارها او را وادار می کنند تا آخر عمر مسلمان باقی بماند. قانون اسلامی حقوق زنان و غیر مسلمانان را وحشیانه پایمال می کند. بی خدایان وحشیانه مجازات می شوند مرگ یا اعتقاد به اسلام. یهودیان و مسیحیان شهروند درجه دو محسوب می شوند. در کشورهای که حکومتهای اسلامی حاکم اند مانند ایران، سوآن، پاکستان، برخی از ایالتهای شمال نیجریه و افغانستان تحت سلطه طالبان ما شاهد اعمال توحش نهفته در قانون اسلامی هستیم: سنگسار زنانی که از کوچکترین و کمترین حقوق فردی شان استفاده کرده اند، اتهامات مکرر کفر و شرک به مخالفین سیاسی که مجازات مرگ دارد، اعدام در ملا عام به جرم کفر و شرک چه اتهام باشد و چه واقعی و بسیاری از اعمال بربرمنشانه دیگر نمونه هایی زنده از شریعت اسلامی هستند.

مهمترین وجه مشخصه اسلام این است که خواست خدا مقدم بر همه چیز است و باید اجرا گردد. این خداست و نه مردم که تصمیم می گیرند که امور زندگی چگونه پیش برود. در یک جامعه باز و آزاد مردم در مورد حدود و ثغور نظام حکومتی و ارگانهای قدرت تصمیم می گیرند و از طریق نمایندگان و نهادهای منتخب خود قوانین را تعیین می کنند. تحت حکومتهای اسلامی و در جوامعی که قانون اسلامی بخش مهمی از سیستم قضایی را تشکیل می دهد وضعیت کاملاً متفاوت است. بطور نمونه در عربستان سعودی که قرآن رسماً قانون اساسی اعلام شده، هیچ نوع قانون دیگری که مغایر با این کتاب باشد تصویب نمی شود. نمونه های دیگر، ایران، سوآن، افغانستان تحت طالبان و بسیاری از کشورهای خاورمیانه هستند که در آنها قوانین اسلامی

بخش مهمی از سیستم قضایی را تشکیل می دهند. روشن است که این غیر قابل قبول است و اراده و اختیار انسانها را برای تعیین سیستم سیاسی و قوانین از آنان

سلب می کند.

قانون اسلامی و

حقوق جهانشمول انسان

حقوق جهانشمول انسان و قانون شریعت بطور قطع و بطرز علاج ناپذیری در تناقض آشستی ناپذیری با هم هستند. ستم، کشت و کشتار، سرکوب، فقدان آزادی و سانسور وحشیانه واقعیهایی غیر قابل انکار در کلیه کشورهای تحت سلطه اسلام هستند. حقوق جهانشمول انسان، استانداردهایی از زندگی برای انسانها در اقصی نقاط جهان را عرضه می کنند. غالباً گفته می شود که حقوق جهانشمول انسانی تحمیل ارزشها و ایده آلهای غربی به مردمی است که به این ارزشها و ایده آلهای اعتقادند. اما این قابل قبول نیست که با جواز نسبیت فرهنگی دست دولتها و حکومتها را در تجاوز به اولیه ترین حقوق انسانی باز گذاشت. ما نباید بگذاریم نسبیت فرهنگی توجیه ستم و سرکوب بشود. قبول دین بعنوان مبنایی برای تجاوز به حقوق انسانی تبعیض به انسان تحت ستم و اعلام این است که حقوق انسانی آنها شایسته محافظت نیست.

شاید ناچورترین و بدترین وجه قانون اسلامی شریعت از نقطه نظر حقوق انسانی مجازاتهایی است که اعمال می کند. قانون اسلامی اخلاق فردی را در تناقض با اخلاق جنسی قرار می دهد. شلاق زدن و سنگسار تا حد مرگ از جمله این نوع مجازاتها هستند. جنسیت و رفتار جنسی قلمرویی است که اسلام قوانین سختی در باره آنها اعمال می کند. رابطه جنسی خارج از ازدواج اکیدا ممنوع است و شدیداً مجازات می شود. مجازات اعدام، مرگ با سنگسار یا شلاق است. همجنس گرایی نیز ممنوع و قابل مجازات است. برای اینکه بدانید قانون اسلامی تا چه حد وحشیانه است در نظر بگیرید که این قوانین را در ملا عام و در اجتماعات مردم به اجرا در می آورند.

قانون اسلامی شریعت و حقوق زنان در قرآن و بر طبق شریعت اسلامی زنان نسبت به مردان جنس فرودست محسوب شده و از حقوق و مسئولیتهای کمتری برخوردارند. در محضر دادگاه و در مورد ارث یک زن نیمه مرد بحساب می آید، همچنین در زمینه ازدواج و طلاق نسبت به

مرد از وضعیت پایین تری برخوردار است. همسر یک زن اخلاقاً، قانوناً و دیناً موظف است باید طرد گردد.

او را بزند. زن از حق انتخاب همسر، تعیین محل سکونت، پوشش خود و حق سفر کردن محروم است. سن بسیار پایین ازدواج بین نه سالگی در ایران و ۱۷ سالگی در تونس یک وجه دیگر قانون اسلامی است. حکمت این وجه براساس روش زندگی محمد پیغمبر اسلام است که هنگامی که ۴۳ سال داشت با عایشه که یک دختر بچه نه ساله بود ازدواج نمود. چهار سکت درون اسلام بعلاوه سکت شیعه در امور مربوط به زنان با هم اختلافاتی دارند. در کلیه این مکاتب ازدواج قراردادی است که طبق آن شوهر باید تعهدات جنسی نسبت به همسر خود را بعمل بیاورد و از نظر مالی زندگی او را تامین کند. زن باید هر وقت که مرد بخواهد از نظر جنسی او را ارضا کند. شوهر می تواند بسادگی و با اعلام سه بار حکم طلاق زن را صادر نماید. تعدد زوجات تا چهار همسر برای مردان مجاز است. در سکت شیعه، صیغه یا متعه با ازدواج موقت مرد می تواند تا بی نهایت همسر موقت بگیرد. طبق قانون اسلامی مردان می توانند کنیز و بردگان زن داشته باشند. طبق قانون اسلامی و قرآن مردها مجازند در صورتی که همسرانشان از آنان تبعیت نکنند آنها را کنک بزنند.

یک حکم تبعیض آمیز دیگر این است که در بسیاری از کشورهای تحت نفوذ اسلام زنان نمی توانند با مردان غیر مسلمان ازدواج کنند. طبق اسلام برای حفظ اخلاق جامعه و جلوگیری از هرج و مرج جنسی، زنان باید سراپای خود را در حجاب اسلامی بیوشانند. قانون اسلامی کاملاً مخالف آزادی پوشش است. روشن است که این مانع مهمی در رشد فیزیکی و معنوی زنان است. این غیر انسانی است که زنان را چنین در حجاب می بچند در حالیکه طبق قرآن و احکام اسلامی این مردان هستند که قابل اعتماد نبوده و نمی توانند خود را کنترل نمایند.

برای حفظ اخلاق جامعه زن نباید با مردی که با وی نسبتی ندارد تماس داشته باشد. این جداسازی جنسی، شرکت زنان در زندگی و فعالیتهای اجتماعی را بسیار مشکل می سازد. قانون اسلامی به این ترتیب مانع شرکت و حضور زنان در جامعه شده و آنان را زندانی، منزوی و ناتوان از بالفعل کردن استعدادهایشان می کند. زنان شایسته اند که با آنها

بقیه در صفحه ۱۵

جنبش سرنگونی و ملزومات پیروزی (منتقدین پوپولیست حزب حکمتیست چه میگویند)

مقبولیت و وزن اجتماعی پیدا کرده، که الهام بخش کل جنبش سرنگونی و مانع عقب نشینی جنبش سرنگونی شویم. کمونیسم کارگری و مشخصا ما حکمتیستها با اتفاقات و موانعی روبرو شدیم، که نقش مهمی در ایجاد عدم آمادگیمان به عنوان رهبری در جنبش سرنگونی ایجاد کرد. در بررسی این وضعیت در بخش دیگری از مبحث به آن برمیگردم. خلاصه کنم: جنبش سرنگونی، اسیر دست سیاست انتظار و امید به "نجات دهنده" و افق راست در این جنبش بود. ۱۸ تیر نمونه مجسم ناکامی جنبشی است که فاقد افق و تصویر شفاف و روشن و انقلابی بود. بر بستر این ناکامی سیاسی، تعرضات جمهوری اسلامی هم عقب نشینیهای بیشتری را به این جنبش تحمیل کرده است. چپ در جنبش سرنگونی نتوانست افق سیاسی خود را ناظر کند. نتوانست بر پراکندگی صفوف خود و بر موانع ومشکلات پیش آمده فایق آید و موقعیت محکم و رهبری کننده را پیدا نکرد. در نتیجه کل جنبش سرنگونی با عقب نشینی روبرو شد. در همان حال سرنگونی طلبی به وسعت جامعه ادامه دارد. بحران ومشکلات جمهوری اسلامی سر جای خود باقی است. جامعه تشنه آزادی و رهایی است. اعتراض و مبارزه کارگر و زن و جوان و مردم علیه جمهوری اسلامی و در جبهه های مختلف جاری است. جنبش سرنگونی دوباره بازسازی میشود. اما سؤال اینست با کدام پلاتفرم و رهبری و چه نوع سرنگونی قد علم میکنند؟ این مصافی است که در مقابل ما قرار دارد.

شکست طلبی یا پوپولیسم. (منتقدین پوپولیست ما چه میگویند)

مواضع حزب ما و مشخصا نظرات لیدر حزب کورش مدرسی در برخورد به جنبش سرنگونی و جنبش ۱۸ تیر با عکس العمل افراد و جریانات مختلف روبرو شده است. صرفنظر از بیان متفاوت و یا تاکیدهای متفاوت، نگرش مشترک منتقدین حزب ما در برخورد به این مسئله پوپولیستی و برای ما کمونیستها و حکمتیستها بسیار شناخته شده و آشنا است. در میان اظهارات طیف مختلف من دو تیپ اظهار نظر منتقدین را انتخاب کردم و به آنها جواب میدهم.

۱- یک نوع به اصطلاح "نقد" ارائه شده، ابتدا مضمونی ندارد. جدی نیست و کوچکترین امانتداری در استناد به نظرات

مبحث اوضاع سیاسی ایران و جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی، بحثی همه جانبه تر و جامع تر را می طلبد. حزب ما به آن پرداخته است. اما به گمان من یک محور مهم مباحث کنگره دوم حزب، کنگره ای که پیش رو داریم، تمرکز روی این موضوع و استنتاجات عملی از آن است. در برخورد به جنبش سرنگونی و مشخصا جنبش ۱۸ تیر حزب ما دیدگاه متمایزی ارائه کرده است. این بار هم نظرات متمایز حزب ما با عکس العمل عده ای همراه شده است. بحث امروز من عمدتا جوابیه ایست به منتقدین پوپولیست حزب حکمتیست در زمینه برخورد به جنبش سرنگونی و در پایان استنتاجاتی برای حزب در زمینه تامین رهبری جنبش سرنگونی. اما ابتدا برخی پیش فرضهای دیدگاه خودم را یادآوری میکنم.

۱- فکر میکنم خیلی ها در این مشاهده شریک باشند، که جمهوری اسلامی دامنه تعرض به مردم و اعمال سرکوب را گسترش داده و تداوم آن هم قابل پیش بینی است. به نظر من در این مقطع تناسب قوا به نفع جمهوری اسلامی تغییر کرده است. این قدر قدرتی رژیم قبل از اینکه حاصل قوی شدن آن از درون جامعه ایران باشد، حاصل دست بالا پیدا کردن اسلام سیاسی به طور کلی و موقعیت محکمتر جمهوری اسلامی به طور مشخص در معادلات منطقه و در کشمکش عراق و خاورمیانه در مقابل آمریکا و غرب است. جمهوری اسلامی میخواهد حاصل این موقعیت را در داخل کشور و علیه مردم ترجمه کند. از طرف دیگر یکدست تر شدن هیئت حاکمه و به دست گرفتن سه اهرم اصلی قدرت توسط راست ترین جناح جمهوری اسلامی، موقعیت مساعدتری را برای دولت فوق ارتجاعی احمدی نژاد فراهم کرده که منسجمتر علیه مردم شمشیر را از رو ببندد. این عوامل در عقب راندن بیشتر اعتراض و مبارزه مردم به جمهوری اسلامی کمک کرده است.

۲- یک مسئله محوری دیگر در تصویر سیمای اوضاع سیاسی، وضعیت خود جنبش سرنگونی است. جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی بعد از شکست دوم

البته جنبش سرنگونی هم مثل هر جنبش اعتراضی دیگری غول اهداف مبهم خود را بر زمین خواهد زد و تصویر واقعی را در مقابل خود قرار میدهد. مثل هر جنبش دیگری کمر راست میکند و کار ناتمام خود، سرنگونی رژیم را تمام خواهد کرد. این کاریست که ما به آن مشغول هستیم. ما میخواهیم جنبش تازه ای را بسازیم که بتواند اعتماد به نفس در میان مردم را احیا کند. خوش بینی را به صف اعتراض مردم بازگرداند. انداختن جمهوری اسلامی کار شاقی نیست به این شرط که مردم بخواهند و برایش آستین بالا بزنند

(از مصاحبه کورش مدرسی با تلویزیون پرتو، مندرج در کمونیسیت شماره ۱۵۲)

در جواب مهنوش موسوی و با یاد آوری این نقل قول بلند، فکر میکنم خواننده منصف هم توضیح بیشتری لازم ندارد. همین نقل قول بالا به اندازه کافی گویا و ادعای "شکست طلبی و رژیم بحران ندارد و اعتراض وجود ندارد" مهنوش موسوی را که به نظرات کورش مدرسی نسبت داده است، جواب میدهد. متأسفم که عضو کمیته مرکزی این حزب تصمیم گرفته حتی به دقت به نظرات ارائه شده رهبری حزبش دقت نکند و با امانتداری اظهار نظر نکند. نقد مهنوش موسوی متکی به تحریف و فاقد حرف جدی و مملو از کنایه و اشاره های کناری بی ربط و بعضاً شخصی است. این نقد را نباید جدی گرفت.

به علاوه مهنوش موسوی برای موجه جلوه دادن این تحریفات به آژیتاسیون پوپولیستی روی آورده است. درست همانند همه پوپولیستها که حرف حسابی و جدی ندارند، پناه بردن به "توده ها و کارگر و مبارزه را نمی بینید" اولین ابزار دم دست است. به این حزب یادآوری میکند "مگر مبارزه کارگر و زن و جوان و مردم و جامعه را نمی بینید" دقیقاً متوجه عمق تعلق این حزب به کارگر و زن و جوان و مردم و جامعه ایران و تلاش این حزب برای تامین سیاست و رهبری رادیکال برای جامعه و مردم هست، به همین دلیل علیه ما کارگر و مردم و جامعه را به حکم میکشد. همانطور که عبدالله مهدی در جریان تحولات کردستان عراق به منصور حکمت یاد آور میشد "مبارزه کارگر و مردم و شوراها" نمی بیند. در جواب این نوع آژیتاسیون پوپولیستی به مهنوش موسوی و دیگر منتقدین پوپولیست توصیه

میکم که رساله "فقط دو گام به پس" منصور حکمت را در جواب عبدالله مهدی بار دیگر مطالعه کنند. جنبه های دیگر پوپولیسم نگرش مهنوش موسوی بادیگر منتقدین پوپولیست مشترک است که در بخش دیگری به آن میپردازم.

۲- یک نوع نقد دیگر ارائه شده، که انصافاً برخلاف مهنوش موسوی میخواهد دلایل محکمتری برای رد دیدگاههای حزب ما و کورش مدرسی ارائه کند. من هم این نوع اظهار نظر را جدی تر میگیرم و بیشتر به آن میپردازم. علی جوادی در این چهار چوب صحبت کرده است. متأسفانه علی جوادی هم هر چند فرعی تر، اما استنادهایی به نظرات کورش مدرسی دارد که واقعیت ندارد و از جمله اینکه "رژیم را ماندنی میدانیم، اعتراض را نمی بینیم و گویا گفتیم بحران رژیم تمام شده و ... " در بخش قبلی نشان دادم اینها صحت ندارد و به آن باز نمیگردم. اما دیدگاه علی جوادی از چند مشکل رنج میبرد:

اول: در تزهایی که در مورد اوضاع سیاسی و جنبش سرنگونی ارائه کرده است، چند فرض مهم در برخورد به اوضاع سیاسی و جنبش سرنگونی را پذیرفته است و همین تناقضاتی را در دیدگاه او ایجاد کرده است. علی جوادی پذیرفته است که جنبش سرنگونی افت کرده، عقب نشینی مقطعی کرده و حتی از شکست مقطعی این جنبش صحبت کرده است، اما مصلحت گرایانه و سطحی نمیخواهد یکی از علل اصلی این افت و عقب نشینی را بیان کند. وی نیز افق و سیاست راست و دست بالا پیدا کرده در این جنبش را قلم میگیرد تا نقش این تصور و افق را در عقب راندن جنبش سرنگونی نادیده بگیرد. چون اگر این کار را بکند، تمام پایه های استدلالش در نشان دادن "شکست طلبی" دیدگاه حزب ما فرو میریزد. این اولین تناقض این دیدگاه است. در نتیجه به شکل سطحی و غیر قانع کننده، عقب نشینی و یا به قول

ایشان شکست مقطعی این جنبش را فقط و فقط با عامل سرکوب رژیم توضیح میدهد. شکی نیست سرکوبگری جمهوری اسلامی یک عامل مهم عقب راندن جنبش سرنگونی است، اما نمیتواند تنها دلیل و حتی از نظر من مهمترین دلیل این موضوع باشد. همه میدانیم تا این لحظه هنوز جمهوری اسلامی نتوانسته، به سرکوب نهایی دست ببرد، چون به آسانی برایش

امکانپذیر نیست. به نظر من بیشتر از سرکوبگری جمهوری اسلامی ابهامات این جنبش و دست بالا پیدا نکردن سیاست و رهبری رادیکال در آن عامل مهم ناکامی تاکنونی جنبش سرنگونی است. کسی که این واقعیت را نبیند، نمیتواند به راه حل و آلترناتیو درست پیشروی جنبش سرنگونی برسد. و این هم تناقض بزرگتر این دیدگاه است.

دوم: در دیدگاه منتقدین ما و از جمله علی جوادی، کم عمقی عجیب دیگری خود را نشان میدهد. وقتی که ما از دست بالا پیدا کردن افق و سیاست ناسیونالیسم و راست پرو غرب صحبت میکنیم، استنباط امثال جوادی اینست که سلطنت طلبان و امثال رضا پهلوی و داریوش همایون مد نظر است و یاد آور میشوند، که آنها نقش جدی در تحولات پیدا نکرده اند. من در ابتدای این نوشته توضیح دادم، منظور ما از افق و سیاست راست پرو غربی، صرفاً منظور سازمان و یا شخصیت‌های معینی نیست. بلکه قبل از هر چیز منظور ما سیاست، توقعات و انتظاراتی معینی بود که شکل گرفت. گفتم سیاست امید به نجات دهنده و دخالت آمریکا، امید به رفراندوم و شکافهای درونی رژیم و سیاست انتظار و ... یکنوع تصویر از سرنگونی را رواج داد. این افق و تصویر هم در جامعه وجود داشت و هم در برگزیده سازمانها و شخصیت‌های مختلف از سلطنت طلبان و شاخه ها مختلف ان، جمهور یخواهان، ملی اسلامیهای تازه سرنگون طلب شده، و تا چپهای منتظرناجی را در برمیگرفت. ناکامی افق راست پرو غربی ناکامی همه اینها را به همراه داشته و در عقب راندن جنبش سرنگونی بیشتر از سرکوب جمهوری اسلامی تاثیر گذار بوده است.

سوم: علی جوادی یک محور اختلافش را با ما در مورد "غیر انقلابی نامیدن" این دوره از جانب ما معرفی کرده است. در وهله اول سؤال من از جوادی اینست، آیا او دوره فعلی را "دوره انقلابی" میداند؟

در دیدگاه چپ سنتی دو قطبی دگم "دوره انقلابی و یا استبدادی و ضد انقلابی" وجود دارد که گویا نمیشود حالات دیگری را پیش بینی کرد و استنتاجاتی دیگری داشت. اتفاقاً کمونیسم منصور حکمت این کلیشه را کنار گذاشت. منصور حکمت هم از کنگره دوم حزب کمونیست کارگری که مبحث متحول شدن اوضاع ایران و وظایف حزب و از جمله حزب و قدرت سیاسی را

نتیجه گرفت، آن دوره را انقلابی اعلام جمهوری سوسیالیستی فراهم میکند. در این شکی نیست برنامه اثباتی ما، برنامه دنیای بهتر را داریم و برای جمهوری سوسیالیستی همین امروز میکوشیم. اما چه طور از کدام مسیر به این هدف میرسیم؟ مگر جوهر بحث منصور حکمت در مقابل امثال حمید تقوایی این نبود که در جنبش سلبی افتادن در روال ترویج و علم کردن پلاتفرم و مطالبات اثباتی سم است. مهمتر اینکه کسی که تمام دیدگاهش اینست که با اتکا به جنبش سرنگونی میخواهد سوسیالیسم را متحقق کند، چیزی جز یک پوپولیسم تمام عیار را نمایندگی نمیکند. دیدگاه علی جوادی این پوپولیسم را به روشنی منعکس میکند. مگر جوهر نقد مارکسیسم انقلابی به پوپولیستهای مقطع انقلاب ۵۷ این نبود که با جنبش اعتراض عمومی و جنبش خلق نمیتوان سوسیالیسم را متحقق کرد. تحقق سوسیالیسم در گرو درجه شفافتری از پولاریزه شدن کشمکشهای طبقاتی و اجتماعی و نقش محوری طبقه کارگر و حزبش در کسب قدرت سیاسی است. مسئله اصلی این است دیدگاه جوادی و امثالهم از آنجا که از تعریف پلاتفرم جنبش سلبی و سرنگونی عاجز است، منشور سرنگونی را هم نمیتواند هضم کند. در نتیجه در جنبش سرنگونی بدون آلترناتیو و دنباله رو اوضاع است. در تحولات سیاسی در مقابل افق راست در

چهارم: جوادی به درست یک محور مهم اختلاف خود را با ما در مورد منشور سرنگونی جمهوری اسلامی اعلام کرده است. از جنبه های مختلف دیگر از جمله ادعای دو مرحله ای کردن انقلاب و ... صرفنظر میکنم، چون قبلاً جواب گرفته است. اما علی جوادی ارائه منشور سرنگونی را ضروری نمیداند، چون استدلال میکند، برنامه دنیای بهتر و استراتژی سوسیالیستی داریم. همین یک مشکل جدی این دیدگاه است و لازم است به بحث آشنای سلبی و اثباتی برگردیم. مسئله به سادگی اینست که جنبش سرنگونی یک حرکت سلبی و قبول نکردن و نه گفتن به جمهوری اسلامی است. پرسش من از جوادی و امثالهم اینست پلاتفرم مکتوب شما در توضیح پیروزی جنبش سلبی و به این معنا سرنگونی کدام است؟ از نظر ما منشور سرنگونی پلاتفرم جنبش سلبی و انداختن جمهوری اسلامی است. تحقق این پلاتفرم مساعدترین شرایط را برای طبقه کارگر و کمونیسم به منظور حرکت بی وقفه برای

چپ و جنبش سرنگونی

در بررسی وضعیت جنبش سرنگونی به درست این سؤال

باید در زندگی اجتماعی نفوذ داشته باشد باید قویا مورد مخالفت قرار بگیرد چون با بسیاری از ارزشهای پایه ای انسانی مانند برابری همه در مقابل قانون و اینکه قانون باید بر مبنای خواست مردم تعیین شود و مجازات باید با جرم مرتکب شده متناسب باشد، تناقض دارد.

اسلاموفوبیا و راسیسم مشکل کسانی که مانند ما در غرب زندگی می کنند این است که چگونه با پایمال کردن حقوق انسانی توسط اسلام و شریعت مقابله کنیم بدون اینکه به راسیسم و نژو کلنیالیسم متهم نشویم. اینجا یک نکته کلیدی وجود دارد و آن این است که حقوق انسانی به فرد داده می شود و نه به گروه. هر گروهی که حق اعضای خود در ترک کردن را زیر پا می گذارد پایه ای ترین حقوق انسانی را پایمال می کند. یکی از دلایلی که اسلام طرف قرن گذشته رشد کرده این است که مسلمان بودن مانند یک خیابان یک طرفه است. چه از زمان تولد یا با مسلمان شدن که تاریخا با زور و قهر صورت گرفته است، برای انسان بعنوان مسلمان و تحت قانون اسلامی، راه برون رفتی جز مرگ وجود ندارد.

توجه گران اسلام غالبا ادعا می کنند که این نوع استدلالات بر اساس بدفهمی از اسلام صورت گرفته و اسلام دین صلح و دوستی است. این توجه گران از این یا آن سوره برای شما نقل قول میاورند تا ادعای خود را ثابت کنند. اما درست مانند انجیل در مسیحیت البته در قرآن

عقیده دارند نه از سر تصمیم و تعهد فردی خود بلکه بخاطر ارعاب و فشار به آن دین می گروند. وقتی که پای قانون به میان می آید دیگر مذهب چیزی بین فرد و اعتقادات دینی اش نیست.

قانون اسلامی و آزادی بیان تحت قانون شریعت و در جوامعی که اسلام ستم می کند، نویسندگان، متفکرین، فیلسوفان، فعالین، هنرمندان همگی از آزادی بیان محروم هستند. رژیمهای اسلامی بخاطر سرکوب آزادی بیان منفور هستند. غالبا چون دولتهای اسلامی خود را کاملا با اسلام یکی می دانند هر نوع انتقادی از دولت، اهانت به اسلام و کفر بحساب آمده و شدیداً مجازات می گردد. تحت قانون اسلامی مردم از نوشیدن مشروبات الکلی، نواختن و گوش کردن به موسیقی، مطالعه ادبیات یا فلسفه، سکس و هنر محروم هستند.

بدلیل پایمال کردن حقوق انسانی توسط شریعت، بدلیل تبعیض نهادی شده در قانون اسلامی، بخاطر محروم کردن میلیونها انسان از اختیار و اعمال اراده شان و بی حرمت کردن انسانها، قانون بربرمنشانه اسلامی باید شدیداً مورد مخالفت قرار گرفته و طرد شود.

در غرب حتی در کشورهایی که یک اقلیت قابل ملاحظه مسلمان زندگی می کنند، هر نوع ایده ای مبنی بر اینکه شریعت می تواند و

هم احتمالا آیه هایی برای اثبات این یا آن نظر وجود دارد. تنها پاسخ به این ادعای توجیه گران و های زنده و واقعی نشان داد که بر مردمی که به زیر سلطه قانون اسلامی افتاده اند چه گذشته و چه می گذرد.

همچنین مکرراً ادعا می شود که منتقدین اسلام، راسیست و اسلاموفوبیک هستند. از آنجا که ما در مورد دین و نه نژاد بحث می کنیم استدلال اولی رنگ می بازد. مطمئناً در غرب درجه بالایی از ارتباط بین نژاد و مذهب موجود است. بطور مثال مسلمانان در بریتانیا بیشتر از جوامع خاورمیانه هستند. معهدا این کاملا منطقی است که انسانی را کاملا دوست داشت و به او احترام گذاشت اما از عقاید مذهبی او حتی تنفر داشت. انسانها قابل احترام هستند اما هر اعتقاد آنها محترم نیست. تلاش برای جرم کردن اسلاموفوبیا تلاشی زیرکانه برای سرکوب انتقاد از اسلام تحت پوشش مبارزه با راسیسم است. ضروری است که باید بین انتقاد از اسلام، ترس از اسلام، اسلام ترسی یا نفرت از مسلمانان تمایز و تفاوت قایل شد. اما غالبا انتقاد از احکام و روشهای اسلامی و انتقاد از دین اسلام برچسب راسیسم و تنفر از مسلمین را می خورد تا انتقاد را بسادگی و راحتی خاموش کنند.

اما اگر اسلام واقعا با دفاع از جهاد برای سلطه بر جهان خشونت را اشاعه می دهد، وقتی واقعا به مردان مجوز آسمانی می دهد که همسران خود را کتک بزنند؛ و

حکم می دهد که شهادت یک زن در دادگاه نیمه شهادت یک مرد در محضر دادگاه است؛ و اعلام می کند که مسلمانان نباید با یهودیان و مسیحیان دوستی کنند، چرا نباید از این دین ترسید؟ چرا نباید از آن انتقاد کرد؟

جهان، میدان نبرد گرایشهای فکری و جنبشهای اجتماعی گوناگون است. در غرب مبارزه و تلاش مردم برای کسب حق انتقاد از دین مسیحیت بیش از چهار صد سال طول کشید. حتی اکنون نیز این حق کاملا برسمیت شناخته نمیشود. در بریتانیا بطور مثال قانونی علیه کفر گفتن وجود دارد و بسیاری از آخوندها و مراجع اسلامی استدلال می کنند که این قانون باید شامل حال اسلام و مسلمانان هم بشود. این قانون باید کامل امحا و لغو شود. اگر از ما آزادی بیان خود در انتقاد از اسلام و دین سلب شود آنوقت دوباره پا در دهلیزهای تاریخ قرون وسطی و جهالت خواهیم گذاشت.

باید برسمیت بشناسیم که جامعه ما بسیار بزرگتر، متنوع تر و پیچیده تر از جامعه بدوی و عشیره ای ۱۴۰۰ سال پیش شبه جزیره عربستان که اسلام از آنجا ظهور نمود، است. زمان طرد این ایده و حکم که مردم باید زیر قانون اسلامی زندگی کنند فرا رسیده است. اکنون بیش از هر زمان دیگری مردم نیاز دارند که تحت یک سیستم سکولار زندگی کنند که آزادی مذهب و لامذهبی و حقوق جهانشمول انسانی را بر مبنای اختیار و اراده مردم تامین

و تضمین کند. این به معنی رد ادعای مراجع ارتدکس اسلامی است که در یک جامعه خالص اسلامی حکومت به نمایندگان الله یا عدالت اسلامی تعلق دارد. اکنون بیش از هر زمان دیگری حیاتی است که علیه قانون اسلامی شریعت مبارزه کرد و دین اسلام را تابع یک نظام سکولار نمود.

ترجمه سخنرانی اعظم کم گوین در جلسه سخنرانی، پانل و جدل در ۱۰ اکتبر ۲۰۰۲، برگزار شده توسط انجمن فلسفی کالج ترینیتی، دوبلین ایرلند. این پانل بحث و جدلی بود بین اعظم کم گوین و سناتور مری هنری با نماینده جنبش امت اسلام (Nation of Islam) آمریکا، حزب اسلامی بریتانیا و امام جمعه شهر دوبلین - ایرلند. بدنبال سخنرانیها و جدل، از حضار که بیش از ۴۰۰ نفر بودند بطور سمبلیک در مورد قانون اسلامی رای گیری شد که اکثریت قریب به اتفاق آرا علیه قانون اسلامی شریعت رای دادند.

انجمن فلسفی کالج ترینیتی نهاد فکری و فرهنگی معتبری است که به مدت ۳۲۱ سال از ۱۶۸۴ تا امروز به برگزاری جلسات هفتگی سخنرانی و مباحثه پیرامون مسایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فلسفی پرداخته است. جاناتان سویت، اسکار وایلد و ساموئل بکت از جمله مبتکرین و اعضا این انجمن بوده اند.

یگری از ارتجاع را حاکم کند، مضر به حال جامعه است و از نظر ما مردود است.

۲- منشور سرنگونی را به پرچم جنبش اعتراضی و سرنگونی طلبی تبدیل کنیم. حول آن کارگر و مردم و جامعه را به میدان بیاوریم.

۳- حزب سیاسی واجتماعی و حزب متحد کننده و متشکل کننده را در دسترس جامعه قرار دهیم. از تصویر حزب اکسیونی و تبلیغی به حزب سازمانده اجتماعی و قدرتمند در جامعه تغییر کنیم. پایه های حزب سیاسی قدرتمند را در هر شهر و محله مراکزی کارو در دانشگاه و مدرسه و در هر کوی و برزن که اعتراض وجود دارد. ایجاد کنیم. کمیته های کمونیستی و گارد آزادی به اسکلت به هم بافنده مبارزین جامعه تبدیل کنیم. حزب و سازمان حزبی توده ای و به هم بافنده مرم را ایجاد کرده باشیم.

۴- با چشمان باز تغییر ریل های اساسی سیاسی، پراتیکی و سبک کاری و سازمانی را از سر بگذرانیم. اهرمها و ابزارهای تاسمین حزب رهبری کننده جامعه را فراهم کنیم. کنگره دوم حزب فرصتی برای آماده کردن حزب حکمتیست در مصافهای سرنوشت ساز آینده است.

* این مطلب بر اساس سخنرانی نویسنده در نیمه دوم اوت ۲۰۰۷ در شهر استکهلم تنظیم شده است.

افق و تصویر روشن ما توشه بزرگ تداوم حرکت ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق جامعه انسانی است. عزم و اراده و نقشه آگاهانه ما میتواند جنبش انقلابی سرنگونی را به میدان بکشد.

احیای جنبش سرنگونی و ملزومات پیروزی

جنبش سرنگونی عقب رفته است. اما سرنگونی طلبی به وسعت جامعه ادامه ارد. این جنبش دوباره عروج میکند و یا بهتر بگویم باید آن را عروج دهیم و مسئله گری اینست با کدام پلاتفرم و سازمان و رهبری دوباره عروج میکند؟ اگر این جنبش بخواهد به حرکت درهم کوبنده کلیت جمهوری اسلامی تبدیل شود تماما در گرو اراده آگاهانه کمونیستها و ما حکمتیستها است. بازسازی انقلابی جنبش سرنگونی ممکن است، به شرطی که بتوانیم:

۱- کارگران و مردم و جامعه را تماما متوجه کنیم، به چیزی جز اراده توده کارگر و مردم متحد و متشکل و آگاه برای سرنگونی جمهوری اسلامی نباید اتکا کرد. تجربه تلخ دوره گذشته نشان داد که سیاست انتظار و امید به نجات دهنده و دخالت آمریکا و دنباله روی از ناسیونالیستهای رنگارنگ بر ضد منافع جامعه و کارگر و مردم است. باید واضح باشد هر نوع سرنگونی به نفع مردم نیست. سرنگونی از نوع عراق که سناریوی سیاه را به دنبال داشت و یا سرنگونی که شاخه

نیازهای مهم تحولات سیاسی ایران و جنبش سرنگونی ضروری شد. ما با پشت سرگذاشتن عوارض دوره جدایی بر اولویتهای اساسی خود فوکوس کردیم. تدوین پلاتفرم سرنگونی، قابل دسترس کردن حزب در داخل، ارائه اهرمهای متحد و متشکل کردن و قدرتمند کردن همچون کمیته های کمونیستی و گارد آزادی همه در این راستا بود. اما باید اذعان کرد، در مقابل فضا و امکاناتی که راست به آن متکی بود، محدودیتهای ما بسیار بود. این وضعیت و توهماتی که راست حول آلترناتیو خود ساخت مانع تبدیل منشور سرنگونی به پرچم جنبش سرنگونی شد. مانع عروج حزب ما به عنوان نیروی رهبری جنبش سرنگونی شد. ما کارمان را شروع کردیم. خط مشی متمایز و روشنی را مطرح کردیم. افق و سیاست راست پرو غربی را افشا و معرفی کردیم. ما آن رگه از جنبش سیاسی و حزبی بودیم که هشدار دادیم افق و سیاست راست برای جامعه و مردم کشنده است. اما در این صف آرای بزرگ و اجتماعی فاقد ساز و برگ کافی در صحنه این کشمکش بزرگ بودیم. آنچه شکست خورده است، افق و سیاست جنبش دیگری است و نقطه مقابل افق و سیاست ما بوده است. بر این اساس اتفاقا

تغییر کرد. در شرایطی که دوم خرداد شکست خورده بود و سرنگونی طلبی با زبان و پای خود مستقلا به میدان آمده بود، میبایست افق و تصویر و پلاتفرم انقلابی جنبش سرنگونی تدوین میشد، میبایست حزب سازمانده و رهبر جنبش سرنگونی با پلاتفرم روشن در وسط صحنه میبود. میبایست به مثابه حزب سیاسی در صحنه حاضر میشدیم، دقیقا تلاش برای تدوین چنین پلاتفرمی و چگونگی در دسترس قرار دادن حزب رهبری کننده مبنای اختلافات و جدالهای خط حکمتیستها و خط سنتی درون حزب کمونیست کارگری بود. به خود مشغولی این دوره با چپ سنتی و سپس انشعابی که تحمیل شد، عامل مهمی در عقب انداختن جریان ما برای کوبیدن مهر خود بر این تحولات بود. تازه به دنبال انشعاب حکمتیستها حزبی که به جا ماند و به نام کمونیسم کارگری صحبت میکرد، خود به بخشی از سیاست انتظار تحت نام "انقلاب در میزند" تبدیل شد. به دنباله رو شلوغیهای خیابانی هر جریان ارتجاعی امثال هخا و ناسیونالیستهای ترک و خوزستان و ... به امید بهره برداری به نفع انقلابشان تبدیل شد.

انشعاب حکمتیستها در جواب به

→

مطرح میشود که چرا چپ و خود ما نتوانستیم پلاتفرم و رهبری جنبش سرنگونی را تامین کنیم؟ این موضوع بحث مفصلتری میطلبد و آن را به فرصت دیگری موکول میکنم. در این فرصت سرخط نظر خودم را بیان میکنم. واقعیت اینست با متحول شدن بیشتر اوضاع ایران، نیروی چپی که اساسا اشتباهی تامین رهبری و هدایت سرنگونی جمهوری اسلامی را از خود نشان داد، کمونیسم کارگری بود. در کنگره دوم و سوم حزب کمونیست کارگری به این سمت گامهای مهمی برداشتیم. چکیده این عزم و اراده را در مباحث راهگشای "حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه" منصور حکمت و تلاش برای تبدیل شدن به حزب سیاسی میتوان دید. اما همیشه و همزمان با این گامها مقاومت و جان سختی جونیوریسم چپ و سنتهای چپ حاشیه ای همیشه بر دست و پای حزب سنگینی میکرد و حرکت کمونیسم منصور حکمت را کند میکرد. مضافا با شروع مریضی منصور حکمت و سپس درگذشت نابهنگام این اتوریته بلامنازع کمونیسم کارگری تناسب قوای درون حزب ما به نفع چپ سنتی و حاشیه ای

کوروش مدرسی

شکست ناسیونالیسم ایرانی و ملزومات عروج کمونیسم (۲)

این بخش دوم متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کوروش مدرسی تحت عنوان "موقعیت تاریخی ناسیونالیسم در ایران و ملزومات عروج کمونیسم" در انجمن مارکس - حکمت لندن در تاریخ یکشنبه ۱۷ ژوئن ۲۰۰۷ است. فایل های صوتی این سخنرانی در وب سایت این انجمن (www.marxhekmatsociety.com) قابل دسترس هستند. این متن توسط فواد عبداللہی پیاده و توسط سخنران ادیت و تکمیل شده است.

فهرست

مقدمه

آیا عروج کمونیسم ممکن است؟

واقعیات تحزب در قرن ۲۱

چه باید کرد؟

۱- حزب

الف - تعدد نظر و وحدت اراده

ب - حزب و فونکسیون تعقل، تصمیم و اجرا

۲ - خط و ضرورت هژمونی فکری

پر کل چپ

۳ - پرچم سلبی

۴ - حزب و قدرت سیاسی - قرن

بیست و یک و جنگ نامتقارن

پاسخ به سوالات

قطعنامه درباره اوضاع ایران و

مصاف های حزب کمونیست

کارگری - حکمتیست

قطعنامه در باره طبقه کارگر و

قدرت سیاسی

مقدمه

در بخش اول گفتیم که دیوار برلین ناسیونالیسم پرو غرب فرو ریخته است و سوال این است که بر ویرانه این دیوار کدام سنت عروج میکند؟ اشاره کردیم که جنبش کمونیستی، جنبشی که توسط حزب حکمتیست آنرا نمایندگی کرده است، یکی، و تاکید میکنم تنها یکی، از کاندیداها است. ما گرچه از دیگران متفاوت بوده ایم و گرچه نسبت به این وضعیت هشدار دادیم، اما عروج ما مطلقاً نه بدیهی است و نه محتوم. سنت های دیگر اجتماعی نیروهای دیگر از صحنه جامعه حذف نشده اند. همانطور که امروز ناسیونالیسم عظمت طلب پرو غرب ایرانی بعد از شکست خود در انقلاب ۵۷ مجدداً از زمین برخاسته است و در موقعیت بهتری از بسیاری از کسانی که ابتدا با جمهوری اسلامی مبارزه کردند قرار دارد، این داستان میتواند تکرار شود. تا وقتی جمهوری اسلامی هست امکان تولد مجدد یک دوم خرداد جدید

کند. محمد رضا شاه تصور نمی کرد که قدرت ایران یک روزی از جنوب لبنان تا افغانستان را به میشود.

هم وصل کند و آنرا به منطقه نفوذ اش تبدیل کند. و بالاخره امروز با توجه به اینکه آمریکا از سر استیصال مدافع قوم پرستان زمین سیاسی جامعه را شخم و فدرالیست های قومی شده است جمهوری اسلامی در اجتماع و به تبع آن احزاب موقعیت نماینده آرمان تمامیت ارضی قرار گرفته است.

در یک کلام پرچم آرمان های اساسی ناسیونالیسم ایرانی را جمهوری اسلامی بدست گرفت، بخش زیادی از این آرمان ها را متحقق کرد بدون اینکه سرنگون شود و یا در سعادت خاصی به روی مردم باز شود. بیگانگی آرمان های ناسیونالیسم ایرانی با سعادت و آزادی مردم را هیچ کس بهتر از ترکیب آمریکا و جمهوری اسلامی نمیتوانست نشان دهد.

در نتیجه، شکست ایدئولوژیک ناسیونالیسم پروغرب محصول این است که آرمانهای متحقق شد بدون اینکه جمهوری اسلامی سرنگون شود و بدون اینکه چیزی در این میان نصیب مردم شود. پشت این شکست ایدئولوژیک این واقعیت نهفته

است که متحقق شدن خواسته های ناسیونالیسم ربطی به خوشبختی، رفاه و آزادی مردم ندارد. درست مانند کردستان عراق! همه خواسته های ناسیونالیسم کرد متحقق شد اما کماکان مردم بدبخت اند و سرنوشت شان از همیشه مبهم تر و نامعلوم تر است.

ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی بعنوان محمل فرموله کننده و پرچم دهنده اعتراض به جمهوری اسلامی شکست می خورد. ممکن است خود ناسیونالیست ها با جمهوری اسلامی بسازند یا نسازند. بحث من این بود که جنبش سرنگونی و اعتراضی مردم ایران علیه جمهوری اسلامی بشدت متأثر از افق این سنت ناسیونالیستی بود. در نتیجه شکست این سنت در ذهن مردم به شکست جنبش سرنگونی در مقابل جمهوری اسلامی ترجمه شده است: "ما نمی توانیم جمهوری اسلامی را بیاندازیم. دیگر فایده ای ندارد، زور مان نمی رسد و جمهوری اسلامی سگ جان تراست" و ... وسیع جمهوری اسلامی قرار گرفته است. آزادی های سیاسی تحمیل شده در دهه گذشته مورد تعرض هستند. و البته مقاومت و مبارزه هست. کارگران صنایع مختلف، کارگران بیکار، مردم به ستوه آمده، کانون های مبارزه سیاسی در دانشگاه ها هم که چپ ترین و خودآگاه ترین

دنیای مجازی اینترنت میلیکد و یا ضمانت نامه یک نیروی سرنگون کننده قوی دیگر را در مخیله خود دارد. و گفتیم که این سرنگون کننده قوی کسی جز دولت آمریکا و یا "دنیای متمدن" آقای پهلوی نیست.

منادیان این افق چه در هیروت اینترنت زندگی کنند و چه آگاهانه چنین استراتژی را داشته باشند هر دو روی یک تسمه نقاله سیاسی قرار میگیرند و با شکست آمریکا در عراق و ناتوانی عریان آن در فشار به جمهوری اسلامی دنیای انتظارشان فرو میریزد. ناتوانی آمریکا مستقیماً از طریق شریانهای سنت ناسیونالیسم پرو غرب به بخش اعظم احزاب سیاسی و تا عمق جامعه نفوذ داده میشود. این سنت یاس کاخ سفید را به احساس یاس در جنبش سرنگونی ترجمه میکند. گفتیم که بعد مهمتر شکست ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی شکست در عرصه استراتژیک تر و آرمانی تری است که کل سنت ناسیونالیسم پرو غرب ایران را دچار بحران هویتی و اجتماعی کرده است.

مبنای ارزشی و آرمانی ناسیونالیسم ایرانی نیازمندی های بورژوازی ایران را منعکس میکند. ایران مستقل، قدرتمند در منطقه، ایرانی که تکنولوژی اش پیشرفته است، و ایرانی که تمامیت ارضی آن اول و آخر هر استدلالی است. تحقق اینها ظاهراً دریچه سعادت را بر مردم ایران میگشاید. ادعا میکردند که جمهوری اسلامی مانع از تحقق این آرمان ها است و ناسیونالیسم پرو غرب ایران بهتر میتواند گشاینده این سعادت ابدی برای مردم ایران باشد. و البته نشد. جمهوری اسلامی به یمن شکست سیاست های جناح اولترا کنسرواتیو آمریکا به قهرمان آرمان های ناسیونالیسم ایرانی تبدیل شد. قدرتی که امروز جمهوری اسلامی در منطقه دارد هیچوقت دولت ایران حتی در زمان محمد رضا شاه نداشته است، احمدی نژاد در سکوی بالاتر از مصدق و پهلوی ها در مقابل "بیگانگان" مقاومت میکند و حافظ استقلال ایران است. مصدق به خیالش هم نمی رسید که سرباز انگلیسی را بگیرد و به این شیوه تحقیرآمیز با آنها رفتار

وجود دارد. تا وقتی که جمهوری اسلامی هست ناسیونالیسم پرو غرب می تواند دوباره سر بلند کند. تا وقتی که رژیم هست ناسیونالیسم های قومی می توانند سر بلند کنند. و ...

گفتیم تصویر، انتظار، یا افق ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی در مورد ملزومات سرنگونی جمهوری اسلامی پوچ از کار در آمد. انتظار به یاس تبدیل شد و یاس و ناامیدی نه تنها در احزاب سیاسی گوناگون از راست تا چپ انعکاس وسیعی داشته است، بلکه با توجه به عمق نفوذ این سنت در افکار و آرا مردم، پس لرزه های احساس شکست یا ناامیدی تا عمق جامعه قابل حس است.

تصویر "عمومی" این بود که سیر شلوغی ها، بدون نیاز به یک سازماندهی حزبی و توده ای، بدون یک رهبری رادیکال به سرنگونی جمهوری اسلامی می انجامد. چنین تصویری از سیر رویداد ها "ساخت" سنت های بورژوائی هستند که نیازمند محدود کردن دامنه عمل سازمان یابی توده ای و بخصوص سازمان یابی حزبی طبقه کارگر است. برای سنت های اصلی بورژوائی همین قدر سازمان یافتگی، همینقدر آگاهی و تشکل بس است. این سنت ها آرزو میکردند که جمهوری اسلامی عاقل تر و آمریکا قوی تر میبودند و حتی این درجه از دخالت سازمان یافته مردم لازم نمیبود. گفتیم که این تصویر ساخت سنت های اصلی بورژوائی بود اما مصرف کننده آن تقریباً کل اپوزیسیون بورژوائی از چپ تا راست بود. اگر قرار باشد که همین سیر تا کنونی "اعتراضات" در یک صف واحد و با شرکت هر و همه قماش جریانات سیاسی با پرچمی که مخرج مشترک این بازار مکاره سیاسی را نمایندگی کند سرنگون شود، آنوقت نیازی به سازمان یافتن، نیازی به انتخاب پرچم متفاوت، نیازی به عمل مستقیم توده ای سازمان یافته نیست. همه اینها به یک پروسه خود بخودی و به بعد از سرنگونی موکول میشود.

کسی که با وجود جمهوری اسلامی، با همه ابعاد و مشخصات اش، چنین سیری را در مقابل خود و مردم قرار میدهد یا در این دنیا زندگی نکرده و در لایبرنت

دارد. می دانم که مثلاً شانس دو خرداد کمتر است ولی مردم و بویژه طبقه کارگر به شرطی حزب ما را انتخاب می کنند که این حزب چهره و سنت اش را برای همیشه تغییر دهد و بتواند وظایف و مسائل خود را در این دوره درست تشخیص دهد.

در این دوره بطور واقعی جنبش کمونیستی، کمونیسم مارکس، انگلس و لنین، تنها از طریق حزب کمونیست کارگری - حکمتیست نمایندگی شد. حزبی که سعی کرد در مقابل ناسیونالیسم عظمت طلب ایران و پرو غرب پرچم متفاوتی بردارد و یک خودآگاهی کمونیستی سازمان یافته و قدرتمند را به وجود آورد، حزب حکمتیست بود. این حزب بود که تلاش کرد پرچم متفاوتی بدست بگیرد. تلاش کرد که یک مبارزه و آلترناتیو سوسیالیستی چپ که میتواند جنبش سرنگونی را به نیروی خود این جنبش پیروز کند را شکل دهد. جنبشی که مبنایش نه اوام ناسیونالیستی بلکه تعالی، رهایی و برابری انسانها باشد. اتفاقاً به یمن وجود این خط و این حزب امروز چپ ترین کانون های فکری و سیاسی ای که در جامعه ایران وجود دارند در مجموع از حزب حکمتیست متاثر هستند و در بسیاری از موارد اصولاً خود را با مواضع حزب حکمتیست تداعی می کنند. متأسفانه این حزب کوچکتر و ضعیف تر از آن بود که بتواند تغییر پایداری را شکل دهد. ما مجال کافی، قدرت لازم و خود آگاهی عمیق لازم برای به سرانجام رساندن این پروسه را نداشتیم. در نتیجه در میانه راه حرکت مان، و نه در اوج قدرت مان، با این موج شکست ناسیونالیسم ایرانی و چشم انداز سیطره سناریو سیاه بر ایران رو برو شدیم. موقعیت ما از دیگران بهتر است اما این برتری کافی ای برای تغییر این اوضاع نیست.

مردم ایدئولوژیک نیستند، امکان گرا هستند. مردم به چیزی رو می آوردن که فکر می کنند که امکان پیروزی دارد و آن سنت میتواند آنها را پیروز کند. اگر در شرایط دیگری فکر کنند که تغییر جمهوری اسلامی با یک دو خرداد مدل جدید ممکن است، به دو خرداد مدل جدید روی می آورند مگر اینکه نیروی آلترناتیو سیاسی کمونیستی وجود داشته باشد که پیروزی را برای مردم تعریف و ممکن کند. این دوره به ما هم شانس می دهد اما اشتباه مهلکی است که اگر فکر کنیم بقیه شکست خوردند و این شانس فقط به کمونیسم تعلق

دارد. می دانم که مثلاً شانس دو خرداد کمتر است ولی مردم و بویژه طبقه کارگر به شرطی حزب ما را انتخاب می کنند که این حزب چهره و سنت اش را برای همیشه تغییر دهد و بتواند وظایف و مسائل خود را در این دوره درست تشخیص دهد.

آیا عروج کمونیسم ممکن است؟

پاسخ من به این سوال مثبت است. بنظر من کمونیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی و حزب حکمتیست به عنوان نوک سیاسی این جنبش این امکان و این شانس را دارند که تبدیل به جنبش اصلی و بستر اصلی اعتراض به جمهوری اسلامی و انقلابی که باید آن را سرنگون کند بشوند. اما تاکید می کنم که این یک امکان است و نه یک امر مسلح و حتمی. تحقق این امکان به تحقق شرط هائی مربوط میشود که ما باید در مورد آنها تصمیم بگیریم و قدرت و خود آگاهی ما در تحقق این شرط ها تعیین کننده هستند.

ما شانس اش را داریم چون خود آگاهی و خطش را بهتر و روشن تر از همه داریم و ما شانس اش را داریم چون بهترین و با تجربه ترین کمونیست های ایران را در داخل و خارج، از تهران تا تورنتو جمع کرده ایم. ترکیب این دو علیرغم همه کاستی ها و ضعف هائی که خود ما بیش از همه بر آنها انگشت گذاشته ایم، سرمایه اولیه عظیمی است که کس دیگری در اختیار ندارد.

مسئله این است که قیاس فکری و خطی کمونیسم با سایر جنبش ها به تنهائی ما را به نتیجه گیری درست نمیرساند. نتیجه گیری در این ترازو به نفع ناسیونالیست ها و جریانات بورژوائی بطور کلی این است که آنها از این امتیاز برخوردارند که کل "سیستم"، از امکانات مادی و عملی گرفته تا مفروضات سیاسی و فکری جامعه، در کفه های ترازو به نفع آنها و علیه ما عمل میکند. جامعه فرهنگ، ارزش ها و داده های خود را از طبقه حاکمه میگیرد. این یک اصل مارکسیستی است. به جز در شرایط انقلابی که مردم در ابعاد اجتماعی و توده ای ممکن است داده های موجود را زیر سوال ببرند، در شرایط متعارف مردم مبارزه شان را در متن این داده ها و با مفروض گرفتن وجود و یا صحت آنها پیش میبرند. اما این داده ها و مفروضات همگی رنگ و بوی بورژوائی و ناسیونالیستی دارند. در نتیجه عروج کمونیسم امر پیچیده تری از عروج مثلاً

ناسیونالیسم کرد یا ترک یا فارس یا پرو غرب یا پرو شرق و غیره است. از طرف دیگر قدرت ما نقد ماست که دست به ریشه مسائل میبرد. این نقد اگر درست بکار گرفته شود میتواند بالانس قدرت و امکانات میان ما و سنن بورژوائی را به نفع جنبش کمونیستی تغییر دهد. همانطور که مثلاً در انقلاب اکتبر روسیه داد.

هیچ انقلابی بدون باز سازی خوش بینی به امکان سرنگونی جمهوری اسلامی توسط مردم ممکن نیست. اما این باز سازی فقط با شعار دادن، ترویج، روشنگری سیاسی و نصیحت کردن مردم عملی نمیشود. این اعتماد، این خوشبینی، این امید و این قدرت باید روی زمین واقعی جامعه بازسازی شوند. معلوم است مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند یا معلوم است که کارگر دوست ندارد استثمار شود و یا گرسنه بماند. کسی که در مورد اینها برای مردم و کارگران روشنگری میکند تنها دارد پرت بودن خود را نشان میدهد. چیزی که باید تغییر کند این است که توده کارگر و زحمتکش، مردم آزادیخواه و برابری طلب آنقدر خود را قدرتمند ببینند که مطمئن شوند میتوانند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و بجای آن یک نظام فارغ از ستم و استثمار را مستقر کنند. و این تمام پیچیدگی است که چپ دنیا در هشتاد سال گذشته از زیر بار فهم آن شانه خالی کرده است و امروز بدتر از همیشه درون حباب اینترنت در دنیای مجازی (virtual) میتواند خود را قانع کند که دارد انقلاب میکند در حالی که دنیای بیرون در حال طی کردن عمیق ترین تحولات خود در یک قرن اخیر است.

در واقع تبدیل کردن شانس عروج کمونیسم در ایران محتاج تشخیص دو نوع از مسائل یا موانع است. یک دسته از این مسائل قدیمی هستند. جزو شخصیت داده چپ شده اند. از بعد از شکست انقلاب روسیه در سال های ۲۰ قرن گذشته، چپ رادیکال (یا آنچه ما به غالباً آنرا چپ سنتی میخوانیم) صحنه جامعه، جنبش کمونیستی و در واقع دنیای سیاست را ترک کرد. با نمایندگی کردن یک کمونیسم بورژوائی، به حاشیه ای از جریانات ناسیونالیستی اصلی جامعه تبدیل شد.

این جدالی است که ما در قالب کمونیسم کارگری علیه چپ سنتی و انواع کمونیسم بورژوائی در ده پانزده سال گذشتہ پیش

بردیم. این مبارزه به سرانجام نرسیده است. اگر دنیای امروز ما هنوز دنیای قرن ۱۹ هم بود این کمونیسم نه شانس برای سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی داشت و نه اصولاً شانس برای تصرف قدرت سیاسی.

رویدادهای حزب کمونیست کارگری و کشمکش های بعدی در همین حزب حکمتیست درجه ضعیف بودن این نقد و این خود آگاهی این جنبش را نشان داد. به هر حال دسته اول تغییرات به این نوع موضوعات بر میگردد. دسته دوم اما معاصر تر است. واقعیات تحزب سیاسی، اشکال فعالیت سیاسی در جامعه امروز در سراسر جهان در مقایسه حتی با قرن بیست تغییرات عمیقی کرده است. یک حزب سیاسی و بویژه یک حزب کمونیستی اگر نتواند این تغییرات را در نحوه مبارزه خود دخیل کند شانس ندارد. البته خود همین تشخیص هم بیش از آنکه از قابلیت فکری یا تیز هوشی فردی یا حزبی ناشی شود از موقعیت آن فرد یا حزب در جامعه و در جدال سنت های اجتماعی ناشی میشود. به عبارت دیگر تشخیص این بخش از صورت مسئله خود نیازمند وجود یک عقل اجتماعی است که چپ سنتی سنتاً و بنا به تعریف از آن محروم است. با داده ها و دلمشغولی های چپ رادیکال اصولاً تغییرات جدید قابل مشاهده نیستند. دورتر از ننگ دماغی را دیدن سنت این چپ نیست. از آنجا که در نهایت بحث به فاکتورهای دست اول برمیگردد اجازه بدهید از این مسائل دسته دوم شروع کنیم.

واقعیات تحزب در قرن ۲۱

سیاستمداران جهان دست آخر روایت آنها از دنیا را میپذیرند. میدیای امروز درست مثل کلیسای دوره قرون وسطی سیستمی است که "حقیقت" خلق می کند، دروغ درست می کند. سیستماتیک دروغ می گوید و جعل می کند و تاریخ می سازد. سیستماتیک چهره می سازد و سیستماتیک می تواند جای دوست و دشمن را برای طبقه کارگر عوض کند. امروز هنوز نشریه "سان" در میان طبقه کارگر انگلیس پر فروش ترین نشریه است و این نشریه منحط ترین و دست راستی ترین نشریه در انگلیس است.

کسی که به دنیای امروز نگاهی بیندازد متوجه میشود که وظیفه ای که در مقابل ما قرار گرفته است از وظیفه ای که بلشویک ها در دوره ۱۹۱۷ داشتند به مراتب پیچیده تر است. امروز حتی اگر بلشویک های فوریه ۱۹۱۷ آگاه تر و منسجم تر و قدرتمند تر هم باشید هنوز شانس ندارید. امروز دوره ای است که بورژوازی ضدیت با کمونیسم و کوتاه کردن دست احزاب و فعالین این جنبش از جامعه و طبقه کارگر را به یک هنر تبدیل کرده است. تراژدی در این است که بخش قریب به اتفاق چپ رادیکال این جدائی از جامعه را انقلابی گری و فضیلت میداند.

از این ذهنیت چپ که بگذرید، امروز شما هر چقدر هم حق داشته باشید رسانه ها خیلی ساده نمی گذارند صدای تان به

جایی برسد. حتی اگر صدایتان هم جائی شنیده شود دار و دسته های نظامی غیر دولتی، خصوصی متعلق به احزاب، دولت ها و جریانات قومی و مذهبی ایجاد شده اند که حاضر و آماده هستند که در صورت نیاز هر شکل، اتحادیه، شورا، حزب و سازمانی را در صورت نیاز قبل از خود دولت سرکوب کنند. بورژوازی سیاست را در خارج از محدوده دولت مسلح کرده است.

در دوره بلشویک ها چنین فاکتورهائی عمل نمیکرد. سی ان و بی بی سی نبود، اینترنت نبود. این میدیای عظیم وجود نداشت. میدیا امروز پدیده ایست مثل کلیسای قرون وسطی و البته با قدرتی به مراتب بیشتر. همانطور که در روستا یا شهرهای قرون وسطی مردم هرچند هم میدانستند کشیش و آخوند حقه باز هستند آخر سر روایت آنها از خر دجال، شق القمر و ده فرمان و کشتی گرفتن یحیی با خدا را قبول میکردند، امروز هم مردم با آگاهی به همه حقه بازی و مزدوری ژورنالیسم، روشنفکران و سیاستمداران جهان دست آخر روایت آنها از دنیا را میپذیرند.

میدیای امروز درست مثل کلیسای دوره قرون وسطی سیستمی است که "حقیقت" خلق می کند، دروغ درست می کند. سیستماتیک دروغ می گوید و جعل می کند و تاریخ می سازد. سیستماتیک چهره می سازد و سیستماتیک می تواند جای دوست و دشمن را برای طبقه کارگر عوض کند. امروز هنوز نشریه "سان" در میان طبقه کارگر انگلیس پر فروش ترین نشریه است و این نشریه منحط ترین و دست راستی ترین نشریه در انگلیس است.

دست دادن منصور حکمت حزب کمونیست کارگری به یکی از غیر اجتماعی ترین و سکت ترین جریانات تاریخ چپ ایران تبدیل شد. یک حزب سیاسی کمونیست در بطن سیاه ترین اختناق ها و یا کثیف ترین تبلیغات مذهبی، قومی و سیاسی بورژوازی فعالیت میکند و در نتیجه چنین حزبی علاوه بر هر چیز نیازمند تضمین دیسیپلین بسیار بالای سازمانی و وحدت عمل و اراده است که بسیاری از اوقات تا حد دیسیپلین در یک نیروی نظامی بالا میرود. سوال این است که چه عواملی چنین وحدت اراده ای را در یک سازمان تماما داوطلبانه تأمین میکند؟ چگونه میشود مانع از آن شد که به رسمیت شناسی تعدد نظرات و حق فراکسیون حزب را به یک جمع سازمان نیافته و بی دیسیپلین تبدیل کند؟ حزبی به خود مشغول که قادر به اتخاذ هیچ تصمیم جسورانه و مقتدری نیست. چگونه میتوان مانع از آن شد که به حزبی تبدیل شویم که اساسا به بحث و مناقشه با خود مشغول است، سرش به مجادلات درونی خودش گرم است و شب قیام مبارزه ایدئولوژیک اش میگیرد؟ این حزب قابلیت سازمان دادن، متحد کردن و به پیروزی رساندن مبارزه در میدان جنگ سیاسی و طبقاتی را خواهد داشت؟

این "فضا" تنها عارضه درونی احزاب چپ غیر اجتماعی نیست. بر متن تاریخ جدائی ها و اتحاد های چپ رادیکال در دوره ما، جامعه نیز این تصور را دارد که بروز اختلاف در یک سازمان چپ و بخصوص اگر علنی هم شود، طلیعه انشعاب در آن سازمان و تشکیل سازمان جدید است. این تلاش برای خارج شدن از این دایره بسته و ایجاد یک حزب سیاسی اجتماعی برای کمونیسم دوران ما قدم گذاشتن به یک سرزمین ناشناخته است. گرچه همه اعضا سر در ره رهبری خود مینهند، مخالفین درونی را حتی ترور میکنند، اموال شان را مصادره میکنند، به خود حق میدهند که هر ناحق و هر اتهامی را به آنها ببندند و تا دست آخر انسجام تشکیلات شان را نگهدارند. چپی که ناتوان از درک جامعه و وظیفه پیچیده متحد کردن در ابعاد اجتماعی است به راه حل عملی و ساده اتحاد بر مبنای وحدت ایدئولوژیک متوسل میشود. مخالف سیاست رسمی را آنقدر تحت فشار قرار میدهند که یا برود و یا به وجدانش پشت کند و در جذب یک انقلاب ایدئولوژیک به "انتقاد از خود" برسد. اما سنت تحزب ایدئولوژیک در چپ تاثیر بسیار عمیقی در روانشناسی داخلی این جریانات نیز دارد. در سنتی که ایدئولوژی مبنای همه چیز است هر اختلافی

ما باید یاد بگیریم چگونه مخالف باشیم، چگونه مخالفت کنیم و در ضمن از حق ارگانهای حزب برای فعالیت در چارچوب سیاست های حزب دفاع کنیم. ما باید یاد بگیریم که نه تنها مخالف مان را در این متن تحمل کنیم بلکه به او امکان فعالیت بدهیم. باید شفافیت و صراحت و عمق و تیز بینی و تدبیر را با برخورد متناسب، با رعایت احترام

۱- حزب

حتی در ذهن مردم امیدی یا آترناتیو شود، قرن ۲۱ و دنیای امروز را نمی شناسد و سر سوزنی شانس ندارد. تجربه زنده فعالیت رفقای ما در عراق در مقابل ما قرار دارد. به تجربه الجزایر، فلسطین، جنگ های اخیر بالکان، اوضاع آفریقا نگاه کنید. به چچن و سریلانکا نگاه کنید. به لوتون در انگلیس و سرنوشت دعا و باناز ها نگاه کنید.

واقعیت این است که مرز دولت و حزب سیاسی، مرز نقش پوزیسیون و اپوزیسیون بیش از همیشه درهم ریخته است. از خود بپرسید حماس، حزب الله، فالانژ های لبنان، الفتح، سپاه پاسداران، دار و دسته مقتدی صدر و زرقاوی، یا حزب دمکرات و زحمتکشان، مجاهدین خلق و الاحواز و غیره چه وقت حزب هستند و چه وقت دولت، چه وقت سیاسی هستند و چه وقت نظامی و چقدر پوزیسیون هستند و چقدر اپوزیسیون؟ می خواهیم بگوییم که اگر کمونیسمی می خواهد وارد این عرصه شود باید چشمش را به واقعیت های دنیای قرن ۲۱ باز کند. با واقعیت های قرن ۱۹ نمی شود زندگی کرد. حتی با واقعیت های قرن ۲۰ هم نمی شود یک انقلاب را سازمان داد.

چه باید کرد؟

حزب و جریان کمونیستی که بخواد خلاء موجود در جامعه را پر کند باید مشخصات خاصی داشته باشد. اما نسخه پیچیدن برای آش درهم جوشی که چپ رادیکال یا حتی کمونیسم کارگری نام گرفته است بیهوده و وقت تلف کردن است. اینجا باید پیشرو ترین و خود آگاه ترین بخش جنبش را مورد خطاب قرار داد. معتقدم حزب حکمتیست به دلیل وجود یک خط واقعا کمونیستی روشن و متمایز از کل اردوی چپ، به دلیل درخود جا دادن بخش اعظم تجربه و قابلیت کادری کمونیسم امروز ایران در خارج و داخل کشور و بالاخره به دلیل نفوذی که در چپ ترین کانون های فکری و سیاسی جامعه ایران دارد باید نقطه شروع و مخاطب این بحث باشد. آنچه که این حزب باید بداند و آنچه که این حزب باید بکند اساسا در قالب اسناد کنگره اول این حزب، و بویژه قطعنامه های "درباره اوضاع ایران و مصاف های حزب کمونیست کارگری - حکمتیست" و "درباره طبقه کارگر و قدرت سیاسی" فرموله شده اند. این دو سند را در آخر این نوشته دوباره ضمیمه میکنیم.

مثلا اگر آمریکا به ایران حمله کند و وضع ایران مانند عراق شود چه باید کرد؟ هیچ حزبی با سوالی که امروز حزب کمونیست کارگری عراق با آن روبرو است روبرو نبوده است. هیچ حزبی با سوالی که امروز در مقابل کارگران معادن آفریقا قرار گرفته روبرو نبود: در حالی که دولت و سازمان مدنی جامعه نابود شده است و تنها

ارتش های خصوصی در اردوگاه های برده داری آنها را در بند نگاه میدارند و هیچ قانونی حاکم نیست چه باید کرد؟ چگونه باید متشکل شد چگونه باید رها شد؟ امروز دوره ای است که اگر بورژوازی نتواند توسط تحمیق میدیا و خانه خدا یا پستانک اینترنت مهار تان کنند، بمب برای تان می فرستد. اسلامی هایی هستند که به خودشان بمب می بندند و منفجر تان می کنند. کسی در زمان لنین شورای کارگری را منفجر نمی کرد. کسی شورای محل را منفجر نمی کرد.

امروز حماس و فتح با هم جنگ می کنند، حزب دمکرات کردستان ایران با کمونیست ها میجنگد، اتحادیه میهنی کردستان عراق است که کمونیست ها را سرکوب میکند، رفقای ما در بغداد و بصره را دولت و اپوزیسیون، هر دو سرکوب میکنند. جلسه کارگران را هر دو

به خمپاره میبندند. فردا در همین تهران و مشهد و اصفهان همین اتفاق می افتد. کمونیست ها و آزادی خواهان با نیروی مسلح دارو دسته های اسلامی و قومی روبرو میشوند. کسی توهمی به قابلیت تروریستی الاحواز و ترک های طرفدار آقای چهرگانی و آذربایجان جنوبی، کردهای طرفدار آقایان ایلخانی زاده و مهندی یا پژاک و یا انواع جریانات اسلامی دارد؟ کار به جایی رسیده است که چریک فدائی و مجادین هم وقتی اختلاف پیدا میکنند دست به اسلحه میبرند و زندان و پلیس داخلی و بیرونی سازمان میدهند. در دوران گذشته نرم این بود که احزاب سیاسی با هم مبارزه سیاسی می کردند. امروز حزب دموکرات میخواهد سر کومه له را زیر آب کند. زحمتکشان با وضع خیطش برای ما خط و نشان می کشد و می گوید قلع و قمع و زندان می کنیم!

جریانی که فکر کند امروز با مبارزه به شیوه "معمول" سیاسی یا با تبلیغ، ترویج و سازماندهی و روش های فعالیتی که بلشویک ها و احزاب کمونیستی قرن ۱۹ و ۲۰ فعالیت میکردند می تواند قدرت را بگیرد، جامعه را تغییر دهد و یا

اعضا و رهبری حزب و با تضمین وحدت عمل و اراده حزب برای اجرای سیاست های مصوب و ممانعت از اخلاص در فعالیت حزب توأم کنیم. ما باید دوقطبی عشق و نفرت، مومن و مرتد در چپ را بشکنیم. ...

همگان ببینند که تنها راه پیش بردن سیاست در این حزب تلاش برای قانع کردن دیگران، تلاش برای دادن آلترناتیو اجتماعی، تلاش برای متحد نگاه داشتن حزب و در نهایت رای ارگان ها و نهادهای قانونی حزب است و نه

تشخیص ها و احکام فردی، فحاشی، پرخاشگری، توهین، شلوغ کردن، محفل ساختن و توطئه کردن. ... باید معلوم باشد که بحث سیاسی در فضائی راحت نرم این تشکیلات است اما در همان حال زیر پا گذاشتن ضوابط و مقررات تشکیلاتی از جانب هر کس توسط ارگانها و نهادهای تعریف شده پاسخ انضباطی لازم را میگیرد و حزب عمیقاً به این تعهد و نرم سیاسی و تشکیلاتی پابند است.

واقعیت این است که کمونیسم از بدو پیدایش تحزب سیاسی خود با این ناتوانی روبرو بوده است. مبنای "کلاسیک" این گرایش افراد منشی خرده بورژوازی - روشنفکری است که تمام هویتش در فردیت او محبوس است. از "چه باید کرد" و "یک گام پیش دو گام به پس" لنین تا قرار ها و مصوبات سازمانی ما در مورد ضرورت احترام به مکانیسم ها و مصوبات حزبی این جدال دائمی را منعکس میکند. متأسفانه "واقعۀ" استالین باعث شده که بخش اعظم این نیروی خرده بورژوازی که هر روز به فعالیت رادیکال کشیده میشود

تماماً تحزب گریز، انضباط ناپذیر و در یک کلام جنبشی و نه سازمانی باقی بماند. از نظر اینها کمونیسم متشکل، کمونیسم پایبند به قرار داد و تعهد تیمی یا سازمانی، کمونیسم سازمان یافته دنباله رو، غیر مستقل، بله قربان گو و غیره است. استقلال و آزادی از نظر اینها یعنی عدم تعهد و یا تنها تعهد به خود و فردیت خود. یعنی هر وقت هر کار دوست داشتند بکنند. اتخاذ چنین روشی در ظرفیت اتباع ساده و بدون سازمان در یک جامعه ممکن است قابل تحمل باشد. اما توقع این چنین آزادی در یک تیم فوتبال و یا در یک حزب سیاسی که اعضای آن آگاهانه و با آزادی کامل در ماندن یا ترک آن تیم یا حزب وارد قرار دادی که اساسنامه و اصول سازمانی نام

درد شده اند تنها باید گنده دماغی و انفراد منشی خرده بورژوا - روشنفکری نام بگیرد. قطعنامه کنگره اول در مورد مصاف های حزب حکمتیست از جمله به این واقعیت اشاره میکند و میگوید:

"کنگره اول مصر است که معیار های درون حزب باید تماماً سیاسی باشند، کنگره بر باز بودن فضای سیاسی و فرهنگی حزب تاکید دارد و در همان حال خواستار عدم سازش با هر سنت و روشی که حزبیت و دیسیپلین حزبی را زیرپا می نهد است"

ب - حزب و فونکسیون تعقل، تصمیم و اجرا

سازمان و بویژه حزب سیاسی فراتر از یک شکل، یک آرایش یا یک تقسیم کار است. حزب یا سازمان یک موجودیت مرکب و در عین حال واحد است. همانطور که موجود زنده از مجموعه ای از سلول یا یک قیافه و سر و سیمای معین فراتر است. یک فونکسیون است که جمع جبری فونکسیون سلول ها نیست. حزب و سازمان هم باید ابزار یک فونکسیون مرکب و واحد باشد. باید محمل تعقل، تصمیم، اجرای مسئولیت و در یک کلام رهبری و سازماندهی جمعی باشد. نهاد های حزبی تنها جلسات یا دفتر و شرح وظایف نیستند، تنها جمع آدم های جبری آدم های با خواص و قیافه معین نیستند. همانطور که بدن فقط جمع دو دست و دو پا و یک کله نیست. فراتر از این یک موجود روی پای خود است که فونکسیون آن ترکیب فونکسیون اعضای آن است نه جمع ساده آنها.

این درست مکانیسم و خاصیتی است که به یک حزب کمونیستی قدرت میدهد. فونکسیون های آن، مکانیسم قدرت و مکانیسم اجتماعی و قابلیت رهبری و سازماندهی آن عمیقاً و وسیعاً در تمام بدنه حزب پخش است. وحدت تفکر و اراده از بالا به پایین و از پائین به بالا است. سازمانی است که میتواند قیام را سازمان دهد، سازمانی است که میتواند مبارزه برای افزایش دستمزد را به ثمر برساند، سازمانی است که میتواند به انسان حی و حاضر در محل کار و زندگی اعتماد به خود و قدرت بدهد. سازمانی است که میتواند جلو کانگستریسم سیاسی را بگیرد. همین امروز این کار را بکند نه بعداً وقتی رشد کرد. با رشد خود باید این کار را بکند.

۲ - خط و ضرورت هژمونی

فکری بر کل چپ

چپ سنتی یک دیدگاه نیست یک جنبش (جنبش کمونیسم بورژوازی) است. دیدگاه های کمونیسم بورژوازی را بنام کمونیسم، سوسیالیسم و طبقه کارگر به خورد جامعه و از جمله طبقه کارگر میدهد. ناتوانی اجتماعی این چپ دال بر ناتوانی آن در تاثیر گذاری بر طبقه کارگر نیست. این چپ اتفاقاً تسمه نقاله انتقال همه انواع اپورتونیسم و ناسیونالیسم و سایر ایده های بورژوازی به درون طبقه کارگر و فعالین کمونیست و رهبران عملی کارگری است. بدون نقد بیرحمانه و مدام این سنت ها، بدون تامین هژمونی خط کمونیستی بر کل فضای چپ رادیکال جامعه بسیج و اتحاد شبکه رهبران کمونیست و فعالین طبقه کارگر ممکن نیست.

منظور من قطعاً دهن به دهن گذاشتن با چپ سنتی نیست. منظور قبول دستور و موضوع بحث از چپی که هیچ تصویری از دنیای پیرامون خود ندارد نیست. منظور نقد ریشه ای باور ها، تاکتیک، سیستم فکری آنها برای کمونیست ها و طبقه کارگر است. مخاطب این نقد خود این چپ نیست، مخاطب آن پیشرو کمونیسم و فعال کارگری آغشته به این تصورات است. و این با کل مبارزه ایدئولوژیکی که در میان چپ سنتی رایج است متفاوت است. حزب حکمتیست بدون اینکه یک خط روشن، نقد روشن و متمایز از کل اشکال ناسیونالیسم داشته باشد فاقد شبکه کادری خواهد بود که چنین حزبی بر آن استوار باشد. این حزب باید به پایه های فکری جنبش ناسیونالیستی از هر رقم اش را تیز و روشن و به کوبد و تضمین کند که هژمونی فکری، خطی و سیاسی خودش را بر چپ حاکم می کند.

۳ - پرچم سلبی

مردم و جامعه، به عکس احزاب و سازمان های سیاسی مبارزه خود را با یک نقشه از پیش یا تئوری و ایدئولوژی معلوم شروع نمیکنند. مردم ناراضی هستند، در هر مقطع ناراضیتی به چیزی گره میخورد. مردم و طبقه کارگر در اعتراض به وضع موجود به موضوعی نه میگویند و یا خواست سراسری در رابطه با آن طرح میکنند: مثلاً جنگ نه، جمهوری اسلامی نه، سرکوب نه، فقر نه، دستمزد، زمین یا نان میخواهیم

بورژوازی و احزاب بورژوا این را میفهمند اما چپ سنتی مردم را چون خود روشنفکران منفردی میداند که از سر اینکه "ایده ای" را پذیرفته اند به سیاست کشیده میشوند. در نتیجه بجای مبارزه سیاسی، روشنگری، توضیح و تشریح مثلاً سوسیالیسم و یا افشاگری را می نشانند. روشن است که روشنگری، ترویج و تشریح سوسیالیسم و افشاگری از جمله ارکان مبارزه سیاسی است اما ینها را بجای خود مبارزه سیاسی گرفتن مانند آن است که فرد درکردن توپ و رژه رفتن و نقل و انتقال را مساوی سازمان دادن جنگ بداند. روشن است که چنین کسی بجای ایجاد حزب یک گروه تبلیغ، ترویج و افشاگر را سازمان میدهد و شکست میخورد.

مردم به حزب و رهبرانی روی می آورند که بهتر از همه، قاطع تر از همه، ساده تر و سراسر تر از همه بیانگر نه مردم به وضع موجود هستند و بعلاوه قادرند که این مبارزه را به پیروزی برسانند.

حزبی که بخواهد ناراضیتی مردم را به خود گره بزند باید سمبل ناراضیتی از وضع موجود یا "نه" به دنیای امروز باشد.

سیستماتیک ترین پرچم سلبی را ما در منشور سرنگونی جلو گذاشته ایم: گفته ایم، "جمهوری اسلامی نمیخواهیم"، "سپاه و ارتش نمی خواهیم"، "حزب الله و وزارت اطلاعات نمی خواهیم"، "آخوند و ولی فقیه نمی خواهیم"، "حوزه علمیه نمی خواهیم"، همه را مصادره میکنیم و ... در منشور سرنگونی تعداد بسیار کمی خواست اثباتی هست. مردمی که پرچم سلبی یک حزب را قبول کنند است که راه حل اثباتی آن را هم میپذیرند. خمینی به درست یا غلط نماینده "شاه باید برود" شد و همراه آن جمهوری اسلامی را هم برای مردم قابل پذیرش کرد.

همانطور که حزب بلشویک نماینده جنگ نمیخواهیم، نان و زمین میخواهیم شد و رهبر یک انقلاب سوسیالیستی. حزب حکمتیست اگر بخواهد رهبر انقلاب علیه جمهوری اسلامی شود باید پلاتفرم سرنگونی جمهوری اسلامی، منشور سرنگونی، را به ذهنیت داده و انتظار مردم از سرنگونی جمهوری اسلامی تبدیل کند. نگران نقد های بی افق و آکادمیک چپ سنتی نشود.

۴ - حزب و قدرت سیاسی - قرن بیست و یک و جنگ نا مقارن

در ابتدای قسمت اول این بحث اشاره کردم که در میان جریان‌های که خود را به منصور حکمت منتسب می‌کنند بحث حزب و قدرت سیاسی به این معنی برداشت شده است که حزب قدرت سیاسی را می‌گیرد. و گفتم که

بحث حزب و قدرت سیاسی بحثی فقط راجع به تصرف قدرت سیاسی آنهم در دوره‌های انقلابی نیست. حزب و قدرت سیاسی یعنی بافته شدن حزب در فابریک جامعه و بعنوان مکانیسم قدرت. در چپ سنتی به این فاکتور کمترین توجه شده است. از نظر ما چه شرایط انقلابی باشد چه نباشد وجود یک حزب کمونیستی در هر جایی باید منجر به قدرتمند شدن مردم در مقابل دولت و سرمایه داری شود. در دوران ما نمونه موفق برقراری چنین رابطه ای میان قدرت و احزاب سیاسی را بیش از هر کس جریانات اسلامی و بعضا ناسیونالیستی نشان داده اند. هر جا اسلامی ها رشد می کنند فضا در مقابل غیر اسلامی ها به هر عنوانی قوی تر (تنگ تر بهتر است) و محیط اسلامی تر می شود. حتی اگر مورد فشار قرار گیرند میتوانند از خود دفاع کنند. حماس و حزب الله نمونه برقراری چنین رابطه ای میان قدرت سیاسی و حزب هستند.

بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت بحث چگونگی بافتن یک حزب کمونیستی به فابریک قدرت در جامعه چه دوره انقلابی و چه در دوره غیر انقلابی است. پیوستن به کمونیست ها باید به معنی متحد شدن و قدرتمند شدن کارگر و مردم زحمتکش باشد. اگر ما در کارخانه ای حضور داریم باید کارگر در مقابل سرمایه دار قدرتمند تر باشد. باید آخوند نتواند مردم را بکشد. و ...وقتی که می گوئیم حزب و قدرت سیاسی من پیش از هر چیز منظورم بافتن حزب در فابریک قدرت در جامعه است نه صرفا تصرف قدرت در روز قیام که همه آن را بلد هستند.

بحث حزب و قدرت سیاسی برمی گردد به بافت جامعه و به پایه ای ترین تار و پود جامعه. بحث حزب و قدرت سیاسی در نهایت رابطه حزب است با قدرت، ما گفتیم که در قرن بیست و یک رابطه حزب با قدرت سیاسی مربوط به فردای انقلاب یا نزدیکی های انقلاب نیست. همین امروز در هر شکل

سیاسی و بخصوص کمونیستی و در هر شکل مغیر حزبی و بخصوص کارگری را میزند. در دنیای قرن بیست و یکم بحث حزب و قدرت سیاسی قبل از هر چیز رابطه موجودیت یک حزب است با مردم نه رابطه آتی آن حزب با قدرت سیاسی.

حزب و قدرت سیاسی فقط به این معنی نیست که باید نیروی نظامی داشت یا توانست روز قیام قدرت را گرفت. بحث حزب و قدرت سیاسی امروز بیش از هر چیز عبارت از این است که مستقل از اینکه شرایط انقلابی هست یا نه، بخصوص وقتی که شرایط انقلابی نیست. مردمی که در فلان محله میخواهند در مقابل کل پوزیسیون و اپوزیسیون مقاومت کنند و اعتراض خود را به کرسی بنشانند یا کارگران فلان کارخانه که می خواهد در مقابل سرمایه دار مقاومت کند بتواند به متشکل شدن زیر پرچم آن حزب بتواند قدرتمند شوند و به هدف خود برسند. حزبی که کسی که به آن می پیوندد در چالش های زندگی روزمره خود احساس قدرت میکند.

جریانات اسلامی دقیقا بر این مکانیسم متکی هستند. فرد را از تنهایی در می آورند. وقتی ما این توانائی اسلامی ها و ناتوانی چپ را در لبنان در مقابل چپ سنتی قرار دادیم، شعور شان همین قدر رسید که ما را به دفاع از حزب الله متهم کردند.

واقعیت این است که متفاوت از اوضاع سابق، امروز سازمان کمونیستی نمیتواند خارج از بافت قدرت و خارج از بافت زندگی مدنی در کارخانه و محله رشد کند. امروز حتی اگر فعال سندیکالیست هم این واقعیت را تشخیص ندهد شانس ندارد چه برسد به یک سازمان کمونیستی. بورژوازی امروز با بورژوازی اوایل قرن ۲۰ فرق می کند. میدان جنگ و ابزارهای جنگ تغییر کرده اند و کمونیستی که نتواند این تغییرات را وارد تئوری سازمانی اش کند بنا به تعریف بازنده است و هیچ شانس ندارد. جریان کمونیستی که بخواهد این خلاء را پر کند باید ابزارهای حزب و قدرت سیاسی، حزب و جامعه، حزب و شخصیت ها به ابزار اتحاد و قدرتمند سازی انسان در عین پروسه کار و زندگی تبدیل کند. دنیای امروز کمپین کننده صرف رابی خاصیت کرده است. باید تبدیل به محمل اعتراض و تپش زندگی روزمره طبقه کارگر و مردم زحمتکش و آزادیخواه شد. باید به بشریت در هر عرصه ای در جامعه امکان دفاع از خود را داد. ممکن است

مجبور باشید علاوه بر اتحادیه، شورا، کمیته های محلی و کارخانه و غیره صندوق تعاون، مهد کودک، کلوب ورزشی و غیره هم درست کنید. در این پروسه است که مردم قدرت اتحاد خود و قدرت سازمان فشرده متشکل خود را میبینند و باور میکنند که به قدرت خود و نه با اتکا به آمریکا میتوان جمهوری اسلامی را سرنگون کرد.

جنگ نا مقارن

یک مفهوم خیلی اساسی که امروز باید آگاهانه وارد تاکتیک و استراتژی ما بشود مفهوم جنگ نا مقارن (warfare asymmetric) است. جنبشی کمونیستی که بخواهد چالش های فعالیت سیاسی در قرن بیست و در منطقه ای که ما در آن فعالیت میکنیم را پاسخ گو باشد، جنبشی کمونیستی که بخواهد با قدرت در مقابل فشار ناسیونالیسم، انواع گانگستریسم سیاسی و اردو های تروریستی جهان امروز به ایستد ناچار است با مفاهیمی که دنیای امروز با آن قابل بیان و تغییر است فکر کند. و یکی از این مفاهیم جنگ نا مقارن است.

ببینید، جنگ نا مقارن به این معنی است که طرفین جنگ از ابزار های متفاوتی در جنگ استفاده میکنند. این به خودی خود مفهوم جدیدی نیست. قدیم هم کسی به قلعه ای حمله میکرد احتمالا منجنیق و نردبان داشت و کسی که از قلعه ای دفاع میکرد لابد تیر و کمان و دیگ آب جوش لازم داشت. اگر در پاسخ به حمله کننده، مدافع هم با همان سلاح ها وارد میدان میشد احتمالا همان لحظات اول شکست میخورد. یا در جنگ پارتیزانی علیه نیروهای منظم طرفین از سلاح های مختلفی استفاده میکردند.

امروز اما این مفهوم تقریبا همه جا گیر شده است. رشد عظیم تکنولوژیک، آپارتاید عظیم در ثروت، امکانات و تکنولوژی نه تنها در نبرد میان دولت با مخالفین، بلکه در نبرد میان دولت ها و حتی در مبارزه میان نیروهای به اصطلاح اپوزیسیون، گانگستر های سیاسی هم به آن پیوسته اند، این مفهوم وارد شده است.

سوالی که باید از خود کرد این است که مثلا اسلام سیاسی چگونه توانسته است با آمریکا وارد جنگ شود. تروریسم بیان کافی برای تبیین تاکتیک های اینها نیست. تروریسم (انقلابی یا ضد انقلابی) قبلا هم وجود داشت

اما نه این قابلیت را داشت و نه این ابعاد را. مبارزه چریک های فلسطینی یا بریگاد سرخ و جریان بادر ماینهوف آلمان در سالهای دهه ۶۰ میلادی به هیچ عنوان کارائی مثلا جریان بن لادن را نداشت.

یک لحظه قضاوت سیاسی و اخلاقی را شیوه مبارزه میان آمریکا و جریان اسلام سیاسی را کنار بگذارید و از نظر گاه یک استراتژیست نظامی آن را صرفا به عنوان یک جنگ بررسی کنید. با این واقعیت تکان دهنده روبرو میشوید که یک نیرو یا ارتش (ارتش اسلام سیاسی) توانست برای اولین بار در تاریخ آمریکا را در خود آمریکا مورد حمله قرار دهد. ژاپن و آلمان در جنگ دوم و ویت کنگ در جنگ ویتنام نتوانست با همه امکانات خود این کار را انجام دهند. اسلام سیاسی و جریانات قومی در قالب کانگستریسم سیاسی در مدت چند سال نیروهای آمریکا در عراق را به تنگ آورده اند. این جنگ نا مقارن است و با جنگ دو ارتش که در مقابل هم با تانک و توپ ردیف میکنند از پایه متفاوت است. جنگ جمهوری اسلامی با آمریکا در عراق جنگی کاملا نا مقارن بوده که آمریکا در آن شکست خورده است.

جمهوری اسلامی، دارو دسته های اسلامی و قومی کاری میکنند که یک نفر به خود بمب میبندد و خودش را جایی همراه گناهکار و بیگناه منفجر میکند.

جنگی که بورژوازی علیه کمونیسم امروز راه انداخته است. جنگ همه جانبه ای است. چه در پوزیسیون و چه در اپوزیسیون، نه تنها همه امکانات خود را علیه ما، علیه کارگر، زحمتکش و کمونیستی که متشکل شده و خصوص برای کسی خطری شده است بکار میگیرد، بلکه همین شیوه های "نامقارن" را هم علیه ما بکار خواهد گرفت.

از طرف دیگر کمونیسم هم قادر نیست علیه بورژوازی، چه در پوزیسیون و چه در اپوزیسیون، به روش های متقارن بسنده کند یا دل بندد. برای ما این یک بحث آکادمیک نیست. سوالاتی واقعی در مقابل ما هست: در مقابل سرازیر شدن نیروی مسلح ناسیونالیست های ترک، کرد، عرب، فارس و غیره، در مقابل تروریسم جریانات اسلامی قبل یا بعد از هر گشایش سیاسی ای در ایران، کمونیست ها، طبقه کارگر و مردم چگونه خود را حفظ میکنند؟ آیا ما هم باید درست همان ابزارها، همان روش هائی را بکار بگیریم که دیگران میگیرند؟

در انقلاب روسیه این مشکل لاقبل به این شکل نبود. علیه آن انقلاب، تازه بعد از تصرف قدرت توسط بلشویک ها، دولت های خارجی و روس های سفید با همان ابزار هائی به جنگ بلشویک ها آمدند که خود بلشویک ها داشتند و یا در مدت کوتاهی تهیه کردند. هر دو طرف سواره نظام داشتند. حتی در جنگ ویتنام ارتش آمریکا و ویت کنگ و ارتش ویتنام شمالی کمابیش از یک نوع زرادخانه استفاده میکردند. امروز نه فقط مقابله با آمریکا و جمهوری اسلامی، پاکستان مسلح به سلاح هسته ای بلکه حتی مقابله با حزب دمکرات و اسلامی ها و قوم پرستان دیگر نیازمند تمهیدات و تاکتیک های غیر متعارف و نا متقارن است. تئوری سازمانی کمونیستی که این واقعیات را در خود ملحوظ نداشته باشد بنا به تعریف از بورژوازی شکست خورده است.

برای ما کلید این جنگ نا مقارن ایده حزبی است که در فابریک زندگی روزمره و در دم و بازدم جامعه ادغام شده است میباید. ما بدون ایجاد یک حزب سیاسی توده ای کمونیستی قدرتمند در میان مردم و قبل از سرنگونی رژیم و در عین قدرت جمهوری اسلامی راهی وجود ندارد. حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه مفاهیم کلیدی در این جنگ نا مقارن هستند.

این چالش وظایفی را در مقابل ما قرار میدهد که کنگره اول حزب ما نتیجه گرفت. در نتیجه در اساس باید به این دو سند برگشت، "قطعنامه در مورد اوضاع سیاسی ایران و مصاف های حزب حکمتیست" و "قطعنامه در باره طبقه کارگر و قدرت سیاسی"

پاسخ به سوالات

* بحث اصلی این بود که مردم در هر جایی اعتراض می کنند اما این اعتراض بدون افق یا بدون سنت و سیاست و ایدئولوژی نیست. مردم خود را با یکی از جنبش هائی که قابل انتخاب است تداعی میکنند و داده ها و مفروضات خود را از آن میگیرند. و گفتیم که جنبشی که افق بخش اعظم جنبش سرنگونی را تشکیل میداد، جنبش ناسیونالیسم پرو غرب ایران بود که شکست خورد. اما با شکست این سنت یا هر سنتی اعتراض مردم که تعطیل نمیشود. ممکن است فرو کش کند اما تعطیل نمیشود. کارگر که نمیتواند تصمیم بگیرد که دستمزد نمیخواهد یا مردم آزادی بخوانند یا زن به این زندگی

→ مردمی که به اهداف شان نرسیده اند مبارزه می کنند، در نتیجه دنبال یک جنبش هستند که خودشان را با آن نداعی کنند و با آن احساس قدرت کنند. و گفتم که جنبش کمونیستی به شرطی که یک کارهای خاصی بکند می تواند پاسخگوی این جستجوی مردم باشد.

وظایف خاصی را بر نشمردم. این، کار حزبی است که باید بنشیند و ببیند که چکار باید بکند. منتهی این حزب هر کاری که می کند باید به اهداف معینی برسد.

از من میپرسید چکار باید بکنیم؟ باید تلویزیون بسازیم؟ پاسخ من این است که وقتی که می گویند که ما چکار باید بکنیم، منظور تان از این ما دقیقاً کیست؟ من وقتی که از کمونیستها حرف می زنم منظورم از کمونیستی که در تهران در کارخانه است تا کمونیستی که در دانشگاه مشغول است تا سرباز و کمونیستی که در لندن است و از کمونیستی که رئیس فلان حزب است، تا کمونیستی که فعال فلان کمیته حزبی است، را شامل میشود و راه حل در این سطح باید تعمیم یافته و همگانی باشد.

اگر بگویم کمونیست ها باید تلویزیون داشته باشند آیا منظور این است که فلان کمونیست در کارخانه یا دانشگاه هم باید تلویزیون داشته باشد؟ می خواهم بگویم که شاخص های سراسری تری را باید مینا قرار داد. آنوقت هر حزبی، هر کمیته ای و یا هر فعالی میتواند در هر سطحی آن را برای خود معنی کند. لابد اگر این شاخص ها درست باشد کمیته تهران، کمیته نورد اهواز، کمیته ذوب آهن، کمیته پالایشگاه تهران، کمیته خارج، کمیته کردستان، کمیته رهبری حزب هر کدام نتیجه گیری خاص خود را میکنند. خود تلویزیونش هم نوع دیگری برنامه ریزی میکند. من راجع به همه اینها نظر دارم ولی اینکار در چارچوب این بحث نیست. چارچوب بحث من این است که اصولاً چه نوع کمونیسمی شانس دارد؟ از نظر من کمونیسمی می تواند این کار را انجام دهد که خط خیلی روشنی داشته باشد و هژمونی فکری را در چپ کسب کند. حزب حکمتیست باید ببیند که خطش را دارد یا نه و فرق اش را با بقیه میداند یا نه؟ چگونه دیگران را نقد میکنند؟ در تهران چگونه این کار را میکند؟ در سندانج باید چکار کند؟ و ...

این کمونیسم باید به فابریک جامعه گره بخورد و دوخته شود. مثل گل دوزی روی پارچه که به

قطعنامه درباره اوضاع ایران و مصاف های حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۱ - ناتوانی ذاتی جمهوری اسلامی در پاسخ گوئی به نیازهای اقتصادی و سیاسی جامعه ایران بر متن نفرت عمومی مردم از این رژیم بحران سیاسی در این نظام را زنده نگاه میدارد و اوضاع جامعه ایران را متحول و بحرانی نگاه داشته است.

۲ - علیرغم ناتوانی کمونیست ها در تبدیل شدن به پرچم اعتراض جامعه در مقابل جریان دو خرداد، تداوم بحران سیاسی در ایران و ناتوانی اپوزیسیون راست در سازمان دهی و رهبری هر مبارزه میلیتانت و رادیکال علیه جمهوری اسلامی و بحران عمیق ایدئولوژیک - سیاسی این اپوزیسیون، فرصتی مجدد در باز سازی، عروج و رهبری جنبش سرنگونی از یک زاویه کمونیستی

کارگری را برای طبقه کارگر و برای حزب ما فراهم آورده است. ۳ - سیاست ارتجاعی دولت آمریکا برای سلطه بر جهان و امکان حمله آمریکا به ایران، حمله ای که میتواند شیرازه جامعه را از هم بپاشد و بزرگترین تراژدی انسانی تاریخ معاصر ایران و منطقه را شکل دهد، به جنبش سرنگونی و نقش طبقه کارگر و حزب ما ابعادی بشدت پیچیده میدهد. مردم ایران و طبقه کارگر در این طوفان عظیم به قطب نمائی مطمئن و هدایت کننده ای مصمم، روشن بین و قدرتمند نیاز دارند.

۴ - کنگره اول حزب کمونیست کارگری - حکمتیست بر این امر واقف است که برای یک حزب سیاسی یافتن فرصت مجدد در رهبری یک جنبش در تاریخ کم سابقه است و در همان حال کنگره بر موانع بسیار عظیمی که در مقابل تحقق این امکان و پیروزی این حزب وجود دارد واقف است. اما این فرصتی است که دیگران ندارند و یک امکان تاریخی را در مقابل طبقه کارگر و این حزب قرار میدهد تا سوسیالیسم، آزادی و برابری انسانها در برخورداری از نعمات زندگی و دنیای کمونیسم طبقه کارگر را به یک واقعیت موجود در جهان امروز ما تبدیل کنند و زندگی انسان دوران معاصر را در این مسیر تغییر دهند.

۵ - کنگره بر این اصل اصرار دارد که پایه ای ترین و اساسی ترین شرط پیروزی در این اوضاع وجود یک حزب کمونیستی سیاسی، مدرن، اجتماعی، توده ای و قدرتمند است که بتواند رهبری، اتحاد، سازمان و اعتماد به نفس را در صفوف مردم و بویژه طبقه کارگر شکل دهد و این جنبش را به پیروزی برساند.

۶ - کنگره اول توجه کل حزب و رهبری آتی آن را به عملی کردن و گسترش ایده های مطرح شده توسط منصور حکمت در مباحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" جلب میکند.

۷ - کنگره کل حزب را فرا میخواند تا بخصوص اهداف زیر را با سرعت هرچه بیشتر عملی سازند:

i. حزب باید تبدیل به رهبر مبارزه مردم و طبقه کارگر گردد. بدین معنی حزب باید نه تنها یک دستگاه آژیتاسیون و روشنگری باشد بلکه به محمل اتحاد، لولای سازمان یابی و قدرت گیری مردم، طبقه کارگر و رهبران آنها تبدیل شود. در نتیجه حضور حزب در هر جا باید به معنی سازمان یافته تر شدن جامعه در مقابله با جمهوری اسلامی و افزایش نفوذ

ارزش ها و ایده های انسانی کمونیسم طبقه کارگر باشد. ii. نقطه شروع و نقطه خاتمه هر سیاست و هر روش و هر سنتی برای حزب باید جامعه باشد. رهبری حزب باید از نظر فکری، سنتی و عملی حزب را از چپ غیر اجتماعی و غیر سیاسی جدا کند. تبلیغات، فرهنگ سازمانی و سنن تشکیلاتی حزب باید از این زاویه مورد ارزیابی سریع و تغییر رادیکال قرار گیرند.

iii. کنگره بر این امر اصرار دارد که شاخص موفقیت حزب نه ارزیابی های سوبژکتیو بلکه درجه نفوذ حزب در جامعه، قابلیت حزب در ایجاد سدی در مقابل جمهوری اسلامی و نیروها و سنن ارتجاعی، و در تعداد انسانهای آزادخواه و بخصوص آژیتاتورها و رهبران سوسیالیست و کمونیست طبقه کارگر که به حزب میپیوندند باید جستجو شود.

iv. کنگره بر اهمیت حیاتی تبدیل طبقه کارگر و بویژه صنایع کلیدی به پایگاه اصلی سیاسی، سازمانی و نفوذ معنوی حزب تاکید دارد. این حزب قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز باید حزب رهبران و آژیتاتورهای کمونیست طبقه کارگر بشود.

v. حضور حزب در هر جا و هر محل باید با افزایش اتحاد در میان مردم و طبقه کارگر، افزایش قابلیت طبقه و مردم در پس زدن فشار های جمهوری اسلامی و فعالیت جریانات قوم پرست سناریو سیاهی، و بالاخره آمادگی مردم و طبقه کارگر در کوتاه کردن دست عوامل سناریو سیاه از زندگی خود و دفاع از جامعه در مقابل اضمحلالی که آمریکا، اسلام سیاسی و قوم پرستان و ماجراجویان سیاسی در تدارک آن هستند معنی پیدا کند.

vi. کنگره تاکید میکند که رابطه حزب و قدرت سیاسی باید ابعاد اجتماعی و فرا سازمانی داشته باشد و قبل از هر چیز با مساوی شدن حضور حزب در هر جا با تغییر تناسب قوای میان مردم و طبقه کارگر با جمهوری اسلامی، با سرمایه داران و با نیروهای ارتجاعی معنی شود.

vii. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، باید از قابلیت و قدرت حزب در کردستان به عنوان دروازه قدرت و اهرم سیاسی، تشکیلاتی و اجتماعی برای قدرت گیری حزب در سایر نقاط ایران استفاده نماید.

viii. حزب کمونیست کارگری حکمتیست باید به سرعت استانداردهای سازمانی، فرهنگی، سیاسی و حزبی را در جهت ایجاد یک سازمان مدرن کمونیستی

تغییر دهد. رهبری حزب باید تحقق یک وظیفه تاریخی یعنی ایجاد یک حزب کمونیستی سیاسی اجتماعی، توده ای را تضمین کند. رهبری حزب حکمتیست باید برای اولین بار در تاریخ معاصر جهان یک حزب کمونیستی توده ای مدرن را در مقابل طبقه کارگر جهانی قرار دهد.

ix. کنگره اول مصر است که معیارهای درون حزب باید تماماً سیاسی باشند، کنگره بر باز بودن فضای سیاسی و فرهنگی حزب تاکید دارد و در همان حال خواستار عدم سازش با هر سنت و روشی که حزبیت و دیسپلین حزبی را زیر پا می نهد است.

قطعنامه در باره طبقه کارگر و قدرت سیاسی

بحران عمیق سیاسی و اقتصادی فعلی، اعتراض وسیع اجتماعی علیه جمهوری اسلامی و چشم انداز سرنگونی، فروپاشی و اضمحلال آن، مساله آینده جامعه ایران را در مقابل طبقه کارگر قرار داده است. این فرصت تاریخی است تا طبقه کارگر بتواند در راس جنبش برای آزادی و برابری، برای مدرنیسم، و برای سرنگونی جمهوری اسلامی قرار بگیرد، اعتماد اقشار معترض و آزادخواه جامعه را به خود جلب کند، و پرچمدار یک انقلاب سوسیالیستی و رهائی بخش انسان بشود.

فراخوان اصلی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست به کارگران، به اعضا و فعالین خود و به همه کمونیست ها و رهبران کارگران، تلاش برای رفع هرچه سریعتر موانع عروج طبقه کارگر بعنوان یک نیروی مدعی قدرت و رهبر کل جامعه در مبارزه برای رهائی از شر جمهوری اسلامی و برپا کردن یک زندگی انسانی، آزاد و برابر، و برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی در ایران است.

از آنجا که:

- فلاکت بی سابقه، بیکاری و بیکارسازی های بسیار گسترده، تفرقه بین کارگر شاغل و بیکار، بومی و مهاجر را دامن زده و حفظ و تامین شغل را به مشغله اصلی بسیاری از کارگران تبدیل کرده و آنها را در طرح مطالبات سراسری ناظر بر بهبود اوضاع اقتصادی و یا دخالت و حضور مستقیم و موثر در اوضاع سیاسی محتاط کرده است؛

- اعتراضات کارگری با وجود آنکه یک وجه جنبش اعتراضی عمومی علیه جمهوری اسلامی را تشکیل میدهد،

اما عمدتاً محدود به بخش‌هایی هستند که در معرض بیکارسازی و عدم پرداخت دستمزد ها قرار دارند و مور حمایت فعال کارگران شاغل قرار نگرفته اند، و حتی در همین بخش نیز اعتراضات کارگری خصلتی پراکنده دارند و به مبنایی برای بهبود جدی معیشت این بخش و به طریق اولی زمینه عروج متحد و سیاسی کارگران تبدیل نشده اند؛

با وجود برپائی مجامع عمومی در بسیاری حرکات و استفاده از آن بعنوان ظرف بسیج کارگران، هنوز این مجامع به صورت شکل تثبیت شده خودسازمانیابی توده ای کارگری تثبیت نشده اند و کارگران فاقد تشکل‌های واقعی و ارگانه‌های اعمال اراده مستقیم خود هستند؛

جمهوری اسلامی ضمن خودداری از درگیری رو در رو با اعتراضات کارگران و اتخاذ تاکتیک خسته و فرسوده کردن آنها، در عین حال از یکسو با تمام توان دستگاه امنیتی و جاسوسی خود فعالین و رهبران رادیکال و کمونیست کارگری را دستگیر و زندان و اخراج میکند، و از سوی دیگر از طریق شبکه دولتی شوراها و انجمن‌های اسلامی، خانه کارگر میکوشد تا شعارها و مطالبات و حرکات اعتراضی کارگری را که قابلیت بسیج سراسری طبقه کارگر را دارند، مسخ و مخدوش کند و در چهارچوب قانونی و امید بستن به دولت اسلامی مهار زند؛

و مهمتر، از آنجا که تحت تاثیر عوامل فوق و عدم انسجام سیاسی و سازمانی رهبران عملی و فعالین کارگری حول یک پرچم کمونیستی کارگری، تمایل سیاسی مسلط بر طبقه کارگر در شرایط کنونی، از یکسو نفرت و انزجار از جمهوری اسلامی و روز شماری برای سرنگونی آن و از سوی دیگر حالت انتظار، عدم دخالت فعال در دعواهای سیاسی، عدم شرکت متحد و فعال در جنبش‌های اعتراضی سیاسی روزمره جامعه، است؛

از اینرو:

۱ - کنگره اول حزب کمونیست کارگری - حکمتیست توجه کارگران را بر حساسیت شرایط تاریخی کنونی و لزوم حضور متحد و متشکل طبقه کارگر در صحنه سیاست، طرح مطالبات سراسری برای تغییر وضع معیشتی خود در قبال هر مسئله اجتماعی و بدست گرفتن عملی رهبری جنبش برای رهائی از فلاکت، حکومت مذهبی، اختناق، تبعیض جنسی و برای سرنگونی جمهوری اسلامی جلب می کند.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست معتقد است که یک فرصت تاریخی کمیاب برای طبقه کارگر برای بدست گرفتن قدرت و تحقق شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری در ایران فراهم آمده است. کارگران باید سریعاً نقش خود را در راس جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم اسلامی باز یابند.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست همه کارگران مبارز ایران را به اتحاد در صفوف حزب فرا میخواند. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست پرچمدار وحدت طبقاتی و ضامن حضور مستقل طبقه کارگر ایران در تحولات سیاسی تاریخ ساز جاری است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست بار دیگر بر اهمیت براه اندازی یک جنبش وسیع مجامع عمومی در کارگاهها و واحد های تولیدی و اقتصادی تاکید میکند. در غیاب شوراها قوام گرفته کارگری، در غیاب هر نوع سازمان توده ای قدرتمند و ادامه کار کارگری، مجمع عمومی یعنی تجمع هدفمند و آگاهانه کارگران برای تصمیم گیری جمعی و تامین رهبری حرکات اعتراضی، کلید پیشروی جنبش توده ای و مطالباتی و اعتراضی کارگران است. مجمع عمومی ادامه کار ترین و موثر ترین شیوه سازماندهی حرکات توده ای در شرایط اختناق است.

حزب همه فعالین کمونیست در طبقه کارگر را به پیگیری اولویت های زیر فرا میخواند:

* مبارزه علیه فلاکت، اتحاد کارگری علیه بیکاری

بیکاری رکن اساسی تحمیل فلاکت بر طبقه کارگر است. بیکاری تنها مسئله کارگران بیکار نیست، خطری است که هر کارگر شاغل را نیز تهدید میکند و شمشیری آویخته ای بر سر مقدرات هر خانواده کارگری است. سازمان دادن اتحاد کارگری علیه بیکاری شرط اساسی مهار کردن این اهرم قدرت سرمایه داران بر مقدرات کل طبقه کارگر است که حول خواست سرراست

بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد بالاتر از ۱۶ سال میتواند سازمان یابد. طرح شعارهایی نظیر افزایش واقعی و سراسری دستمزد ها و بیمه بیکاری مکفی بویژه از سوی بخش های شاغل و موثر طبقه کارگر، متحد کردن صفوف کارگران شاغل و بیکار، بومی و مهاجر در مبارزه سراسری برای بهبود اوضاع معیشتی، حمایت فعال از اعتراضات کارگران در معرض بیکارسازی و برای گرفتن

دستمزدهای معوقه، همچنین دفاع بی قید و شرط از حقوق کامل شهروندی برای همه مهاجرین از اجزا مهم این فراخوان است.

* برپائی جنبش مجامع عمومی منظم کردن تشکیل مجمع عمومی، روتین کردن تصمیم گیری کارگران در مجمع عمومی، انتخاب نماینده و گزارش دهی نمایندگان در مجمع بعنوان ارگانه‌های اعمال مستقیم اراده کارگران یک امر حیاتی است.

همچنین و همزمان، لازم است تا فعالین جنبش مجامع عمومی، بویژه و نمایندگان منتخب مجمع عمومی هر کارخانه با فعالین و نمایندگان مجامع عمومی کارخانه های منطقه خود یا هم رشته خود تماس حاصل کنند و زمینه های اتحاد های وسیع منطقه ای و رشته ای کارگران را جهت سازمان دادن حرکات وسیع منطقه ای و رشته ای را فراهم آورند.

* مبارزه برای انحلال شوراها ی اسلامی

کوتاه کردن دست این ارگانه‌های رژیم از دخالت در اعتراضات کارگری، مقابله با هرگونه ادعای شوراها ی اسلامی و خانه کارگر در نمایندگی کارگران، چه در سطح جامعه و چه در سطح بین المللی، تحریم "انتخابات" و مقابله با تشکیل این ارگان ها، طرح فعال شعار انحلال شوراها و انجمن های اسلامی بعنوان نهاد های دست ساز و جاسوس جمهوری اسلامی و تلاش عملی برای بیرون راندن آنها از محیط کار.

* دخالت مستقیم در جدالهای سیاسی

در جامعه سرمایه داری مبارزه طبقه کارگر برای تحقق مطالبات اقتصادی فی نفسه کشمکش اقتصادی است. اما در اوضاع کنونی ایران خصلت سیاسی مبارزه کارگری به مراتب عیان تر و برجسته تر است. هر اعتراض کارگری، ولو حول مطالبات اقتصادی و رفاهی کارگری، فوراً به مساله ثبات و بقا، و عدم بقا، رژیم اسلامی گره میخورد. اما به این نباید بسنده کرد. در اوضاع کنونی لازم است کارگران ایران آگاهانه وارد جدال سیاسی جاری در جامعه شوند. شعار ها و مطالبات سیاسی نظیر آزادی زندانیان سیاسی، آزادی اعتصاب، و تشکل، آزادی بیان و مطبوعات، برابری زن و مرد، لغو حجاب، جدایی مذهب از دولت باید بر پرچم اعتراضات کارگری نقش بندد. جدالهای سیاسی در جامعه، جنبش های اعتراضی زنان و

* گسترش تشکیلات حزبی در محیط کار و زندگی

لازمه پیشبرد و هدایت منسجم تمام فعالیت های فوق وجود سازمان منضبط و سراسری بهترین و فعالترین رهبران عملی کارگری و کمونیست ها است. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست تمامی کارگران آگاه و مبارز را به عضویت در صفوف خود و به تشکیل واحد های حزبی و عضو گیری وسیع در

محیط کار و زندگی و به برقراری و حفظ رابطه سیاسی و تشکیلاتی با رهبری حزب فرا میخواند. این حزبی است که مصمم است تا در پیشاپیش صفوف طبقه کارگر "آزادی، برابری، حکومت کارگری" را به پرچم مبارزه توده های میلیونی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و بنای جامعه نوین تبدیل کند.

از صفحه ۳۰ در دنیای واقعی به وزنه قدرتی در جامعه تبدیل کند. بدون شکل گرفتن چنین کمونیسمی در دنیای واقعی، هر ادعایی در مورد خود کرده باشیم، کمونیسم دوباره به همان سنت فرقه ای و حاشیه ای برگشته است. کمونیسم یعنی انقلاب مداوم، باید مدام پیشرفت کرد، نمیشود در جایی جا خوش کرد و ماند و هنوز از کمونیسم صحبت. کمونیسم باید قدرت شود و جلو برود، تا وقتی بعنوان کمونیسم در جامعه مستقر میشود. با نگاهی به شرایط فعلی جامعه ایران میتوان براحتی پی برد که همه تناقضات و بحران جمهوری اسلامی به جای خود مانده است، مردم مثل همیشه بیزار و متنفر از جمهوری اسلامی اند. شکست افق ناسیونالیسم پرو غرب بر مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی میتواند به نفع پیشبرد مبارزه رادیکال و متکی به خود مردم تمام شود. باید پذیرفت که این جنبش تلاش میکند تا در سطح وسیعی یاس ناشی از شکست خود را به مردم تسری دهد. با همه اینها، این وضعیت میتواند فرصت مناسبی به کمونیسم ما بدهد که نفوذ خود را در میان طبقه کارگر و در میان مردم و جامعه گسترش دهد. این شرایط امکانی برای مردم و جامعه فراهم آورده است که مردم حزب حکمتیست را انتخاب کنند. و مردم باید انتخاب کنند. راه دیگری موجود نیست وگرنه این وضعیت، این فقر و فلاکت و این کشتن و زدن و گرفتن و بستن همچنان ادامه خواهد یافت. حزب حکمتیست نیز باید بجنبد. چون فرصتها میتوانند به آسانی از دست روند. اگر ما کاری نکنیم، نیروها و جریانانات بورژوازی یک بار دیگر چه از درون جمهوری اسلامی و چه ناسیونالیسم پرو غرب، چه ترکیبی از هر دو، چه قوم پرستان رنگارنگ، مردم معترض به جمهوری اسلامی را بازیچه دست سیاستهای ارتجاعی خود خواهند کرد و یک بار دیگر نیروهای بورژوازی سرنوشت سیاسی جامعه را رقم خواهند زد.

حزب کمونیست کارگری، پوپولیسم وارونه

حسین مرادیگی (حمه سور)

مقدمه

انشعاب در حزب کمونیست کارگری ایران رویداد بدون مقدمه ای و یا ناشی از تغییر عقیده کسی از چیزی نبود. این انشعاب از طرفی ریشه در تقابل سنت های تاریخی موجود درون این حزب داشت که با مرگ منصور حکمت تشدید شد، و از طرف دیگر تحولاتی که بعد از شکست دوم خرداد در صحنه سیاسی ایران روی داد و به این تقابل شدت بخشید. تحولاتی که در آن افق ناسیونالیسم پرو غرب بر حرکت مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی دست بالا پیدا کرد، نهایتاً حزب کمونیست کارگری ایران را با خود برد و رهبری آن دست یکی از فرقه ای ترین و سکت ترین چپ تاریخ امروز ایران افتاد. انگار این بیست و چند سال گذشته کاری انجام نگرفته بود، انگار یک تن ادبیات کمونیستی از منصور حکمت و صفی از کادرهای این خط در این حزب باقی نمانده بود، با جدائی ما رهبری جدید آن به سرعتی باورنکردنی به سنت مرده دوره انقلاب ۵۷ اما در شکلی وارونه، بازگشت. قرار بود کیلومترها را صفر کنند و کل حزب را با خود به این موقعیت ببرند. ما در تقابل با این موج برگشت که زیر فشار جنبش ناسیونالیسم پرو غرب انجام میگرفت، بقول کورش مدرسی قایقی به آب انداختیم که هر کس را که نمیخواست در آن غرق شود نجات دهد. اکنون سه سال از تشکیل حزب حکمتیست میگذرد، کارهای زیادی در این مدت انجام گرفته است. واضح است فعالیت محدود کنونی ما نمیتواند جواب کمونیسم به تحولات دنیای امروز باشد. طبقه کارگر و حزب کمونیستی اش جز با ایجاد یک کمونیسم قدرتمند، نمیتواند راهی برای آزادی خود و آزادی بشر از مصائب بردگی مزدی در شرایط امروز باز کند. باید کمونیسم قدرتمندی بسازیم که روی جامعه، روی مردم و روی زندگی کارگری که با ما هم دوره است، تاثیر محسوسی داشته باشد. این فراخوانی نیست محدود به ما، به رهبران و فعالین کارگری و همه کمونیستهای است که امر کمونیسم را امر خود میدانند. کار ساده ای نیست، کار

سختی است، اما جز این راهی نیست. کمونیسم را باید روی دو پایه خود نشانند. منصور حکمت در سمینار دوم مباحث کمونیسم کارگری برای تفکیک کمونیسم طبقه کارگر از کمونیسم بورژوازی و دیگر اقشار غیر کارگر، از زبان انگلس و مارکس به دو پایه اشاره میکند، یکی اینکه کمونیسم دکتترین رهائی طبقه کارگر است، نه اینکه ببرد هزار و یک کار دیگر غیر کارگری بخورد جز ببرد رهائی طبقه کارگر، و دیگر اینکه طبقه کارگر به علت مکانش در تولید و مناسبات کاپیتالیستی اگر بخواهد آزاد شود، باید بقیه افراد جامعه را نیز همراه خود آزاد کند. به این معنی کمونیسم دکتترین رهائی بشر است. منصور حکمت اضافه میکند که تمام چپ و سوسیالیسم طبقات دیگر یک یا هر دوی این پایه را حذف و نادیده گرفته اند.

نسل جدید از تاریخ تقابل این کمونیسم با سنت های غیر کمونیستی و غیر کارگری و ناسیونالیستی در طی سه دهه گذشته شاید کمتر اطلاع دارد و یا اصلاً بی اطلاع است. واضح است کوهی از ادبیات در این مورد در سایت منصور حکمت هست، با این وجود لازم است همزمان گوشه هایی از این تاریخ و این تحول را نیز به این نسل انتقال داد.

هدف این نوشته هم در همین راستاست. تلاش میکنیم در نشریه کمونیست گوشه هایی از این تاریخ را که قرار بود شفاهی تهیه شود، کتبا در اختیار این نسل قرار دهیم تا به نوبه خود در پرورده کردن هرچه وسیعتر نسل جدیدی از کمونیستهای کمونیسم طبقه کارگر، کمک کند. یکی از این موارد بدست دادن تصویری است واقعی از تاریخ تقابل سنتهای درون حزب کمونیست کارگری و همچنین از سنت فکری و سیاسی رهبری جدید حزب کمونیست کارگری. در این نوشته با هم آن را مرور میکنیم.

حزب کمونیست کارگری

حزب کمونیست کارگری از نظر فکری و سیاسی چپ ناسیونالیسم پرو غرب ایران را نمایندگی میکند. بقیه چپ ایران هم، علیرغم حفظ جلوه هایی از شرق زدگی سابق خود، نوعی فرمیسم بورژوازی، همان سوسیالیسم یا کمونیسم

بورژوازی را نمایندگی میکنند. بستر عمومی همه آنها در این دوره مشترک است. اپوزیسیون راست در این دوره از جنبش ملی - اسلامی به ناسیونالیسم پرو غرب انتقال یافته است. تفاوت این حزب با این چپ در این است که رهبری جدید این حزب سابقه ای متفاوت و تاریخ متفاوتی را از این چپ طی کرده است. این سنت، محصول پولاریزه شدن چپ پوپولیستی انقلاب ۵۷، قرار گرفتن در حزب کمونیست ایران و بعدها در حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت است. اکنون به قامت فرقه ای ترین و سکت ترین چپ موجود ایران بازگشته است تا بخيال خود پدیده مرده و مضمحل شده سابق را در شکل وارونه اش زنده کند و با آن طبقه کارگر را به نام سرنگونی یعنی سوسیالیسم، به پیاده نظام بورژوازی در این دوره از تحولات سیاسی در ایران تبدیل کند. طنز تلخ این است که این کار را به نام کمونیسم کارگری و زیر نام منصور حکمت انجام میدهند.

کورش مدرسی به تفصیل در این مورد در نوشته خود تحت عنوان "حزب کمونیست کارگری، تناقضات درونی" بحث کرده است که در نشریه کمونیست شماره ۱۵۲ نیز چاپ شده است. واضح است من قصد تکرار آن نیست، بلکه آن را در همین راستا و از زاویه دیگری مورد بحث قرار میدهم و در آخر به اختصار به تفاوتهای کمونیسم ما با دیگر رگه های سوسیالیسم های غیر کارگری نیز اشاره میکنم. اما قبل از آن و برای تفهیم هرچه بیشتر بحث، لازم می بینم سه موضوع را مختصراً توضیح دهم: اول "مارکسیسم انقلابی"، دوم کمونیسم کارگری و سوم گرایش که در مجادلات فکری و سیاسی درون حزب کمونیست ایران، سائتر نام گرفت.

"مارکسیسم انقلابی"

"مارکسیسم انقلابی" جنبش ضد پوپولیستی ضد رویزیونیستی ای بود که زیر پرچم آن حزب کمونیست ایران در سال ۶۲ رسماً تشکیل شد. "مارکسیسم انقلابی" در آن دوره پرچم چرخش سوسیالیسم ردایکال است تحت فشار سوسیالیسم کارگری، اما به موازات آن سوسیالیسم کارگری نیز در جامعه ادامه حیات میدهد. با تشکیل حزب کمونیست ایران و پایان عمر پوپولیسم، دیگر موردی برای ادامه حیات مارکسیسم انقلابی نماند. زیرا آنچه که مارکسیسم انقلابی فلسفه وجودیش را با آن تعریف کرده بود، خود پایان یافته بود.

منصور حکمت پایان عمر مارکسیسم انقلابی را حتی به قبل از مقطع کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست گره میزند که در آن بحث پراتیک کمونیستی بطور جدی مطرح میشود. بحثهایی که بعداً منصور حکمت مطرح میکنند، از قبیل آژیتاتور و آژیتاسیون علنی، تلفیق کار علنی و مخفی، عضویت کارگری و سیاست سازماندهی طبقه کارگر دیگر در این سنت و در این جنبش نیست، طلایه های جنبش کمونیسم کارگری است که منصور حکمت بحث آن را از کنگره دوم حزب کمونیست ایران مطرح میکند. مارکسیسم انقلابی جنبشی بود محدود به یک مبارزه ضد پوپولیستی و ضد رویزیونیستی، که پیشتر گفتم با پایان یافتن پوپولیسم، عمر این جنبش نیز بسر رسید. کسانی هم که در این سنت ماندند دیگر نه حرفی برای گفتن و نه پراتیکی در دستور داشتند و اگر هم دهن باز میکردند، کلماتشان پژواک حریف طلبی ضد پوپولیستی سابق بود روی نعش حریفی که مدتها بود زمین خورده بود. "مارکسیسم انقلابی" در دوره مبارزه ضد پوپولیستی، ضد مارکسیسم بدرست تاکید میکرد. در حالیکه این کافی نبود. جنبه مهم تر، تفاوت در تفسیر مارکسیسم بود. "مارکسیسم انقلابی" بدرست بر اصالت مارکسیسم تکیه میکرد، اما کمونیسم کارگری بقول منصور حکمت یک پا عقب می گذاشت و می پرسید، چرا اصالت مارکسیسم برقرار نیست؟ چرا اصولاً این جنبشهای اجتماعی موجود مارکسیستی نیستند؟ این تعبیر از رویزیونیسم، شکاف اجتماعی عمیقی بین کمونیسم کارگری و مارکسیسم انقلابی ایجاد میشود. منصور حکمت در مورد "مارکسیسم انقلابی" در تفاوتهای ما میگوید: "واضح است که این جریان انتقادی به ارتدوکسی مارکسیسم در برابر خلق گرایی متکی بود. اما بعنوان یک حرکت اجتماعی این جریان بهرحال سیمای معینی از خود بدست میداد. اینکه ما، بعنوان فعالین و یا سردمداران این جریان، از مارکسیسم چه میفهمیدیم یک بحث است و اینکه حرکت مارکسیسم انقلابی بعنوان یک حرکت تعریف شده و عینی چه استنباطی از مارکسیسم بدست میداد بحث دیگری است. این دومی به مراتب مهم تر است. در همه جنبشها همینطور است. آن بخشی از تفکر و آگاهی رهبران و

فعالین یک جریان به مشخصه فکری و عینی یک جنبش بطور کلی تبدیل میشود که با نیازها و مشخصات مادی و اجتماعی آن حرکت تناسب دارد. یک جنبش بهر حال مشغله اجتماعی معینی پیدا میکند که تصویری از تمام افق فعالین و متفکرین و رهبران آن نیست. جریان مارکسیسم انقلابی پرچم رادیکالیزاسیون چپ روشنفکری ایران زیر فشار سوسیالیسم کارگری و عظمت معنوی مارکسیسم بود که تازه داشت بطور دست اول و یا با روایاتی اصولی تر در چپ ایران مطرح میشد. بهر حال مارکسیسم انقلابی بعنوان یک جریان تا آن اندازه به ارتدوکسی رجعت میکرد که به کار یک چپ غیر کارگری فعال در یک انقلاب معین میخورد. خیلی از فعالین این جریان شاید در ذهن خود افقی فراتر یا محدودتر از این داشتند.

صرف نظر از جنبه تاریخی مساله، سوالی که احتمالاً برای خواننده مطرح شود این است، چرا این توضیحات لازم است؟ برای اینکه کل بدنه حزب کمونیست کارگری، کمونیسم کارگری را درک نکرد و کمونیسم کارگری را چیزی در ادامه همین "مارکسیسم انقلابی میدانست". برای اینکه این ما را به درک عمیق تری از تقابل این دوره ما با سنت فرقه ای رهبری جدید حزب کمونیست کارگری میرساند. مفسر و نماینده این خط در حزب کمونیست کارگری هم حمید تقوایی بود. این سنت، حرف و عملش، اهداف و آرمانهایش به چهارچوب این جنبش یعنی جنبش ضد پوپولیستی چپ رادیکال غیر کارگری آن دوره محدود ماند، جنبشی که با تشکیل حزب کمونیست ایران عملاً عمر آن نیز به پایان رسیده بود. این سنت در این دوره و با شروع و گسترش مجدد مبارزه ضد رژیم، فیلش یاد هندوستان کرد. در دو دوره "قدرت نمایی" کرد و با جدائی ما به سرعت به فرقه ای ترین و سکت ترین جریان چپ فعلی در ایران بازگشت. قایم شدن پشت سنت مارکسیسم انقلابی و یا "روتزش" کردن از اینکه دارند این سنت را در سنت چپ رادیکال غیر کارگری جا میدهند، تلاشی است برای لاپوشانی سنت فرقه ای و سکتی ای که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری به آن بازگشته است.

کمونیسم کارگری

اگر حزب کمونیست ایران محصول انقلاب ۵۷ و مبارزه ضد

پوپولیستی آن دوره بود، حزب کمونیست کارگری ایران برعکس، محصول شکست و پایان انقلاب ایران و تحولات جهانی ای بود که در راه بود. بقول منصور حکمت بحث بر سر شکل دادن به انقلاب دیگری بود، انقلاب مختص طبقه کارگر، انقلاب کارگری. کمونیسم کارگری جوابی بود به این اوضاع. از نظر تاریخی بحث کمونیسم کارگری توسط منصور از کنگره دوم حزب کمونیست ایران شروع میشود. منصور حکمت این را در همان مقدمه مصاحبه خود با نشریه کمونیست شماره های ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ آن دوره چه در مورد اصلاح در برنامه حزب کمونیست ایران که از دستور کار این کنگره حذف شد و چه در ادامه این مصاحبه در مورد بند مربوط به رویزیونیسم بوضوح بیان میکند. برخلاف ادعاهایی که میشد، کمونیسم کارگری ادامه "منطقی" مبارزه ضد پوپولیستی و مارکسیسم انقلابی نبود. جوابی نبود به اختلافات درون کومه له و حزب کمونیست ایران. منصور حکمت هم در سمینار اول و هم در سمینار دوم کمونیسم کارگری میگوید: "بحث بی قدرتی کمونیسم نقطه شروع و طرح کمونیسم کارگری بود. اینکه چرا ناسیونالیستها میتوانند، چرا اسلامی ها در ظرفیت کثیفشان میتوانند، چرا ما نمی توانیم؟ میگوئیم جنبش اکثریتیم اما چرا این جنبش اکثریت عظیم به حاشیه رانده شده است؟ چرا پراتیک ما تغییری در زندگی کارگری که با ما زندگی میکند بوجود نمیآورد؟ چرا کمونیسم بین المللی منشاء اثر نیست؟" و سوالات دیگری در همین مایه. و از اینجا منصور حکمت شروع به توضیح کمونیسم کارگری در ابعاد طبقاتی، فلسفی، اقتصادی، تاریخی، تئوریک، فکری، سیاسی، حزبی و تفکیک آن از سایر کمونیسمهای موجود میکند که فعلاً مورد نظر این نوشته نیست. در این مورد لازم است این را توضیح بدهم که این سوالات و این مسائل در ابتدای قرن بیست و یکم هنوز روی میز ماست. جلو چشم ما زنان و دختران را سر می برند و آتش میزنند و ما نمی توانیم جان کسی را نجات دهیم. میزنند و میکشند و اعدام میکنند ما نمی توانیم جلو آن را بگیریم. حقوق عقب مانده کارگر را نمیدهند و در ابعاد هزاران نفره کارگران را اخراج میکنند ما نمی توانیم کاری بکنیم؟ کمونیسم طبقه کارگر باید جوابی باشد به این سوالات و اوضاع و احوال جهانی که حتی در چند سال اخیر

بشدت تغییر کرده است. در دوره ای که سرمایه داری به کمک جهل و خرافه و میدیا و مسلح کردن سیاست در ابعادی وسیع، عقب نشینی بزرگی را به طبقه کارگر و کل بشریت متمدن تحمیل کرده است. چگونه این کمونیست را ما در ایران قدرتمند میکنیم؟ چه دورنمایی در مقابل حزب حکمتیست قرار گرفته است؟ حزب حکمتیست چه جایگاه اجتماعی میروود پیدا کند؟ و چگونه ساختار و بافت و روش فعالیت و کاراکتر اجتماعی و وظایف خود را با معضلات و مسائل این دوره هماهنگ میکند، جواب عملی به این ها میتواند آینده و پیشرویهای این حزب و این کمونیسم را تضمین کند.

سانتر یا خط مرکز

سابقه این سانتر یا خط مرکز به دوره حزب کمونیست ایران برمیگردد. حزب کمونیست ایران مرکز تلاقی گرایشهای مختلف اجتماعی بود که با انقلاب ۵۷ و بدنال رادیکالیزه شدن چپ غیر کارگری زیر فشار سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست ایران گرد آمدند. یکی از این گرایشها ناسیونالیسم کرد درون کومه له بود که با کومه له آن دوره وارد حزب کمونیست ایران شد. این ناسیونالیسم تا مدتها پرچمی نداشت، اما پرچم آن سرانجام در سال ۲۰۰۰ توسط عبدالله مهندی و عمر ایلخانی زاده بلند شد و بر روی آن با عجله سازمان زحمتکشان سرهم بندی شد. آینده این ناسیونالیسم با شروع اختلافات راست و چپ درون کومه له آن دوره و حزب کمونیست ایران توسط منصور حکمت پیش بینی شد. می بینیم که این پروژه اخیراً شکست خورد. بخشی دیگری که همراه این جریان حزب کمونیست ایران را در دست گرفتند در واقع بقایای چپ رادیکال، دمکراتهای انقلابی کردستان، بودند که دوست داشتند و هنوز هم دوست دارند از بیرون به آنان کمونیست بگویند. یک گرایش کوچک و در اقلیت نیز کمونیسم کارگری بود که منصور حکمت پرچمدار آن بود. کل بدنه این حزب را گرایش خط مرکز متشکل از جریان مارکسیسم انقلابی و چپ سنتی تشکیل میداد. خط مرکز به این معنی نبود که گویا در وسط دعوای چپ و راست درون کومه له آن دوره و حزب کمونیست ایران ایستاده بود. این سانتر چپ روشنفکری مارکسیست بود که مضمحل شده بود. به این دلیل ساده که افشار غیر کارگر و نیروی روشنفکرانی که سالها بود پایه

اجتماعی این جنبش را میساختند با تحولات بعد از فروپاشی اردوگاه شرق سرعت با گذشته خودشان تصفیه حساب میکردند و به ناسیونالیسم و یا لیبرالیسم و یا سوسیال دمکراسی روی میآوردند. این جنبش، جنبش روشنفکران مارکسیست تاریخاً مضمحل شده بود، اما در کربدورهای حزب کمونیست ایران به زندگی خودش ادامه میداد. این خط در جدال بین افق پرولتری و بورژوائی در آن مقطع تاریخی ایستاده بود. بقول منصور حکمت رغبتی به سنگربندی پرولتاریا در مقابل بورژوازی و سنگربندی کمونیسم در مقابل آنتی کمونیسم از خود نشان نمیداد. در دنیای بیرون خود حرفی برای گفتن نداشت، پرایتکی در دستور کار خود نداشت، به تنها پدیده ای که ساخته بود، حزب کمونیست ایران، دست انداخته بود تا دفتر و دستک آن را نگاهدارد، نشریه آن را در بیاورد و حزب داری بکند. اما این قابل دوام نبود. با شروع تحولات بین المللی و فروپاشی اردوگاه شرق، احزاب کمونیستی دایر و پر نفوذ نیز جا گذاشتند و فرار کردند. حتی قبل از آن نیز همچنانکه منصور فرخاوانهای مکرر منصور حکمت نیز ترک نکرد. کمونیسم کارگری را به برداشت خودش تفسیر کرد و به عنوان ادامه مارکسیسم کمونیسم کارگری با یک قطب انقلابی آن را در سنت فکری و سیاسی خود هضم کرد. مشکل معرفتی نبود، ماندن در جنبشی بود که مدتها بود مضمحل شده و دفن شده بود. اکنون دوباره و در قامت فرقه ای ترین و سکتی ترین چپ امروز ایران زنده شده، به خیال خود دارد "قصاص" خود را از خط منصور حکمت میگیرد. منصور حکمت نیز در پایان یک دوره و با توجه به آن شرایط تاریخی که هرکس میگفت کمونیست است میگفتند دیوانه است، یا اگر در کشورهای غربی بخود میگفت کمونیست به او خانه اجاره نمی دادند، میگوید ما فیلتر نگذاشتیم، از عقیده کسی نپرسیدیم، گذاشتیم همه باشند. بعد از تشکیل حزب کمونیست کارگری و بویژه در پایان یک دوره، یک گوشه از جدلهای منصور حکمت در حزب کمونیست کارگری با این جریان بود. ظاهراً کسی آن را بخودش نمیگرفت. تفاوت حزب کمونیست کارگری با بودن منصور حکمت در این جدلها در این بود که منصور حکمت با اتوریته ای که داشت در جواب این سنت فکری در حزب کمونیست کارگری مثلاً در مورد بحثهای پشت قرار در

کسانی که کمونیستند بی آنکه متحول کننده هر محیطی باشند که در آن پای میگذارند، تمام کسانی که اعتماد به نفس و اعتماد به امر خود را در برابر نق نق گرایشات اجتماعی دیگر از دست داده اند، و تمام کسانی که این وضع را میبینند و تکان نمیخورند. این وضعیت خطای این افراد و این حرفها ادعانامه ای علیه شخصیت فردی آنها نیست. جنبش اجتماعی ای که اینها را تا اینجا آورده است به پایان عمر خود رسیده است " نیروی این خط همراه کمونیسم کارگری بدرون حزب کمونیست کارگری ایران پا گذاشت و حزب کمونیست کارگری بستری شد برای جمع شدن کمونیسم کارگری و این جریان که کل بدنه حزب را تشکیل میداد. کمونیسم کارگری اقلیتی بیش نبود. لازم به توضیح است که این جریان با همه اشکالاتی که داشت در آن مقطع تاریخی، با پیوستن خود به حزب کمونیست کارگری نقش مهمی در مقابل تهاجم آنتی کمونیستی آن دوره به مارکس و کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران داشت. اما متأسفانه سنت فکری و سیاسی خود را با فراخوانهای مکرر منصور حکمت نیز ترک نکرد. کمونیسم کارگری را به برداشت خودش تفسیر کرد و به عنوان ادامه مارکسیسم کمونیسم کارگری با یک قطب انقلابی آن را در سنت فکری و سیاسی خود هضم کرد. مشکل معرفتی نبود، ماندن در جنبشی بود که مدتها بود مضمحل شده و دفن شده بود. اکنون دوباره و در قامت فرقه ای ترین و سکتی ترین چپ امروز ایران زنده شده، به خیال خود دارد "قصاص" خود را از خط منصور حکمت میگیرد. منصور حکمت نیز در پایان یک دوره و با توجه به آن شرایط تاریخی که هرکس میگفت کمونیست است میگفتند دیوانه است، یا اگر در کشورهای غربی بخود میگفت کمونیست به او خانه اجاره نمی دادند، میگوید ما فیلتر نگذاشتیم، از عقیده کسی نپرسیدیم، گذاشتیم همه باشند. بعد از تشکیل حزب کمونیست کارگری و بویژه در پایان یک دوره، یک گوشه از جدلهای منصور حکمت در حزب کمونیست کارگری با این جریان بود. ظاهراً کسی آن را بخودش نمیگرفت. تفاوت حزب کمونیست کارگری با بودن منصور حکمت در این جدلها در این بود که منصور حکمت با اتوریته ای که داشت در جواب این سنت فکری در حزب کمونیست کارگری مثلاً در مورد بحثهای پشت قرار در

مورد "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" که حمید تقوایی آورده بود، میتوانست بگوید لازم نیست بگوئیم سوسیالیسم، میتوانست بگوید، ما به اندازه کافی سوسیالیست بوده و هستیم و فعلا قرار مربوط به "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" را نیز تا جواب گرفتن بحثهای پشت آن، چون این مواضع آدمهای معینی هستند و جواب نگرفتند، را هم لازم نیست به تصویب برسانیم. همین قدر کافی بود تا صاحبان این خط خاموش شوند و ظاهرا خود را صاحب آن بحثها نیز نکنند. در غیاب منصور حکمت هر کدام از این جدلها میتوانست اختلاف سیاسی - فکری بین ما و این جریان را سرعت قطبی کند. من هیچ شک ندارم، بدون وجود منصور حکمت اگر ما، کسانی که حزب حکمتیست را تشکیل داده ایم، در پلنوم نهم در میان بحثهایمان در مخالفت با بحثهای حمید تقوایی که پشت این قرار مطرح کرد، همین چند کلمه منصور حکمت را میگفتیم، رهبری این پوپولیسم وارونه، فوراً جنجال راه میانداخت که نگاه کن! اینها نمیگویند "سوسیالیسم فوری"، میگفت، "فراریان سوسیالیسم"، میگفت نگاه کنید! اینها میگویند "نه" به "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" و آنوقت این جریان نه تنها نیروی فعلی خود که کل اکونومیستهای گریزان از سیاست را، کسانی که در آوریل ۹۹ از حزب کمونیست کارگری استعفا دادند را نیز در کنار خود داشت. ما را که در آنوقت احتمالاً گروه کوچکی بودیم با این عناوین از حزب اخراج میکردند. این نه از طینت بد کسی، نه ادعا نامه ای علیه شخصیت فردی کسی که از سنت پوپولیستی عقب مانده تشکیلاتی و از سنت فرقه ای و سکتی در سیاست این خط سرچشمه میگردد. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری بعد از مرگ منصور حکمت، با شروع تحولات سیاسی ایران و بالا گرفتن مبارزه ضد رژیمی بطور جدی به فکر زنده کردن و صیقل دادن این سنت برآمد و خط منصور حکمت را به مصاف طلبید. در این هیچ چیز غیر قانونی نبود، این جریان میتوانست این کار را با یک مبارزه سیاسی آشکار و علنی به پیش ببرد. لیکن چون این سنت به لحاظ روشهای تشکیلاتی متناظر با آن که راه انداختن جار و جنجال و از لحاظ سیاسی روشهای سکتی و فرقه ایست، آن را با همین سنت خود و با جار و جنجال و کودتا و "انقلاب ایدئولوژیک" پیش برد. مدافعین

خط منصور حکمت را راست خواند و با جدایی ما حکمتیست ها از این حزب، پیروزی خود را به نام منصور حکمت بر خط منصور حکمت "جشن" گرفت. حزب کمونیست کارگری با رهبری جدید ادعا میکنم که حزب کمونیست کارگری، چپ ناسیونالیسم پرو میلانسی وارونه ۵۷ ی را نمایندگی میکند. آیا این صرفاً یک ادعا است؟ آیا حاکی از دشمنی خاصی با این حزب است که ظاهراً دم از سوسیالیسم میزند؟ نه هیچکدام از این ها نیست. این واقعیت را سنت و خط فکری و روشهای سیاسی و پراتیکی ای که در دستور کار این حزب قرار دارد، خود فریاد میزند. نقطه کلیدی در این سنت رابطه "حزب و انقلاب" است که پائینتر بطور جداگانه به آن می پردازم. میگویند: انقلاب، منظور آنها از انقلاب هم سرنگونی و سرنگونی نیز بزعیم این حزب مساویست با سوسیالیسم! تأمین سوسیالیسم از طریق سرنگونی، همان سوسیالیسم خرده بورژوایی رزمندگان در انقلاب ۵۷ است که آن را با انقلاب دمکراتیک به طبقه کارگر ایران "مژده" میداد! این بار حزب کمونیست کارگری قرار است آن را در قالب مطالبات جنبشی به نام جنبش سرنگونی برای طبقه کارگر تأمین کند. ته قضیه را که نگاه میکنی می بینی این همان ناسیونالیسم میلانسی است که طبقه کارگر را در توهم به مطالبات یک جنبش عمومی، بدنبال بورژوازی میکشاند. با این تفاوت که این بار جای بورژوازی در اپوزیسیون ایران عوض شده است. جای جنبش ملی - مذهبی را که روزی در اپوزیسیون سلطنت بود، ناسیونالیسم پرو غرب در مقابل جمهوری اسلامی گرفته است. بگذارید این مساله را مقداری بشکافیم. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری با شروع تحولات سیاسی ایران و بالا گرفتن مبارزه ضد رژیمی بطور جدی به فکر زنده کردن و صیقل دادن این سنت برآمد و خط منصور حکمت را به مصاف طلبید. در این هیچ چیز غیر قانونی نبود، این جریان میتوانست این کار را با یک مبارزه سیاسی آشکار و علنی به پیش ببرد. لیکن چون این سنت به لحاظ روشهای تشکیلاتی متناظر با آن که راه انداختن جار و جنجال و از لحاظ سیاسی روشهای سکتی و فرقه ایست، آن را با همین سنت خود و با جار و جنجال و کودتا و "انقلاب ایدئولوژیک" پیش برد. مدافعین

که کل این خواستها از چهارچوب مناسبات بورژوائی تجاوز نمیکند. این خواستها، واضح است و احمدی آن ترجیح میدهد. هرچه باشد مدرن و طرفدار غرب است. او را ترجیح میدهد. این محتوای کل سوسیالیسم بورژوائی این حزب است. اینک حالا یک حزب "کمونیستی" ای هست که چون یک تلویزیون و یک نشریه و یک کمپین در خارج کشور دارد، گویا نیروی عظیم راست اپوزیسیون که غرب و دولت آمریکا را نیز همراه خود دارد و در تحولات مطالبات بازپس گرفته نشوند که بخش احتمال آن هست، این کمونیسم ما نیست. کمونیسم ما یعنی زیر و رو کردن مناسبات سرمایه داری و تجدید ساختمان جامعه بر این اساس. ما به این هدف این حرکت را رهبری میکنیم و نه محدود ماندن به این خواستها طوریکه در فردای بعد از آن بهداف انقلاب کمونیستی برای گرفتن قدرت سیاسی از دست بورژوازی خیز برداریم. تمام تلاش کل این حرکت را با سرنگونی جمهوری اسلامی طی کنیم. اما نباید جای واقعیت را سرایت توهم به طبقه کارگر بگیرد، و نیروی بورژوازی و اقشار و طبقاتی را که نه برای سوسیالیسم و حتی بخش وسیعی از خود طبقه کارگر نیز نه برای سوسیالیسم، بلکه برای خواستههایی که تصور میکنند در چهارچوب مناسبات بورژوائی قابل تحققند، دست کم گرفت و سر طبقه کارگر را برای کلاه گذاشت. کاری که رهبری حزب کمونیست کارگری "افتخار" آن را برعهده گرفته است. حزب کمونیست کارگری از هم اکنون دارد سر طبقه کارگر کلاه میگذارد و این خواستها را به نام سوسیالیسم به او قالب میکند و در نتیجه این طبقه را از هم اکنون در مقابل بورژوازی خلع سلاح میکند و او را به پیاده نظام بورژوازی در این نبرد تبدیل میکند. دارد بزبان بی زبانی به عرض بورژوازی میرساند که سوسیالیسم سوسیالیسم کردن این حزب نه در خدمت رهایی طبقه کارگر، برای اینکه رهائی طبقه کارگر تنها در یک انقلاب کمونیستی ممکن است، بلکه در خدمت روی کار آوردن بورژوازی است که این حزب فکر میکند، سکولار و مدرن و غربی است، شرقی نیست و میتوان در مورد این مطالبات که حداکثر خواستههای این حزب هم میتواند باشد روی او حساب کرد! حزب کمونیست کارگری برخلاف

سوسیالیستی، طبقه کارگر تنهاست و اقشار زحمتکش محدودی را در کنار خود دارد. اما در سرنگونی طبقه کارگر تنها نیست و طبقات دیگری نیز در آن شرکت دارند که نه تنها سوسیالیسم مطالبه آنها نیست بلکه با تمام قوا تلاش میکنند که مهر مطالبات خود را بر این حرکت بزنند و هر چقدر هم که ممکن است مطالبات آن را محدودتر کنند. اگر بدانند برای سوسیالیسم است خیلی ساده در آن شرکت نمیکند. برای اینکه نفعی در سوسیالیسم برای خود نمی بینند. نمیشود گفت چون من بعنوان کمونیست یا حزب کمونیست در آن شرکت دارم بطور اتوماتیک از آن سوسیالیسم در میابم! این گم کردن قطب نما از طبقه کارگر و در واقع جوک کردن حضور یک حزب کمونیستی در این حرکت یا بقول حزب کمونیست کارگری، انقلاب است. در انقلاب ۵۷ گفتیم که طبقه کارگر با صف مستقل خود و قدرتمند هم در این انقلاب شرکت کرد، اما حزب کمونیستی، ستاد رزمنده خود را نداشت به این دلیل شد نیروی ذخیره بقدرت رساندن بورژوازی. منظور این نبود و نیست، یا حداقل من این را اینجوری نمیفهمم، که گویا در صورت داشتن این ستاد رزمنده از سرنگونی حکومت سابق آنها با بودن نیروی یک جنبش ملی - اسلامی قوی و وسیع در آن از آن سوسیالیسم در میامد. منظور این بود که در صورت این ستاد رزمنده میدانست باید چکار کند و میدانست که باید به سرنگونی بعنوان حلقه ای، نقطه جهشی از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و انقلاب کارگری نگاه کند. این ستاد رزمنده نبود در همان قدم اول طبقه کارگر با همه فداکاری که در سقوط حکومت سابق انجام داد، شد ابزار به قدرت رساندن ارتجاعی ترین حکومت بورژوایی در ایران. اکنون نیز با سرنگونی یعنی سوسیالیسم، ظاهراً قرار است همان رویداد دوباره اتفاق بیفتد. در واقع حزب کمونیست کارگری سر کسانی که سوسیالیسم نمی خواهند کلاه نمیگذارد برای اینکه آنها میدانند که سرنگونی برای سوسیالیسم نیست. حداکثر انتظاری که هم مردم عموماً از سرنگونی دارند، عبارتند از آزادیهای سیاسی، رفاه و بیمه های اجتماعی، جدایی دین از دولت، کوتاه کردن دست آخوند و اسلام از دخالت در زندگی مردم و جامعه، برابری زن و مرد و پایان دادن به دستگاه زور و سرکوب و شکنجه و اعدام،

→ و اهداف یک جنبش عمومی میتوان سوسیالیسم را ساخت! این تبدیل کردن طبقه کارگر به نیروی ذخیره بورژوازی است در تحولات سیاسی آینده ایران. جلو دار بورژوازی شده اند تا بورژوازی یک بار دیگر صحنه سیاست در ایران را رقم بزند. اگر حزب کمونیستی ای برای مثال بیاید و بگوید که در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی یک احتمال نیز این است که با سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت برسد و دولت کارگری را تشکیل دهد. این را نه با تهییج خود و یا با شعار دادن صرف و گفتن اینکه فلان جا میگویند "سوسیالیسم به پا خیز" که باید با فاکت و با موجودیت واقعی خود به طبقه کارگر و به جامعه نشان دهد. مهم نیست که چنین حزبی خودش در مورد خودش چه میگوید، مهم این است که جامعه بگوید که این حزب یک حزب کمونیستی بسیار قدرتمندی است در ایران. که چند محله از تهران و محلاتی از شهرهای مهم و پر جمعیت ایران کاملاً با این حزبند. که این حزب هر وقت ابراز قدرت کند جمهوری اسلامی را تو سوراخ میکند. که مردم بگویند این حزب و رهبران این حزب، فلانی و فلانی، فلان فراخوان را دادند و باید چند ده هزار نفر را به میدان آورد و آن را اجرا کرد. بگویند این حزب فلان نیروی نظامی مقتدر را دارد، مردم در کوچه و بازار بگویند میاید و میزند و میگیرد. آری در این صورت و آنهم بعنوان یک احتمال میتوان از چنین احتمالی صحبت کرد. چنین حزب کمونیستی ای حتی با چنین شرایطی آنقدر واقع بین خواهد بود که با در نظر گرفتن اوضاع واحوال بین المللی و وارد شدن دولت آمریکا و غرب در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی به حمایت کامل و بی دریغ از ناسیونالیسم پرو غرب، این احتمال را بدهد که ممکن است قدرت یک کاسه نشود و یک حالت دوفاکتو بوجود بیاید. چنین حزبی این را پیشاپیش به طبقه کارگر و جامعه اعلام میکند و طبقه کارگر را برای تغییرات احتمالی آماده میکند. اما برای حزبی مثل حزب کمونیست کارگری که با خواندن اوارد سوسیالیسم در داخل بدور خود و یک کمپین در خارج واضح است که این ادعا بسیار پا در هوا و چیزی جز تهییج تو خالی برای لاپوشانی کردن واقعیت فعلی یعنی قالب کردن سوسیالیسم بورژوائی به کارگر در قالب سرنگونی جمهوری اسلامی نیست، جز قالب کردن

سکولاریسم و مدرنیسم در قالب سوسیالیسم بورژوائی به طبقه کارگر نیست. یک حزب سیاسی کمونیستی جدی با ارزیابی واقعی از نیروی خود و موقعیت طبقه کارگر در مقابل بورژوازی به جای تهییج الکی میروید یک فکر جدی تری برای خود میکند.

چرا این جنبش ها بوجود می آیند؟ سوال این است که چرا برای مثال پوپولیسم (سوسیالیسم خرده بورژوائی) بعنوان جنبش خرده بورژوائی در ایران شکل میگیرد و در یک دوره به نام کمونیسم حرف میزند؟ چرا رهبری ای در حزب کمونیست کارگری این دوره پیدا میشود و ادعا میکند که سوسیالیسم را به نیروی طبقات دیگر در جنبشی به نام جنبش سرنگونی، انقلاب، "متحقق" میکند؟ یا چرا کمونیسم بورژوائی و رگه های دیگر کمونیسم غیر کارگری شکل میگیرند و به نام طبقه کارگر حرف میزنند؟

میدانیم هیچ جنبشی بدون افق معینی و اصولی خود و بی هدف ایجاد نمیشود. در این مورد هم مارکس در ایدئولوژی آلمانی و در مانیفیست کمونیست و هم منصور حکمت در احزاب سیاسی و مبارزه طبقاتی به تفصیل در این مورد صحبت کرده اند. میتوانیم در این مورد به مقدمه در باره فعالیت حزب در کردستان که در اوت ۱۹۹۰ چاپ شده و یا بحث تفاوت های ما مراجعه کنید. هدف من در اینجا تکرار اینها نیست، بلکه در حدی که هدف این نوشته است به آن می پردازم. برای ما رابطه زیر بنا و روبنا، اقتصاد و سیاست یک به یک نیست. مارکس از زیر بنا به روبنا و از سیاست به اقتصاد نقب نمیزند. مارکس در مقدمه اقتصاد سیاسی میگوید با تغییر زیر بنا واضح است روبنا نیز با آن بتدریج تغییر میکند. میگوید اما باید بین تغییر در زیر بنا و آن اشکال (حقوقی، سیاسی، هنری و غیره) که طبقات از طریق آنها در این روند دخالت میکنند، فرق گذاشت. بقول منصور حکمت اینجوری نیست که با پدیدار شدن شرایط انقلابی و تغییر در زیر بنا مردم با شعار به پیش برای گسترش نیروهای مولده به میدان بیایند. یکی خواهان آزادی تجارت میشود. یکی خواهان جدائی دین از دولت، یکی خواهان اصلاحاتی در جامعه بورژوائی میشود، یکی میخواهد جامعه را از زیر سلطه مذهب در بیاورد و غیره. طبقات از طریق گرایشات، سنت ها و جنبشهای اجتماعی طبقاتی خود و جنبشهای اجتماعی طبقاتی

مبلغ آن نیز جزو نیروهای دوست و "جبهه واحد ضد استبدادی" محسوب میشوند. این چپ روشنفکری، ناسیونالیسم به چپ افتاده بود. صحنه جامعه برای او نه تقابل و تضاد کار و سرمایه که تضاد "حلق و امپریالیسم" بود. جنبشی که این چپ از آن تغذیه میکرد، عمدتاً تمایلات فکری و سیاسی خرده بورژوازی ایران در آن دوره را نمایندگی میکرد. زبان حال خرده بورژوازی شهری ایران بود که زیر فشار سرمایه انحصاری به سمت طبقات فرودست و پرولتاریا سوق داده میشد. این خرده بورژوازی به وضعیت خود معترض بود. به فشار سرمایه انحصاری به سرمایه "بومی" و مالکیت خرد معترض بود. به فشار و تحقیر ساواک معترض بود و این وضعیت را از چشم امپریالیسم و حکومت سابق، یعنی "سگ زنجیری" امپریالیسم میدید. در سطح جهان نیز کمونیسم بعد از شکست انقلاب اکتبر ملی شده بود، غیر از منافع طبقه کارگر هزار و یک منافع غیر کارگری را نمایندگی میکرد. در عین حال ایران به یک کشور کاپیتالیستی تبدیل شده است، جامعه بر محور تضاد کار و سرمایه می چرخد. طبقه کارگر قدرتمندی در ایران شکل گرفته است. میدانند که این طبقه برای کسب قدرت سیاسی و زیر سوال بردن کلیت نظام بورژوائی ملی و "کشاندن طبقه کارگر کت بسته به "بهشت موعود" این بورژوازی است. که گویا با بودن آن نه تمرکز سرمایه ای ایجاد میشود، نه انحصاری و نه به نحوی او را نیروی ذخیره بورژوازی در اپوزیسیون بکنند. در دوره پیش از انقلاب ۵۷ برای این کار و برای اینکه این طبقه را از دست بردن به قدرت دور نگهدارند و نیروی او را در راه اهداف بورژوازی در دست بدست شدن قدرت به کار برند، می بایستی او را دنبال ایده آلهای پوچ و اتوپیه های عهد عتیق و مرده پوپولیسم، همان سوسیالیسم خرده بورژوائی بکشاند. میبایستی او را تحت این عنوان که بورژوازی هست بدست، دنبال بورژوازی ای که "خوب" است بکشانند. می بایستی او را دنبال درد "وابستگی" و دیدن همه بدبختیهای جامعه از سر "وابستگی" بکشانند. میخواهند کارگر ببرند و بدوزند و سرنوشت سیاسی جامعه را رقم بزنند. این سوسیالیسم، سوسیالیسم خرده بورژوائی، میخواست با سوسیالیسم خود "بورژوازی ملی" را سرکار بیاورد و امر سوسیالیسم خود را این و ایجاد نمیکند. می بایستی در گوشش بکنند که کالا و جنس بنجل

تولید میشود. در گوشش بکنند که استبداد مانع رشد سرمایه داری ملی است! و خلاصه بسیار موارد دیگر که خیلی ها با آن آشنا بوده و با مراجعه به آثار منصور حکمت در آن دوره آشناتر خواهند شد. این چپ کمونیسم را بعنوان جنبش طبقه کارگر نه قبول داشت و نه برسمیت می شناخت. میخواست با شاخکهای حسی خود مجدداً سوسیالیسم علمی را از "توده ها" به توده ها دوباره کشف کند. هیچکدام از اینها هم از طینت بد کسی در نمی آمد. خیلی از اینها ها هم آدمهای فداکار و بعضاً فدائی بودند برای جنبش خودشان. برخلاف تصور عمومی در آن دوره از رویزیونیسم پوپولیستی، کسی از چیزی عدول نکرده بود، کسی از چیزی تغییر عقیده نداده بود، این جنبش، جنبش سر و ته دار و البته مرده و عهد عتیقی بود که به هدف تبدیل کردن طبقه کارگر به پیاده نظام بورژوائی راه افتاده بود و محتوای فکری و سیاسی خرده بورژوازی ایران را منعکس میکرد. وقتی ته قضیه را نگاه میکنید می بینید که تمام این غرولند و این همه آه و ناله و شکوه از دست "عقب ماندگی" و از دست "وابستگی" و غیره در خدمت "توجیه" یک نوع بورژوازی، "بورژوازی ملی" و کشاندن طبقه کارگر کت بسته به "بهشت موعود" این بورژوازی است. که گویا با بودن آن نه تمرکز سرمایه ای ایجاد میشود، نه انحصاری و نه به نحوی او را نیروی ذخیره بورژوازی در اپوزیسیون بکنند. در دوره پیش از انقلاب ۵۷ برای این کار و برای اینکه این طبقه را از دست بردن به قدرت دور نگهدارند و نیروی او را در راه اهداف بورژوازی در دست بدست شدن قدرت به کار برند، می بایستی او را دنبال ایده آلهای پوچ و اتوپیه های عهد عتیق و مرده پوپولیسم، همان سوسیالیسم خرده بورژوائی بکشاند. میبایستی او را تحت این عنوان که بورژوازی هست بدست، دنبال بورژوازی ای که "خوب" است بکشانند. می بایستی او را دنبال درد "وابستگی" و دیدن همه بدبختیهای جامعه از سر "وابستگی" بکشانند. میخواهند کارگر ببرند و بدوزند و سرنوشت سیاسی جامعه را رقم بزنند. این سوسیالیسم، سوسیالیسم خرده بورژوائی، میخواست با سوسیالیسم خود "بورژوازی ملی" را سرکار بیاورد و امر سوسیالیسم خود را این و ایجاد نمیکند. می بایستی در گوشش بکنند که کالا و جنس بنجل

→ اگر هم میگفتی در هیچ جای کمونیسم مارکس راجع به این چیزی نوشته نشده است. "اقتصاد خود کفا" چه ربطی به رهائی طبقه کارگر از سرمایه داری دارد؟ سرش نمیرفت و میگفت من سوسیالیسم را برای این میخواهم. هنوز وقت آن دیگری نرسیده است.

چپ پوپولیستی ای که منعکس کننده و نماینده توهمات این خرده بورژوازی بود با این توهمات پا به انقلاب ۵۷ گذاشت. قدرت انقلاب و حضور قدرتمند طبقه کارگر در آن در ایران کاپیتالیستی بحدی بود که کل این توهمات را یک شبه دود کرد و به هوا برد. بخشهایی از این چپ هرکدام در دفاتر و ستادهای ضد انقلاب بورژوائی بقدرت رسیده، خزیدند. خمینی و جریان اسلامی با "استکبار" و "شیطان بزرگ" در همان اوایل دل اکثریت و فدائی را ربودند. و بعدها با ملی کردن مراکز و بنگاههای سرمایه خصوصی و سپس در دست گرفتن کل اقتصاد و تجارت خارجی در دست دولت، بخش اعظم این چپ را در بحران فرو برده و بی آلترناتیو کردند.

پوپولیسم وارونه حزب کمونیست کارگری

پوپولیسم وارونه حزب کمونیست کارگری نیز از همین سنت است، همانطور که پیشتر گفتم با این تفاوت که پایه این ناسیونالیسم در اپوزیسیون ایران از ملی - مذهبی به ناسیونالیسم پرو غرب شیفت شده است. ناسیونالیسم پرو غرب محدود به سلطنت طلبان نیست که این حزب دوست دارد آن را به سلطنت طلبان محدود کند، کل اپوزیسیون راست در این دوره در ناسیونالیسم پرو غرب و بخشا ناسیونالیسم قومی قرار گرفته اند. نه تنها اینها که کل چپ موجود، از حزب کمونیست کارگری سکولار گرفته تا دیگر رگه های رفرمیسم یورژوایی، علیرغم حفظ جلوه هایی از شرق زدگی خود، به این جنبش تعلق دارند و فردا در برابر کمونیسم طبقه کارگر علنا از این جنبش دفاع خواهند کرد.

پیشتر گفتم "حزب و انقلاب" کلید این پوپولیسم وارونه و در واقع کلید اختلافات درون حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت نیز بود. میدانیم رابطه حزب کمونیستی و انقلاب از پایه تعیین شده است. هم برای مارکس و هم برای منصور حکمت و هم برای ما. یک حزب کمونیستی، انقلابیگری و فلسفه وجودی خود را تنها از یک

انقلاب، نه از انقلاب عل العموم، از انقلاب سوسیالیستی میگیرد و برای تحقق آن مبارزه طبقه کارگر را در عرصه های مختلفی سازمان داده و هدایت میکند. حمید تقوایی این رابطه را در سیستم پوپولیستی خودش مجدداً باز تعریف میکند. درست مطابق سنت فکری چپ سنتی از انقلاب، مجدد از انقلاب شروع میکند میرسد به اوضاع سیاسی و احزاب و سرانجام تاکتیکها. همان سیکلی که چپ پوپولیستی طی میکرد. "تز" حزب و انقلاب" را از هر سرگیری کاملاً پوپولیستی است. یکی از استدلال ها این است که کمونیستها با انقلاب پیروز میشوند؟ در سه دقیقه میتوان نشان داد که بورژوازی هم اگر لازم به بیند مردم را جمع میکند و به میدان میآورد بقول منصور حکمت حتی در همین مبارزه برای سرنگونی هم ما باید مواظب باشیم که نیروهای بورژوا اسلحه بیشتری جمع نکنند. چرا حتماً با انقلاب؟ چرا کمونیستها با انتخابات نمیتوانند پیروز شوند؟ یا اگر توانستیم با کودتا یک اقلیت ارتجاعی را از قدرت بزیر بکشیم چرا نباید این کار را بکنیم؟ چون این در "تز" حزب و انقلاب" حمید تقوایی نیامده است؟ اگر انقلاب نشد چی؟ انقلاب که دست ما نیست، ممکن است هرازگاهی بگیرد بقول منصور حکمت مثل کومتی است ممکن است بزمین بخورد یا نخورد. در اینصورت کمونیستها بی وظیفه میمانند؟ چون بدون انقلاب نمیتوانند کاره ای بشوند و انقلابی هم در کار نیست، لابد به زعم این تز میروند خواب زمستانی تا بعد از چندین دهه ناگهان یکی بگوید، انقلاب در میزند! و حضرات را در غار "کف" بیدار کند! معلوم نیست در این فاصله چند نفر عمرشان به سر رسیده، یا پیر شده و بازنشسته شده اند. شاید هم یک عده محفل را همچنان گرم نگاهداشته و نشریه هم منتشر میشود! اگر جمهوری اسلامی با انقلاب سرنگون شد و برای دوره ای طولانی سناریوی سیاه شد و کمونیستها هیچ نیروی قابل ملاحظه ای نشدند چی؟ از خود نمی پرسند انقلاب هم شد و چرا به قدرت نرسیدند؟ سراغ این "تز" را از هر کجای آن بگیری بیانگر درک عمیقاً پوپولیستی کس یا کسانی است که آن را مطرح میکنند. اما چرا رهبری جدید حزب کمونیست کارگری آن را مطرح میکند؟ در جواب باید گفت، این تز تئوری انتظار را در بتن خود دارد در عین حال یکی از کاربردهاش چال کردن

"حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت است. مطابق این تز کمونیستها بدون انقلاب به قدرت نمیرسند، پس تلاش برای قدرت شدن کمونیستها در جامعه و دوختن قدرت به تن جامعه که هسته اصلی بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت است بزم این تز، انقلابی در جریان نباشد، عملاً بی مصرف میماند. لازم نیست مثل دیگر مخالفین بحث "حزب و قدرت سیاسی" برای رد کردن آن گفت، مارکسیستی نیست، "حزب و انقلاب" راه پیچ در پیچ تر، دهن پرکن تر اما بهتری است.

از این فراتر ابزاری است در دست رهبری جدید حزب کمونیست کارگری که انقلاب را از حال و هوای طبقات دیگر و از کش و قوس اوضاع و احوال سیاسی در ایران استنتاج کند. و فراتر از آن با انقلاب نامیدن جنبشی عمومی به نام سرنگونی جمهوری اسلامی، دنباله روی خود را از نیروهای بورژوایی این جنبش تحت این نام "توجیه" کرده و طبقه کارگر را با آن در این پروسه برای بورژوازی گیج و منگ کند. اگر کمونیستها با این انقلاب به قدرت میرسند پس ضرورت انقلاب سوسیالیستی برای برچیدن کلیت نظام بورژوایی برای طبقه کارگر از کجا آمده است؟ اگر انقلاب سوسیالیستی نیست، که مطابق این تز نیست، پس چگونه کمونیستها را به قدرت میرساند؟ اگر انقلاب سوسیالیستی نیست، که نیست، موضع طبقه کارگر در مقابل آن چه باید باشد؟ جواب، موضع بی موضع، همان است که گفتیم، این انقلاب کمونیستها را بقدرت میرساند! ته قضیه رانگاه میکنی، تلاشی است بر محروم کردن طبقه کارگر را از صف مستقل و ستاد کمونیستی خود در این مبارزه و نهایتاً از انقلاب سوسیالیستی خود. این را بوضوح فوریت را هم به خیال خود یافته اند. میگوید: "بهمین دلیل جنبش سرنگونی را باز شناخته اند و به جامعه شناسانندند." طبیعی است اهداف این سوسیالیسم با کند شدن یا تند شدن نبض مبارزه ضد رژیم و تاریخ شدن و یا روشن شدن افق بورژوایی بر آن، در نوسان خواهد بود.

برنمیگردیم برای مثال روی انقلاب کلیک کنیم و بگویم، اها الان میشود نشان داد که انقلاب شدنی است، پس باید آن را خواست یا انقلاب وقتش فرارسیده است پس باید آن را خواست! ما سالهاست نیامده ایم که از روی اینها روی سوسیالیسم کلیک کنیم که حالا که میگویند سوسیالیسم، پس سوسیالیسم ممکن است، یا گفت حالا که یکی گفت سوسیالیسم پس، انقلاب کمونیستی در میزند! گویا قبل از این نمیشد آن را نشان داد و آن را خواست، الان میشود نشان داد پس انقلاب وقتش فرارسیده است! همان تفکر چپ سنتی ۵۷ ی در مورد انقلاب که ما لاقل مدتهاست آن را ترک کرده ایم و لاقل مدتهاست فکر میکنیم که اینها اهداف ما هستند نه اینکه از روی علائمی بشود آن را نشان داد و فوریت آن را در دستور قرار داد. حمید تقوایی میگوید با دیدن اینها کارش این است که اینها را به انقلاب "ترجمه" کند، گویا سابق و بدون این علائم نمیشد از انقلاب حرف زد. ناگهان متوجه میشود که دارد "دنباله رو توده ها در امر انقلاب" میشود، میگوید: "البته ما بسیار پیشتر اینها را گفته بودیم. نباید دنباله رو توده ها شد." چه مسرتی! دوباره به دوره "نایب توده ها شدن در امر انقلاب" برگشته و از روی علائمی شدن انقلاب را به حزب کمونیست کارگری فوریت سوسیالیسم و انقلاب را نه از حاکمیت سرمایه در این عصر. نه از آمادگی ذهنی حزب و طبقه کارگر برای انقلاب که از یک مجموعه از علائم و از حال و هوای احزاب و نیروها و از اوضاع و احوال سیاسی استنتاج میکنند. همان سنت عمیقاً پوپولیستی سابق. ظاهراً ابزار "تحقق" این فوریت را هم به خیال خود یافته اند. میگوید: "بهمین دلیل جنبش سرنگونی را باز شناخته اند و به جامعه شناسانندند." طبیعی است اهداف این سوسیالیسم با کند شدن یا تند شدن نبض مبارزه ضد رژیم و تاریخ شدن و یا روشن شدن افق بورژوایی بر آن، در نوسان خواهد بود.

خرداد کل نیروی پشت سر آن بسرعت تجزیه شد. همه نیروی پرو رژیمی آن علنا سرنگونی طلب شدند، بخشهایی از آن به ناسیونالیسم پرو غرب پیوستند. عده ای هم دور و نزدیک با آن مغالزه میکردند. حتی لایه های پائینی دوم خرداد دم از دستبردن به اسلحه زدند. همه ناگهان علنا سرنگونی طلب شدند. حمید تقوایی به این جنبش که توده مردم و نیروی وسیع جنبش راست اپوزیسیون را در خود جمع کرده بود میگوید "تماماً انقلابی". چرا؟ فقط به این دلیل که ضد رژیمی بود. دوباره باید گفت کلید مساله رابطه "حزب و انقلاب" این حزب اینجاست، خار همین جاست. صرف ضد رژیمی بودن جنبش، انقلابی خواندن هر نیروی را که در آن شرکت دارد از نظر این حزب "توجیه" میکند. می بینیم راست اپوزیسیون جزو نیروی "جبهه متحد استبدادی" این چپ و بخشی از نیروی انقلاب این چپ میشود. چپی که ظاهراً رابطه "حزب و انقلاب" را دوباره کشف کرده است و ادعا میکند که رابطه این حزب با بورژوازی اپوزیسیون رابطه "انقلاب و ضد انقلاب" تعیین میکند که بعداً به آن خواهیم رسید. کل انقلاب انقلاب کردن این حزب به این هدف است که این حزب تحت عنوان انقلاب به جنبشی که این مجموعه در آن شرکت دارند بگویند انقلاب و راست روی خود را تحت این نام از انظار پنهان کند. انقلاب مساوی جنبش سرنگونی، ابزاری میشود برای عوام فریبی این حزب به هدف گم کردن قطب نمای طبقه کارگر در جنبشی که بورژوازی یکی از نیروهای تعیین کننده آن است. حمید تقوایی این را وقتی میگوید که ناسیونالیسم پرو غرب بقول حمید تقوایی سلطنت طلبان، در آن دست بالا پیدا کرد. بالای ده هزار نفر در جلسات رضا پهلوی در کانادا و آمریکا شرکت کردند، این جنبش همراه نیروی خود باد آمدن آمریکا بویژه بعد از حمله آمریکا به افغانستان و بعداً به عراق را در جنبش سرنگونی و صحنه سیاسی ایران دمیده بود، دوره ای که ما نتوانستیم آن را از اپوزیسیون خارج از حکومت میخواستند برایشان تامین کنیم. حمید تقوایی این را "تماماً انقلابی" اعلام میکند! برای اینکه این مجموعه متناقض را بنام جنبش سرنگونی ("تماماً انقلابی") بعنوان انقلاب به طبقه کارگر قالب کند و در عین حال تحت این نام زیگزاگهای سیاسی بعدی حزب خود را در پریدن روی ارابه "هخا" و غیره "توجیه" کند. چرا؟ چون از نظر حمید تقوایی تنها دوم خرداد است ←

نمونه دیگر موضع این حزب است در قبال مساله فلسطین. بقول بابک یگانه در نشریه کمونیست ۱۵۲، رهبری حزب کمونیست کارگری یک موضع کاملاً ارتجاعی و مشابه موضع بوش و دولت اسرائیل را در قبال مردم فلسطین گرفته است. در بیانیه این حزب در مورد مساله فلسطین، مساله تشکیل دولت فلسطین را به شکست اسلام سیاسی و جارو کردن آنها از صحنه سیاسی گره زده اند. و فراتر از آن نوشته اند که بدون رشد نیروهای چپ و سکولار از دو سوی کشمکش در فلسطین و اسرائیل این کار ممکن نیست" موضعی ظاهراً سوپر چپ اما کاملاً راست و ارتجاعی که چیزی جز "توجیه" ادامه وضعیت کنونی از طرف دولت اسرائیل با حمایت دولت آمریکا علیه مردم محروم فلسطین نیست. این موضع در بهترین حالت حل این مسله را به آینده نامعلومی می سپارد و در نتیجه ادامه بی خانمانی مردم فلسطین توسط دولت اسرائیل را توجیه میکند. همه میدانند که اگر دولت اسرائیل همین الان مناطق اشغالی در فلسطین را تخلیه کند، دست از سر این مردم بردارد و گورش را کم کند. راه فوراً برای تشکیل دولت فلسطین هموار خواهد شد. حماس قبل از محمود عباس از این استقبال خواهد و به شکل گیری چپ در طرفین دعوی هم نیازی نخواهد بود. در این منازعه، خیلی ساده، مانع دولت مذهبی - قومی اسرائیل است که راه حلی جز ادامه انضمام قدم به قدم مناطق فلسطینی به خود را ندارد کاری که دارد پیوسته انجام میدهد و با کمک دولت آمریکا اسلام سیاسی را به جان مردم منطقه انداخته اند. حزب سیاسی کمونیستی برای حل این مساله و هر معضل مشابهی که حل آن در چهارچوب مناسبات کنونی میگذرد باید راه حل پیدا کند. نه اینکه این مردم را در دامن "مرحمت" دولت اسرائیل و آمریکا قرار دهد و هم موضعی خود را با آنان علیه اسلام سیاسی به قیمت ادامه مصائب مردم فلسطین اعلام کند. راه حلی که گفتم واقعاً امکان پذیر است و اگر صورت گیرد به نفع چپ و کمونیسم و طبقه کارگر و آزادی خواهی در منطقه است. ریشه اسلامی سیاسی را نیز به نوبه خود میزند به شرطیکه دول اروپائی و جامعه بین المللی دولت اسرائیل را به ترک سرزمینهای مردم فلسطین وادار کنند. باید فشار آورد که این کار را بکنند.

"انقلاب و ضد انقلاب" به عوام فریبی ای برای ایجاد توهم مردم به مهره های رژیم جمهوری اسلامی تقلیل پیدا میکند. ظاهراً به جمهوری اسلامی پلستیک میزدند که در آن اختلاف بیندازند اما در اصل داشتند مردم را به بخشی از رژیم اسلامی متوهم میکردند. اینها را رهبران حزبی گفتند که با هرکس که اختلاف پیدا میکردند به او میگفتند دوم خردادی! در منازعه اتمی بین دولت آمریکا و جمهوری اسلامی همراه با تمام شاخه های مختلف اپوزیسیون راست صورت مساله را از دولت آمریکا قبول کردند. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری از زبان حمید تقوایی در مصاحبه با انترناسیوال شماره ۱۳۰ ارگان مرکزی این حزب تحت عنوان: "علیه هر دو قطب تروریسم جهانی برای سرنگونی جمهوری اسلامی". چنین میگوید: "در این تردیدی نیست که تنش حول پروژه اتمی جمهوری اسلامی رو به تشدید است پافشاری جمهوری اسلامی به ادامه پروژه های هسته ایش و عقیم ماندن تلاشهای دیپلماتیک نظیر به نتیجه نرسیدن مذاکرات جمهوری اسلامی با روسیه و با مقاماتی از اروپای واحد در هفته گذشته، از جمله عواملی است که احتمال حمله نظامی را بالا میبرد. به توافق نرسیدن با مولتلفین اروپائی نیز ممکن است دولت آمریکا را بیشتر به سمت حمله نظامی، که خود آنرا آخرین گزینه مینامند، سوق بدهد. اخیراً جان بولتون، سفیر دولت آمریکا در سازمان ملل، اعلام کرد که اگر جمهوری اسلامی شیوه خود در رابطه با بحران اتمی را تغییر ندهد باید منتظر عواقب دردناک آن باشد و تاکید کرد که کشور آمریکا برای برخورد با ایران به شورای امنیت اتکا نخواهد کرد. می افزایند: "جمهوری اسلامی در چارچوب سیاست خارجی آمریکا عمل نمیکند و بویژه در منطقه خاورمیانه، در عراق و در فلسطین، با حمایت از نیروهای تروریست اسلامی مزاحم سیاستهای دولت آمریکا و غرب است." این را با ارزیابی های شاخه های اپوزیسیون راست جامعه در آن دوره مقایسه کنید می بینید که رهبری جدید این حزب نیز در موضع این جنبش بر سر منازعه اتمی دولت آمریکا و جمهوری اسلامی شریک است و صورت مساله را از دولت آمریکا قبول کرده است. باقی داستان و نه به جنگ و نه به جمهوری اسلامی هیاهویی بیش نیست و چیزی از این واقعیت کم نمیکند.

مناسبات ما را با رقبای ما در اپوزیسیون راست، تعیین میکند. این، صرفنظر از گیجی ای که بلحاظ سیاسی برای حزب کمونیست کارگری ایران ایجاد میکرد، چیزی جز هیاهویی که زیر آن گردش به راست این سیونالیسم چپ شده را پنهان میکرد نبود. رهبری حزب کمونیست کارگری ادعا میکند که رابطه "انقلاب و ضد انقلاب" در این دوره رابطه این حزب را با رقبایش یعنی اپوزیسیون راست تعیین میکند، و این حزب خواهان "سوسیالیسم فوری" است اما این مانع نمیشود که از هول مبارزه صرفاً ضد رژیم که کل افق و کائنات این حزب را تشکیل میدهد روی ارا به "هخا" ی "ضد انقلاب" نپرد! مانع از این نمیشود که دنبال قوم پرستان "ضد انقلاب" که در شهرهای آذربایجان بر پرچم جنبش خود نوشتند فارس ابلیس نمود. دنبال کسانی که علناً عرق قومی آدمها را تحریک میکردند و وعده گورستانهای قومی از نوع یوگسلاوی و عراق را میدادند. در جنبشی که کمونیسم ما میدانست که اگر در آن مرگ بر جمهوری اسلامی بگویند سهل است پرچم زنده باد سوسیالیسم و حکومت کارگری را نیز بلند کنند، نباید رفت و از آن حمایت کرد. اما اینها مانع دویدن رهبری این حزب بدنبال این جنبش قومی نشد. بعدها مانع از دویدن آنان بدنبال "ضد انقلاب" قوم پرستان کرد و عرب و ایجاد لابی ترکی در رهبری آن حزب نشد. چرا؟ چون بزعم این حزب دوم خردادی نبودند! هرچی بود سرنگونی طلبی است، سرنگونی هم انقلاب است! زیر آن هر کاری را میشود "توجیه" کرد. رهبری حزب کمونیست کارگری این هم جنبشی و خویشاوند بودن خود با ناسیونالیسم پرو غرب را چه در قبال طبقه کارگر در ایران به نام انقلاب و چه در صحنه سیاست داخلی و منطقه ای و بین المللی نشان میدهد که من به چند نمونه از آن اشاره میکنم:

وقتی احمدی نژاد به ریاست جمهوری اسلامی انتخاب میشود حزب کمونیست کارگری همراه این جنبش میگوید در انتخابات تقلب کرده اند، علیه رفسنجانی کودتا کرده اند!

رفتند روی مواضعی که کل اپوزیسیون راست دور و نزدیک ناسیونالیسم پرو غرب در آن روزها گرفت. گویا نماینده دوم خردایهای سابق و رفسنجانی از احمدی نژاد برای مردم ایران مناسب تر بودند. می بینیم رابطه

کمونیست کارگری فوکوس خود را بازیافت، و رفت روی مسأله سوسیالیسم! یعنی طیاره ای که پرواز کرده بود و وارد قلمرو سیاست در جامعه شده بود، دوباره نشست و پارک کرد و سویچش را دادند دست تفکر فرقه ای و آمدند بیرون. "پارگراف به اندازه کافی گویاست. قرار بود انتقادی را که کل چپ سنتی در آن دوره به ما داشت که گویا حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت کم سوسیالیستی بود، قبول میکردیم و طیاره ای را که با کمونیسم مارکس و هدایت و رهبری منصور حکمت وارد قلمرو سیاست در ایران شده بود، پارک میکردیم و سویچ آن را تحویل تفکر چپ فرقه ای از نوع حمید تقوایی و دوستانش میدادیم و خود میامدیم بیرون! و این چیزی نبود جز بازگرداندن حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت در حضور خود منصور حکمت به دوره رزمندگان سال ۵۷ و تحویل دادن آن به تفکر چپ فرقه ای که متأسفانه بعد از منصور حکمت بر حزب کمونیست کارگری مسلط شد.

رابطه انقلاب و ضد انقلاب

پایه دیگر این خط جالبتر بود. میگفت همه آلترناتیوهای طبقات دیگر خاصیت خود را از دست داده اند و آنچه در جامعه در جریان است، یعنی همان جنبش سرنگونی، چیزی جز طلیعه های جنبش سوسیالیستی نیست و شعار زنده باد جمهوری سوسیالیستی قرار بود این جنبش را رهبری کند. این استدلال در پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب کمونیست دوره منصور حکمت توسط منصور حکمت در سه دقیقه رد شد. پیشنهاد دیگری که حمید تقوایی بعد از شکست دوم خرداد مجدداً برای بقول او تفکیک سرنگونی طلبی حزب کمونیست کارگری از دیگر احزاب و نیروهای اپوزیسیون راست که بعد از شکست دوم خرداد سرنگونی طلب شده بودند روی میز حزب کمونیست کارگری گذاشت، این بود.

حالا که آنها میگویند سرنگونی ما باید بگوئیم انقلاب. این ما را از آنها تفکیک میکند. چون تنها ما هستیم که میگوئیم انقلاب و با انقلاب به قدرت میرسیم.

آنها این را نمیگویند. استدلالی که قبل تر و در دوره منصور حکمت جواب گرفته بود، دوباره روی میز رهبری حزب کمونیست کارگری ایران گذاشته شد که به آن اشاره کردم. میگفت از این به بعد رابطه "انقلاب و ضد انقلاب"

که مظهر نجات جمهوری اسلامی از سرنگونی است. با رفتن دوم خرداد که کل اپوزیسیون بورژوازی غیر دوم خردادی همه سرنگونی طلب شده اند، جنبش بزعم این حزب "تماماً انقلابی" میشود! و راه افتادن حزب ایشان را دنبال هر نیروی بورژوازی و مرتجعی به صرف ضد رژیمی بودن قابل "توجیه" میکند. این همه تفاوتی است که این خط بین دوم خرداد و اپوزیسیون راست جامعه قائل بود و هست. سرنگونی طلب شدن ظاهراً همه را در "یک همه با هم" اعلام نشده قرار میدهد. درست مثل سال ۵۷ و قرار است این "جبهه واحد تماماً انقلابی" به سرنگونی و سوسیالیسم توسط حزب کمونیست کارگری در ایران منجر شود! رهبری این حزب، این، چرخش برآست سریع خود به سمت اپوزیسیون راست از ملی - مذهبی به ناسیونالیسم پرو غرب را در انقلاب، ترجمه میکند. تا با آن سر طبقه کارگر کلاه بگذارد. این هدف کلیدی حزب و انقلاب این حزب است.

لازم به گفتن نیست که افق بقول حمید تقوایی سلطنت طلبها را نه این حزب و نه کس دیگری رسوا نکرد، که شکست آمریکا در عراق افق ناسیونالیسم پرو غرب را تاریخ کرد و این جنبش را زمین گیر کرد. افق آمریکا میاید و میگیرد، جای خود را به دست بالا پیدا کردن جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی در برابر آمریکا و در منطقه داد. این منشاء زمین گیر کردن ناسیونالیسم پرو غرب شد. نه هیچ چیز دیگری. نه "مجاهدتهای" رهبری جدید حزب کمونیست کارگری.

برای نشان دادن اولین "قدرت نمائی" این خط در حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت در پلنوم نهم این حزب پشت قرار "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" که در خود قرار درستی هم بود و بعدها تصویب نیز شد، و مقایسه آن با این دوره توجهتان را به نقلی قولی از منصور حکمت در این رابطه جلب میکنم که بقول منصور حکمت، میخواست حزب کمونیست کارگری ایران را به سال ۵۷ آنها نه به اتحاد مبارزان کمونیست که به رزمندگان سال ۵۷ بازگرداند. منصور حکمت میگفت: "رفیق حمید بعینه دید که این شعار تبدیل شده است به اینکه شعار جمهوری سوسیالیستی، بار دیگر پس از یک دوره سرگشتگی، یک دوره چپ و راست زدن، یک دوره تبدیل شدن به یک حزب آکسیونستی، بعد از یک دوره حزب جنبشها شدن، حزب

اجتماعی انسانها نیز جایگاهی در این سنت فکری ندارد. انشعاب در یک حزب کمونیستی مهم در مقیاس خاورمیانه را موفقیت برای خودش میداند و شب می‌رود و راحت می‌خواهد. رهبری این چپ خیال میکرد میتواند جای انسانهایی را که محصول سه دهه مبارزه سیاسی و نظامی و توده ای در جامعه ایران هستند را با یک عده عضوی که جدیداً گرفته بود عوض کند. منظورم ابداً دست کم گرفتن اعضا جدید در یک حزب سیاسی نیست، منظورم جایگاه واقعی آدمهاست در سنت یک جریان فرقه ای که گویا در فراخوان به یک "نماز جمعه" و طی یک "انقلاب ایدئولوژیک" میتواند آنان را بیرون کرد.

برخورد این چپ به بی افقی ناسیونالیسم پرو غرب

اینکه ناسیونالیسم پرو غرب در شرایط فعلی و بنا به دلایلی که گفتم در بحران و بی افقی کامل به سر می برد را هرکس که چند روز سیاست کرده باشد می بیند. و اینکه در مقابل، جمهوری اسلامی در مقابل آمریکا که حامی و امید ناسیونالیسم پرو غرب است تفوق پیدا کرده و اسلام سیاسی نیر در سطح منطقه به علت شکست دولت آمریکا در عراق دست بالا را پیدا کرده است را هم همه می بینند و سخنگویان غرب نیز بدان اذعان میکنند. وقتی میگوئیم که دنیا دارد عوض میشود، قطب بندیهای جهان بعد از جنگ دوم جهانی و فروپاشی اردوگاه شرق دارد تغییر میکند و هم اکنون نیز تغییر کرده است، وقتی میگوئیم ناسیونالیسم پرو غرب در این دوره افقش را از دست داده است، وقتی میگوئیم جمهوری اسلامی بر مردم ایران تفوق روحی پیدا کرده است و به تعبیری دیگر مردم ایران در مقابل جمهوری اسلامی تفوق روحی خود را موقتاً از دست داده اند، ظاهراً به قبای این چپ هم جنبش ناسیونالیسم پرو غرب و موجودیت مطلقاً ضد رژیم او برمیخورد و میگوید، "شکست طلب، شکست طلب"!

این چپ فرقه ای نه تحولات سیاسی در ایران و در منطقه و جهان سرش میشود و نه قدرتمند شدن اسلام سیاسی بعلت شکست دولت آمریکا در عراق جایی در تحلیل و در تاکتیکهای این چپ سنتی دارد. می بیند با شکست دولت آمریکا در عراق اسلام سیاسی صد برابر از قبل در منطقه قوی تر شده است. در لبنان جرات نمیکند که انتخابات را انجام دهند، چون می ترسند که طرفداران امین جمیل نیز به حسن نصراله رای بدهند.

"شیطان" سازی کردند شکل مار کشیدند، رفتند دهقانان را آوردند که در مورد نقاشی نقاشان اظهار نظر کنند. دیدیم روشهای فرقه ای یک بار دیگر علیه عده دیگری از همین فرقه که با هم اختلاف پیدا کرده بودند، شروع شد. و شکی نیست که دوباره و در آینده نیز علیه عده دیگری در این حزب تکرار خواهد شد. توضیح علل واقعی اختلافات سیاسی نگرش این سنت نیست، از آن عاجز است با آن بیگانه است. "شیطان" کردن طرف مقابل ساده ترین کار و اساسی ترین شیوه و روش فرقه ای در مبارزه و جدل سیاسی است. در این دوره رهبری این خط به هر تلاشی دست زد که حزب در اختیار تفکر فرقه ای قرار گیرد. بحث شورا را آورد، جواب گرفت و معلوم شد پشت بحث شورا چال کردن حزب و قدرت سیاسی خفته است، اما نگرش بحث حزب و انقلاب را آورد که با آن حزب و قدرت سیاسی را حذف کند، نگرش و آن را کنار گذاشت. کنگره چهارم را کنگره انقلاب نام گذاشت. وقتی با این سوال ما روبرو شد که کدام انقلاب؟ از نظر تشکیلاتی عقب مانده ترین عرق پوپولیستی را با وا "انقلاب" علیه ما راه انداختند و از نظر سیاسی نیز روش فرقه ای و سکتی خود را به کار انداختند. وقتی منصور حکمت علناً در بحث سلبی - اثباتی در جوار کنگره سوم حزب در سال ۲۰۰۰ گفت، حزب روی خط او نیست، گفت حزب تبلیغاتش روی خط حمید تقوایی کار میکند. رادیو و انتشاراتش روی خط حمید تقوایی کار میکند و کادریهای حزب در این چهارچوب فکر میکنند. طبیعی بود که این خط در غیاب منصور حکمت تلاش کند که خط خود را بر حزب کمونیست کارگری مسلط کند. این کار هیچ ایرادی نداشت. اصولاً هر خط فکری سیاسی در درون یک حزب سیاسی تلاش میکند که خط خود را بر آن حزب مسلط کند. اما در یک مبارزه سیاسی فکری روشن و با رعایت کامل حزبیت و پرنسیپهای حزبی و رعایت اتوریته ارگانهای حزبی. اما رهبری این خط اساساً بعلت سنت فرقه ای و سکتی خود درست وقتی که داشت اختلافات سیاسی روشن تر میشد، با هیاهو و جنجال و کودتایی که علیه ما راه انداخت عملاً امکان نداد که اختلافات از دو سوی این تقابل سیاسی روشن شود. بی ربطی به جامعه از سر همین سنت و تفکر فرقه ای یکی دیگر از خصوصیات این چپ است. این چپ نه نقطه رجوعش جامعه است و نه ربطی به جامعه و مردم دارد. چون ربطی به جامعه ندارد برایش هم مهم نیست که جامعه در مورد او چه قضاوتی میکند. لذا موقعیت

برای حزب و حزبیت تره هم خورد میکند. انگار نمیدانستند که با شکستن حرمت حزب و ارگانهای حزبی دارند همین را در داخل و حتی خارج حزب باب میکنند. کاری کردند که در بیرون نیز لگد زدن به حزب و حزبیت وقتی کسی با یک حزب سیاسی از در اختلاف سیاسی در می آید براحتی امکان پذیر شود. کاری کردند که روشهای پوپولیستی و سکتیهای عقب مانده جای حزب و حزبیت سیاسی را بگیرند.

کمونیسم ما غربی بود، شرقی نبود. هنوز هم نیست. کمونیسم ما، لنگر شیوه های متمدنانه در رعایت حزب و حزبیت و مبارزه فکری و سیاسی بود. جامعه داشت از آن الهام میگرفت. این چپ فرقه ای به همه این دست آوردها لگد زد. سنت های ما یک در این دوره توسط این چپ فرقه ای که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری را در دست دارد، بشدت ضربه خورد. با این انشعاب امید کارگر و زن برابری طلب و جوان سکولار و مدرن در جامعه ایران ضربه سنگینی خورد. اما این چپ فرقه ای آنرا یک "پیروزی برای منصور حکمت" قلمداد کرد و ظنر تلخ این است که همه سران و کادریهای این خط برای آن هورا کشیدند، سوت زدند و دست منحل کردند و حرمت عالیترین ارگان حزبی را در فاصله دوم پلنوم شکستند و زیر پا نهادند. گفتند پیشا بسوی "کنگره". بقول یکی از دوستان، انگار کنگره یک حزب سیاسی نماز جمعه است که فراخون حضور در آن را بدهند. طرفداران این سنت هم با سوت کشیدن و کف زدن و هلهله، فراخوان "نماز جمعه" پدر مقدس را اجابت کردند. و همین را به نرم در تشکیلات خود تبدیل کردند. انگار اتفاقی نیفتاده، وقتی که عده ای از رهبران همین خط، درون این حزب فراکسیون زدند و علیرغم مخالفت پلنوم این حزب با زدن این فراکسیون، فراکسیون خود را اعلام کردند، ناگهان یادشان افتاد که گویا حزبیتی در کار است. بحث منصور حکمت در مورد تحزب کمونیستی را که خود اینها حرمت آن را شکستند به دیوار حزیشان آویزان کردند و به صرافت دفاع از حزبیت افتادند. یادشان رفت که خودشان چند روز قبل تر حرمت حزبیت و ارگانهای حزبی را لگدمال کردند، پلنوم حزب عالیترین ارگان آن در فاصله بین دو کنگره را دور زدند، کل حزب را منحل کردند و کنگره یک حزب سیاسی را به نماز جمعه تبدیل کردند. مگر کسی در درون این حزب دیگر

از ایدئولوژی به مشاهده اجتماعی

این سنت در بهترین حالت، از سر ایدئولوژی، از سر عقیده به مشاهده اجتماعی و رویدادهای اجتماعی میرود. تقابل جنبش ها و در نتیجه تقابل تاریخی جنبش ها و سنت های اجتماعی در نگرش این جنبش غائب است. نگرش فلسفی این چپ، ماتریالیسم مکانیکی صرف است. از نمودها و تبدیل کردن همان احساس اولیه به تعقل میرسد. با بروز اختلاف سیاسی به جای درک ماتریالیستی از تاریخ این اختلافات، از بهم پیوستگی آن و از تاثیر تحولات اجتماعی و سیاسی بر آن، از سر ایدئولوژی، تغییر در عقیده، عدول از عقیده و ارتداد حرکت میکند. ناگهان یک نفر راست میشود و همه را در یک روز راست میکند. هیاهو و جنجال "دولت حجابیانی"، یا "سوسیالیسم رم میدهد" جای جدل سیاسی روشن را میگیرد. ناگهان ارتداد، ارتداد، و عقب مانده ترین روشهای فرقه ای و "انقلاب ایدئولوژیک"ی به سبک "انقلاب فرهنگی چین" توسط این سنت فرقه ای درون حزب علیه ما شروع شد. همه پیروان این سنت بدون استثناء این اورداد فرقه ای و سکتی را تکرار کردند.

حزب از بالا تا پایین، تا رعایت اصول و پرنسیپهای حزبی تا رعایت احترام ارگانهای حزبی، تا قبول مسئولیت در مقابل کاری که تعهد آن را میدهند تا حسابرسی و بازرسی در تشکیلات و غیره عقیده ندارد. این سنت به جنبشی به نام حزب احتیاج دارد. در این سنت حزب جنبشی است بی ضبط و ربط، دستگاه گل و گشادی که هیچ چیز آن معلوم نیست، که حساب و کتابی ندارد که کسی در قبال مسئولیتی که دارد مسئول نیست و حساب پس نخواهد داد، که تابعیت ارگان پائین از بالا رعایت نمیشود. هر تلاشی برای مدرن کردن و جا انداختن حزبیت و ارگانهای حزبی وسیله این سنت خنثی میشود. در حرف موافق در عمل این سنت روشهای تشکیلاتی خود را وسیله عاداتی که جا انداخته شده است، حفظ میکند. فردیت در آن جایگاه ویژه دارد، فرد محور است و اینکه جایگاه او نه حزب کجاست بر آن مسلط است. به این دلیل هر وقت که مصلحت معینی ایجاب بکند زیر حزبیت میزنند و حرمتی برای حزبیت و ارگانهای حزبی باقی نمیگذارند. رهبری حزب کمونیست کارگری در جریان اختلافات سیاسی درون این حزب با ما، پلنوم حزب را دور زدند، با این کار حزب را منحل کردند و حرمت عالیترین ارگان حزبی را در فاصله دوم پلنوم شکستند و زیر پا نهادند. گفتند پیشا بسوی "کنگره".

بقول یکی از دوستان، انگار کنگره یک حزب سیاسی نماز جمعه است که فراخون حضور در آن را بدهند. طرفداران این سنت هم با سوت کشیدن و کف زدن و هلهله، فراخوان "نماز جمعه" پدر مقدس را اجابت کردند. و همین را به نرم در تشکیلات خود تبدیل کردند. انگار اتفاقی نیفتاده، وقتی که عده ای از رهبران همین خط، درون این حزب فراکسیون زدند و علیرغم مخالفت پلنوم این حزب با زدن این فراکسیون، فراکسیون خود را اعلام کردند، ناگهان یادشان افتاد که گویا حزبیتی در کار است. بحث منصور حکمت در مورد تحزب کمونیستی را که خود اینها حرمت آن را شکستند به دیوار حزیشان آویزان کردند و به صرافت دفاع از حزبیت افتادند. یادشان رفت که خودشان چند روز قبل تر حرمت حزبیت و ارگانهای حزبی را لگدمال کردند، پلنوم حزب عالیترین ارگان آن در فاصله بین دو کنگره را دور زدند، کل حزب را منحل کردند و کنگره یک حزب سیاسی را به نماز جمعه تبدیل کردند. مگر کسی در درون این حزب دیگر

در عوض این حزب ادامه این وضعیت را برای دولت اسرائیل تحت عنوان ضدیت با اسلام سیاسی "توجیه" میکند. هم اکنون سیاستمداران و مشاورین اسرائیل دارند به دولت اسرائیل توصیه میکنند که بهتر است با حماس وارد گفتگو شود چون احتمال میدهند به یمن قدرتمند شدن اسلام سیاسی در منطقه سرانجام حماس طرف مذاکره با دولت اسرائیل باشد.

این حزب در عرصه فعالیت "ضد مذهبی" نیز به "ایکس مسلم" پیوسته است. آدمهایی که روزی ضد مذهبی بودن را جزو افتخار خود میدانستند اکنون خود را جزو "دین برگشتگان" اعلام میکنند. رفیقی که سابقاً بر بحث خود سوار بود و اگر و لاش میکردی در پانلهای مختلف از پس رقبای خود در مورد اسلام سیاسی و مذهب و مساله زن و غیره بر میآمد اکنون چون لباس "ایکس مسلم" را تن او کرده اند لب از لب نمیتواند باز کند. به خود میگویند از "دین برگشته" تا همراه دیگر "دین برگشتگان" مسیحی و غیره مسلمانان عادی را بیشتر به زیر سلطه اسلام سیاسی هول دهند. بخود میگویند از دین برگشته تا بگویند که اینها مدرن اند نباید به چشم آدمهای معمولی ای که از کشورهای مختلف آمده اند و اسیر تز ارتجاعی "نسبیت فرهنگی" شده اند، نگاهشان کنند. تا "قرب و مکان" بیشتری را برایشان قائل شوند و تا "نسبیت فرهنگی" را شامل حال آنها نکنند. برای از "دین برگشتگان" این کار اشکالی ندارد. آدمهای کمونیستی که روزی بلند کردن پرچم رهائی جامعه از مذهب را جزو افتخارات خود میدانستند اکنون به اینکه به آنها بگویند از "دین برگشته" دلخوش کرده اند! فراموش کرده اند که خود از دین برگشتگی هنوز میتواند به معنی آمادگی گرویدن به دین دیگری باشد.

بینش تشکیلاتی

این هم بحث فصلی است و من در حد این نوشته به آن اشاره میکنم. نگرش این چپ به تشکیلات با سنت فکری آن کاملاً همخانی دارد. بقول معروف بینش پوپولیستی، تشکیلات پوپولیستی. یکی از خصوصیات این سنت عدم پایبندی به حزب و حزبیت است. این چپ به حزب به معنای جمعی آدمهای هم فکر و هم هدف و هم آرمان و متحد که تصمیم میگیرند و اجرا میکنند نگاه نمیکند؛ در نتیجه به

روزی تاریخ به اجتناب ناپذیری خود برسد. روشن است کسی که سوسیالیسم را برای سرکار آوردن "بورژوازی ملی" و یا ایجاد "دولت خودکفا" می‌خواهد. کسی که دنبال صنعت درست و حسابی و طب و بهداشت سطح بالائی است، یا کسی از سر اجتناب ناپذیری تاریخ به کمونیسم روی می‌آورد و یا به انتظار اجتناب ناپذیری تکامل تاریخ می‌نشیند و یا کسی تحقق سوسیالیسمش را در مطالبات جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی جستجو میکند و با بالا و پائین رفتن نبض مبارزه ضد رژیم نبض سوسیالیسمش بالا و پائین میکند، اینها میتوانند سالها عضو یک سازمان سیاسی باشند و با رفقای خود حال کنند و آب از آب تکان نخورد. از تکرار کلیشه‌ها و شعارهای انقلابی نیز که کم نمی‌آورند تا دنیای خود را با آن پر کنند. اما کسی که بدنیال کمونیسم مارکس است، کسی که برای شریک شدن و گذاشتن سهمی در زیر و رو کردن بنیادی نظام بورژوازی و تاثیر گذاشتن کمونیسم بر زندگی همین امروز انسانهای این جامعه پا به میدان می‌گذارد، این کمونیسمها را از آن خود نمیداند. دنبال حزب سیاسی و پراتیک سیاسی ای میرود که کمونیسم را به وزنه ای از قدرت در جامعه برای همین امروز و دخالت در قدرت سیاسی تبدیل کند که نهایت آن به انقلاب کارگری ختم شود. لذا پراتیکی را که در دستور کار خود قرار میدهد آن پراتیکی خواهد بود که با حرف کمونیستی او در انطباق باشد، که در خدمت تامین اهداف و آرمانهایی باشند که به رهایی طبقه کارگر و از اینطرف رهایی دیگر انسانهای جامعه از هر استثمار و ستم و طبقاتی منجر شود.

موخره

حزب حکمتیست در شروع ساختن چنین کمونیسمی است که بالاتر به آن اشاره کردم. این مسیر را ما می‌بایستی و قرار بود در کنار منصور حکمت طی کرده باشیم. شکوه و عظمت مساله در مورد ما این است که ما فیلمی را که کس دیگری ساخته است در اختیار نداریم که نتوان در مورد آن کاری کرد، بلکه کسانی بوده ایم که خود در ساختن این فیلم در کنار منصور حکمت شرکت داشته ایم. بنابراین امکان پیشبرد آن برای ما فراهم است. شرط موفق شدن در آن، جدایی عمیق ما از این سنتهای غیر کارگری و بورژوازی است، شرطش سازماندادن پراتیکی است که کمونیسم را

دولتها نیز هر وقت که خواستند جامعه را مرعوب کنند و یا از قطب شوروی سابق به قطب غرب تغییر مکان میدادند، یا برای این تغییر ریل دست به کودتا میزدند، قتل عام وسیعی از این انسانها راه می‌انداختند. نمونه‌های بسیار در این مورد موجود است. در ایران حزب توده و اکثریت هزاران نفر از این انسانها را در اختیار جنایتکاران جمهوری اسلامی دادند برای همکاری و همیاری و حتی شکار کمونیستها و دیگر انقلابیون و آزادیخواهان. بسیاری از آنان نیز توسط جمهوری اسلامی اعدام شدند.

رگه دیگر رفرمیسم بورژوازی، همان سوسیالیسم بورژوازی بعد از فروپاشی اردوگاه شرق است. اینها اکثریت چپ فعلی ایران را تشکیل میدهند، این چپ خواهان ایجاد اصلاحاتی در سیستم کاپیتالیستی ایران است. می‌خواهد صنعت درست و حسابی ای داشته باشد، طب و بهداشت سطح بالائی داشته باشد، دین از دولت جدا باشد، می‌خواهند کشوری داشته باشند که بتوان در آن زندگی کرد مثل کشورهای اروپائی یا حداکثر ترکیه. اینها امکان پذیر هست یا نیست، خوبند اما کمونیسم ما نیستند. کمونیسمی که می‌خواهد این جامعه را زیر و رو کند، استثمار و طبقات را براندازد و ساختمان جامعه را دوباره بازسازی کند با اینها بکلی متفاوت است. اینها متحدین فعلی و آینده اپوزیسیون بورژوازی ایران، ناسیونالیسم پرو غربند. از رگه‌های دیگر از همین جنبش کمونیسم بورژوازی کسانی هستند که به جای انسان و عنصر فعاله از تاریخ شروع میکنند. می‌گویند طی مراحل مختلفی سرانجام دترمینیسم اقتصادی تاریخ غالب میشود و از اجتناب ناپذیری سوسیالیسم در تاریخ حرف می‌زنند. اینها نه وظیفه و نه فعالیتی را جلو طبقه کارگر و مردم محروم قرار میدهند. به جای پراتیک آگاهانه انسان که جوهر جهانگری کمونیسم است، اجتناب ناپذیری تاریخ را درس میدهند. می‌گویند درخت سبز تبلیغ و ترویج سازماندهی ز گهواره تا گور را باید کاشت تا بلاخره روزی بارور شود. کل این پدیده دترمینیسم اقتصادی و اجتناب ناپذیری تاریخ در خدمت این است که وظیفه و فعالیت سیاسی و حزبی خاصی در دستور کارگر قرار ندهند. کارگر را تمییزه و غیر سیاسی و سیاست‌گریز بار آورند. کارگر باید نسل اندر نسل کارگر کار کند و استثمار شود تا

دوره ماند و از آن فراتر نرفت. تمام واقعیات و لحظات آن تاریخ و جدلهای منصور حکمت نیز با این خط در حزب کمونیست کارگری آن دروه بیانگر این واقعیت است. حمید تقوایی و دوستانش از چیزی عدول نکرده اند، تغییر عقیده نداده اند، همانند که سالهاست بوده و هستند، عمر جنبش آنها مدتهاست که بسر رسیده است، این بار با چوبدستی ناسیونالیسم پرو غرب در روپوش جنبش سرنگونی فیلشان یاد هندوستان سنت پوسیده سابق کرده است. هدف این سوسیالیسم بورژوازی نیز محروم کردن طبقه کارگر از حضور مستقل و از ستاد رزمنده و کمونیستی آن در تحولات سیاسی آینده ایران و تبدیل کردن آن به پیاده نظام بورژوازی است تحت نام تامین سوسیالیسم توسط جنبش سرنگونی. به جای بورژوازی "ملی و مترقی" این بار به نام "سوسیالیسم" می‌خواهند بورژوازی دیگری را، بورژوازی مدرن و طرفدار غرب را در ایران سرکار بیاورند.

دیگر رگه‌های سوسیالیسم

بورژوازی

کمونیسم بورژوازی که سرمایه داری دولتی را تحت عنوان راه رشد غیر سرمایه داری که بقول آنان نه سوسیالیسم است که نبود و نه سرمایه داری است که بود، تبلیغ میکردند. قطبی بود که خواهان سرمایه داری دولتی بود. از لحاظ نظامی قدرتمند بود. یکی از قطبهای بورژوازی بود که به نام کمونیسم حرف می‌زد. این کمونیسم بورژوازی سوسیالیسم و مارکس را برای این می‌خواست که به کارگر در شوروی سابق و دیگر کشورهای اروپای شرقی به قبولاند که از وضع زندگی خوبی برخوردار است. از او می‌خواست که سرش را پائین انداخته و کار کند و به دستمزد بسیار پائین نیز رضایت دهد علی‌رغم عقب ماندگی تکنولوژی و فرسودگی وسایل کار. از او می‌خواست که در چنین شرایط کاری ای از نیروی کار خود مایه بگذارد و به ارزش اضافه مطلق برای این بورژوازی تن دهد. احزاب اردوگاهی در کشورهای مشهور به تحت سلطه تبلیغ میکردند که صنعتی کردن و دست‌یابی به چنین سوسیالیسم بورژوازی ای به کمک اتحاد شوروی سابق ممکن است. این احزاب کمونیست اردوگاهی نسل وسیعی از انسانهای این جوامع را با این کمونیسم یار آوردند، نسلی از انسانی شریف، و آنان را در این راه در همکاری و همیاری با دولتهای ارتجاعی تحویل این دولتها دادند و این

این کشور از قبیل نفت و گاز و برق و ذوب آهن و فولاد سازی و غیره حتی اعتراضی به جمهوری اسلامی نکرده اند که چرا رفیق هم طبقه ای آنان را آزاد نمیکند. و این چیزی جز موقعیت بد و نامناسب طبقه کارگر را در مقابل جمهوری اسلامی نشان نمیدهد. می‌بینند که جمهوری اسلامی می‌گیرد و می‌بندد و اعدام میکند و ما نمی‌توانیم کاری بکنیم. با این وجود چشمه‌هایشان را می‌بندند و می‌گویند، گفتن اینکه جمهوری اسلامی در مقابل مردم ایران تفوق روحی پیدا کرده است، "تسلیم طلبی" است!

تنها روشفکران چپ و سوسیالیست حاشیه ای و کم نفوذ اند که فازغ از موقعیت طبقه کارگر، فازغ از روندهای واقعی اجتماعی همچنان سازمان "ظفر نمون" خود را دارند و با تکرار طوطی وار و کلیشه پردازی و عبارت پردازیهای انقلابی دنیای خود را پر میکنند. "شکست طلب" عکس العمل آنها در مقابل ماست که به ساحت "مقدس" جنبش آنها، جنبش ناسیونالیسم غرب که طلیعه سوسیالیسم بورژوازی است تعرض کرده ایم. وگرنه کسی را که شکست چیزی را برساند چرا باید شکست طلب خواند؟ میتوان موافق یا مخالف بود. به یک معنی شکست افق ناسیونالیسم پرو غرب شکست افق کل نبروهای این جنبش است که به پیروزی آن امید بسته بودند، شکست بی ربطی افق کل نیروها و جریاناتی از چپ و راست این جنبش به مبارزه توده کارگر و دیگر مردم آزادیخواه ایران است. ظاهرا اعلام این شکست بر بخشی از نیروی این جنبش در حزب کمونیست کارگری گران آمده است.

یک نتیجه گیری کوتاه

این بررسی هرچند کوتاه باید نشان داده باشد که حزب کمونیست کارگری در کنار کل چپ رفرمیسم بورژوازی ایران اجزاء و رگه‌های مختلف جنبش ناسیونالیسم پرو غرب را تشکیل میدهند. مثل جنبش ملی - اسلامی احزاب و نیروهای اعلام شده و اعلام نشده این جنبشند. پدیده ای کاملا متفاوت از ما و از کمونیسم ما هستند. سنت فکری و سیاسی اینها، شیوه و روشها و مواضع سیاسی و پراتیک و مشغله‌های اینها، عکس العمل اینها در مقابل ما خویشاوندی حزبی و جنبشی اینها را فریاد می‌زند. واضح است حمید تقوایی تا تشکیل حزب کمونیست ایران همراه منصور حکمت نقش مهمی در مبارزه ضد پوپولیستی آن دوره داشت. اما متاسفانه در آن

نمی‌خواهد به پذیرد که جنبش ناسیونالیسم پرو غرب افقش را در مقابل جمهوری اسلامی از دست داده است و دارد تسلیم طلبی و کرنش به جمهوری اسلامی را به جامعه تسری میدهد. خانم سیمین بهبهانی که تا دیروز افتخارش این بود که در دفاع از حقوق زن جلو پاسدارها می‌ایستاد اکنون دارد قرائت قران از حقوق زن را مینا می‌گیرد که نفس زن ستیزی اسلام از آنجا شروع میشود. مردم از جمهوری اسلامی همچنان بیزار و متنفرند. اما قرار نیست قدرتمند شدن جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی در منطقه باعث نشود که جمهوری اسلامی در ایران از این موقعیت بعنوان تفوق روحی خود بر مردم ایران استفاده نکند. اگر این کار را نمیکرد جمهوری اسلامی نبود. رژیم اسلامی میزند و می‌گیرد و اعدام میکند تا از این فرصت به نفع خود و برای مرعوب کردن مردم و دور کردن آنان از تعرض به جمهوری اسلامی استفاده کند. این چپ که یک مبارزه صرفا ضد رژیمی کائنااتش را ساخته است، برمیگردد و میگوید گفتن تفوق روحی جمهوری اسلامی بر مردم "تسلیم طلبی" است. می‌گوید جمهوری اسلامی از ترس مردم و از سر استیصال است که می‌گیرد و اعدام میکند.

هیچ دولت بورژوازی حتی از نوع جنایتکار آن مثل جمهوری اسلامی اگر به بیند که زدن و کشتن و گرفتن باعث میشود که آب به آسیاب اپوزیسیون خودش میریزد، یا به بیند با عکس العمل وسیع مردم روبرو میشود، این کار را نمیکند، عقب میکشد و دست نگه میدارد. چون می‌بیند که آب به آسیاب اپوزیسیون خودش میریزد. جمهوری اسلامی از مردمی که از سر استیصال حتی شورش و طغیان نیز میکنند ترس چندانی ندارد. میزند و مردم مستاصل را عقب میراند.

کمونیستها زمانی برای در دست داشتن نبض سیاسی جامعه و اتخاذ تاکتیکهای مبارزاتی خود میرفتند سراغ موقعیت طبقه کارگر در مقابل حکومت های بورژوازی. این چپ نه ربطی به طبقه کارگر دارد و نه از ترس فروریختن دیوار شنی مبارزه صرفا ضد رژیمی خود حاضر است نیم نگاهی به موقعیت طبقه کارگر در مقابل حکومت اسلامی سرمایه بیاندازد. می‌بینند که رهبران و تشکلهای کارگری در خارج کشور خواستار آزادی اصائلو و محمود صالحی شده اند اما در خود ایران هیچکدام از رهبران کارگری در صنایع مهم

کمونیزم ها و انقلاب:

منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت

(۱)

توضیح:

این متن، بخش اول سخنرانی کوروش مدرسی در انجمن مارکس - حکمت لندن در روز شنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۸۴ (۱۶ ژوئیه ۲۰۰۵) است که به همت برهان دیوارگر و معصومه شهبازی مکتوب و سپس توسط سخنران تلخیص و ادیت شده است. فایل صوتی این سخنرانی در سایت انجمن مارکس - حکمت (www.marxhekmatsociety.com) و همچنین در سایت کوروش مدرسی (kooorosh-modaresi.com) در دسترس است.

فهرست

مقدمه

چند برداشت یا تحریف "خودبخودی"

- ۱ - لنین و مرحله بندی انقلاب
- ۲ - انقلاب دمکراتیک و خصلت غیر سرمایه داری جامعه
- ۳ - برنامه دنیای بهتر و بحث جمهوری دمکراتیک انقلابی

مفروضات

فصل ۱ - انقلاب و طبقه کارگر

۱ - انقلاب و شرایط انقلابی

۲ - تلاطم انقلابی، طبقه کارگر کدام انقلاب؟

مقدمه

رابطه طبقه کارگر و کمونیستها با انقلاباتی که در جامعه شکل میگیرد اساسی ترین مسئله در مارکسیسم است. اگر قرار است مارکسیسم ابزار تغییر باشد و نه تفسیر، آنوقت مهمترین و تعیین کننده ترین مقطع تغییر، دوره های انقلابی است. ماهیت جریانات مدعی مارکسیسم و کمونیسم را درست حول همین مسئله میتوان تشخیص داد. سیاست در رابطه با دوره های انقلابی بطور کلی و خود انقلابی که شکل میگیرد نه تنها فاصله میان مارکسیسم و اپورتونیزم، نه تنها فاصله میان جنبش های اجتماعی مختلف و متضاد بلکه به فاصله میان انقلاب و ضد انقلاب تبدیل میشود. در این دوره مسئله این است که طبقه کارگر و کمونیست ها برخورد شان به انقلابی که شکل میگیرد چیست؟ چگونه سیاست شان را در رابطه با هر انقلاب تنظیم میکنند و به یک انقلاب معین چگونه برخورد میکنند؟ چه پرچمی را بر میدارند و اصولا یک انقلاب را چگونه ارزیابی میکنند؟ برای این موقعیت ها یک تاکتیک

انقلابی، جامعه و طبقات از نظر سیاسی و سنت اجتماعی یک روزه راه چند ده ساله را میپیمایند. از انقلابات ۱۸۴۸ تا کمون پاریس؛ از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب اکتبر و از انقلاب آلمان تا انقلاب ۵۷ ایران این واقعیت مشترک و عیان است. ایضا به همین دلیل است که در تاریخ مارکسیسم بسیاری از متون مارکسیستی از جدل های همین مقاطع تاثیر گرفته است و یا اساسا در این رابطه با این مقاطع نوشته شده اند. هجدهم برومر لویی بناپارت، انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، خطابیه اتحادیه کمونیست ها، دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، تزه های آوریل، دولت و انقلاب، چپ روی بیماری کودکی کمونیسم، آناتومی لیبرالیسم چپ، دولت در دوره های انقلابی، حزب و قدرت سیاسی تنها نمونه هایی از این ادبیات هستند.

تجربه مشخص تر خود ما انقلاب ۵۷ ایران است. جامعه دچار تحول انقلابی شد انقلابی به جریان افتاد که سوسیالیستی نبود و سواالی که در مقابل ما قرار گرفت این بود که کمونیست ها با این تحرک یا با این تحول انقلابی چگونه باید برخورد کنند و چپ و راست درست در تمام عمق جامعه حول پاسخ به همین سوال صف آرایی کردند.

همین مسئله در تحولات کردستان بعد از حمله جمهوری اسلامی نیز دوباره موضوعیت پیدا میکند. در مقابل حمله جمهوری اسلامی یک تحرک وسیع و همه جانبه اجتماعی، سیاسی در جامعه شکل میگیرد که نه تنها سوسیالیستی یا کمونیستی نیست بلکه بسیاری از ارزش ها و افق های خود را از سنت ناسیونالیستی کرد میگیرد. سوال چه در خود کردستان (برای نیرو هائی مانند هسته اولیه کومه له) و چه در خارج کردستان برای سایر نیروهای چپ این میشود که چه تاکتیک و چه سیاستی را باید در قبال این تحرک خاص در پیش گرفت؟ در پاسخ به این سوال بخشی به تلاش برای سازمان دادن این مقاومت پرداختند، بخشی، مانند وحدت کمونیستی، در اندازه گیری سوسیالیستی بودن یا نبودن این جنبش گیر کردند و معطل ایستادند تا شاید انقلاب سوسیالیستی نوپتش بشود تا آنها بتوانند دخالت کنند و بالاخره بعضی دیگر در ادامه روش های به اصطلاح کلاسیک سر از اکونومیسم در آوردند و در دنیای واقعی طبقه کارگر و مردم را به بورژوازی کرد و ناسیونالیسم سپردند.

امروز هم که جامعه وارد یک دوره بحران انقلابی میشود همین سوال مجددا در مقابل ما قرار گرفته است. طبعاً پاسخ همه جانبه به این مسئله در ظرفیت جلسه امروز نیست. به سهم خود تلاش میکنم طی سلسله بحث

هائی که اعلام کرده ایم تصویر کامل تری از پاسخ به این سوال را مطرح کنم. جلسه امروز در واقع پیش درآمد متدیگ یا روش شناسانه بر این مجموعه بحث ها است. امروز هم به اعتقاد من صف کمونیسم و صف اپورتونیزم، صف طبقه کارگر و طبقه بورژوا و صف جنبش سوسیالیستی و جنبش های بورژوائی در تئوری و در تاکتیک درست همین جا از هم جدا میشوند. معلوم میشود که مستقل از هر قافیه پردازی چپ یا راست، یک نیروی سیاسی چه راهی را در مقابل جامعه قرار میدهد. آیا راه انقلاب سوسیالیستی را در مقابل جامعه قرار میدهند و یا راهی را طرح میکنند که طبقه کارگر و مردم انقلابی را به پیاده نظام تحقق افق ها، آرمان های این یا آن جنبش بورژوائی تبدیل مینماید.

تحرک سیاسی موجود در حزب کمونیست کارگری ایران، که در سخنرانی آتی به آن خواهیم پرداخت، هم در نهایت حول همین مسئله دهان باز کرد. پشت تمام زیر پا گذاشتن قرار ها و موازین تشکیلاتی، توطئه گری، محفل بازی و کل اپورتونیزم تشکیلاتی از جانب رهبری جدید حزب کمونیست کارگری، همین اختلاف سیاسی واقعی وجود داشت. اختلافی که از تغییر اوضاع سیاسی ایران ناشی میشود. تاکید من این است که پشت اختلافات درون حزب کمونیست کارگری اختلاف حول مسئله "کمونیستها و انقلاب" قرار دارد. اختلافی که احزاب کمونیست را همیشه در چنین شرایطی به انشقاق کشانده است. به اعتقاد من در اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری در این دوره خط چپ سنتی (مارکسیسم انقلابی) یک منشویسم وارونه یک پوپولیسم پشت و رو را نمایندگی کرد.

میگویم پوپولیسم پشت و رو به این دلیل که پوپولیسمی که حول انقلاب ۵۷ شکل گرفت شرق زده و ضد امپریالیستی بود این یکی غرب گرا و مدرنیست. پوپولیسم پشت و رو مثل لباس پشت و رو. همان فابریک و همان سیستم فکری است با نتیجه گیری های پشت و رو که راجع به آن صحبت خواهیم کرد.

از منصور حکمت، لنین و مارکس خواهیم خواند مضمون این اپورتونیزم و آخر این پوپولیسم از نظر تئوریک بر این "تلاش" استوار است که میخواهد سوسیالیسم را با اتکا به یک جنبش همگانی، خلقی و مردمی پیاده کند. پوپولیسم و لیبرالیسم چپ ایران در دوره انقلاب ۵۷ میخواست با جمهوری دمکراتیک خلق و با انقلاب خلقی و با انقلاب سوسیالیسم را متحقق کند. منشویک ها هم در انقلاب روسیه همین کار را میخواستند انجام دهند.

در نتیجه برای طبقه کارگر و کمونیست های امروز ایران بسیار حیاتی است که با دید کاملاً

روشنی به این مسئله نگاه کنند. و تصویر روشنی داشته باشند که چگونه تحولات جاری در ایران را به نفع طبقه کارگر و به نفع رهائی قطعی انسان به سر انجام رسانند. تلاطم انقلابی در ایران، تنها انقلابی گری پرولتری و کمونیستی را به حرکت در نمی آورد. تحرک انقلابی آفتابی است که همه سنت های سیاسی خفته را بیدار میکند. جنبش های طبقاتی مختلف راه حل های خود برای جامعه بحران زده را صریح تر در مقابل جامعه قرار میدهند. مقابله با گیج سری و سردرگمی تاکتیکی در جنبش کمونیستی طبقه کارگر که محصول نفوذ سنت ها، افق ها و جنبش طبقات دیگر است حیاتی است. بدون داشتن تصویری روشن از اهداف فوری و آتی برای انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر تاکتیک عاری از تناقض و نوسان امکان پذیر نخواهد بود.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه تعلق خاصی به جمع بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

چند برداشت یا تحریف "خودبخودی"

در این زمینه به چند برداشت یا تحریف نه چندان "خودبخودی" از مارکس - لنین و خط حکمت که اینجا موضوعیت دارد و مستقیماً به بحث امروز مربوط میشود اشاره میکنم.

۱- لنین و مرحله بندی انقلاب

گفته میشود که لنین معتقد به مرحله بندی انقلاب، آنطور که چپ سنتی آن را میفهمد، است. به این معنی که لنین معتقد بوده است که بنا به درجه رشد نیروهای مولده در روسیه، انقلاب در این کشور دو مرحله دارد. مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی و وی با توجه به درجه رشد سرمایه داری در روسیه اصولاً انقلاب روسیه را دمکراتیک میدانست.

ما وقتی که لنین در تزه های مشهور خود در آوریل ۱۹۱۷ انقلاب روسیه را سوسیالیستی اعلام کرد و با توجه بای اینکه به زحمت میتواند از "تکامل نیروهای مولده" در فاصله فوریه ۱۹۱۷ تا آوریل همان سال حرف زد.

همان حال یک تعادل قوای موقت میان اعتراض توده ای و دولت وجود دارد.

دوران بحران انقلابی بنا به تعریف موقت است. بی ثباتی دولت و بحران انقلابی در جامعه باید دیر یا زود به نفع یکی از طرفین یک سره شود. جامعه نمیتواند طولانی مدت در بلا تکلیفی بسربرد.

به اعتقاد من شکل گیری شرایط انقلابی در جامعه مستقیماً محصول فعالیت احزاب نیست یعنی چنین شرایط انقلابی در یک جامعه مستقیماً به اراده، نقشه و یا طرح یک حزب سیاسی بستگی ندارد. شکل گیری اوضاع انقلابی در جامعه به فاکتورهای بسیار پیچیده و متنوعی بستگی دارد که خارج از حیطه تاثیر گذاری بلاواسطه احزاب سیاسی قرار میگیرند. از جمله این فاکتور ها باید به تاریخ، سنت اعتراضی و سنت های سیاسی در یک جامعه، جغرافیا، وضعیت اقتصادی، صلح، اقتصاد دنیا، اتفاقات و کشمکش های موجود در جامعه و منطقه غیره اشاره کرد. این فاکتور ها در کنار هم و در مقاطع خاصی جامعه را به تلاطم سیاسی ای دچار میکنند که در آن دولت در مقابل اعتراض توده ای بی ثبات میشود. تاکید میکنم که در شرایط انقلابی این اعتراض مردم است که عامل بی ثباتی است نه عواملی دیگر مانند دعوا های داخلی رژیم یا خطر کودتا و غیره. در اوضاع انقلابی مردم در میدان هستند و قدرت دولت را نادیده میگیرند، دولت را به چالش میطلبند گرچه هنوز نمیتوانند آن را سرنگون کنند.

دولت هم نمیتواند مردم را به عادی کردن اوضاع و رفتن سر کار و زندگی عادی مجبور کند. در شکل گیری اوضاع انقلابی احزاب سیاسی یکی از فاکتور های (و نه فاکتور تعیین کننده) هستند. بعکس شرایط انقلابی که شکل گیری آن خارج از محدوده عمل مستقیم احزاب سیاسی است تبدیل شرایط انقلابی به انقلاب یعنی تلاش مستقیم برای سرنگونی دولت توسط مردم معترض، اینکه این انقلاب منجر به سرنگونی دولت میشود یا نه و بالاخره اینکه این انقلاب به چه سیستم یا نظام حکومتی منجر میشود موضوعاتی هستند که مستقیماً به پراتیک احزاب سیاسی مربوط میشوند. به عبارت دیگر اینکه آیا شرایط انقلابی معینی به یک انقلاب تبدیل میشود یا نه این انقلاب پیروز میشود یا نه همگی به نقش احزاب سیاسی یعنی به نقش عنصر ذهنی، عنصر آگاه و عنصر دخالتر بستگی پیدا میکنند. احزاب و سنت های سیاسی عامل اصلی شکل دادن به تاریخ در این دوره ها هستند. در بحث "جبر یا اختیار؟ منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ"

میداند چنین برداشتی از مارکس بسیار طبیعی است. از نظر تئوریک بحث حمید تقوایی تماماً بی سر و ته و سطحی گری مطلق تئوریک است. بحث ما یک تز پایه ای مارکسیستی است، این حکم پایه ای ماست که انقلاب سوسیالیستی را وقتی میتوان گرفته باشد. جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی با جنبش سوسیالیستی یکی نیستند.

۳- از نظر ما تصرف قدرت توسط طبقه کارگر به این معنی است که حزب سیاسی طبقه کارگر قدرت را میگیرد. طبقه کارگر تنها با یک حزب کمونیستی میتواند قدرت را بگیرد. در بحث حزب و قدرت سیاسی نظرم در این مورد را به تفصیل توضیح داده ام

خصوصیت بعضاً تخصصی این بحث و ضرورت نقل قول های مفصل

امروز فرم ارائه بحث با فرم ارائه بحث های تا کنونی در انجمن مارکس و انجمن مارکس - حکمت تفاوت دارد. قبلاً در بحث بیشتر معطوف به سخنان خود سخنران بود و نقل قول های زیادی مطرح نمیشد. در بحث امروز من ناچارم مکرراً به بحث های مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت رجوع دهم و بخش هایی از گفته ها و نوشته های آنها را اینجا نقل کنم. امیدوارم بحث خسته کننده نباشد و دقت تان را از دست ندهید.

فصل اول - انقلاب و طبقه کارگر

۱- انقلاب و شرایط انقلابی
قبل از پرداختن به رابطه طبقه کارگر و انقلاب باید ابتدا دو مفهوم که اینجا مورد استفاده من است را از هم جدا کنم. اول شرایط یا بحران انقلابی است، و دوم انقلاب به عنوان یک عمل مشخص خیزش برای سرنگونی دولت حاکم از جانب توده مردم. الف - اوضاعی که به آن شرایط، بحران و یا تلاطم انقلابی گفته میشود را میتوان به شیوه های مختلف تعریف کرد. اما مضمون اساسی این تعریف ها این است که قدرت دولت توسط اعتراض توده ای به مصاف طلبیده شده است و سرنواشت قدرت سیاسی نا معلوم است. شرایط انقلابی تنها اشاره به نفس وجود اعتراض و درجه گستردگی آن ندارد. ممکن است در شرایطی اعتراضات بسیار گسترده و حتی خشن و قهر آمیز در جامعه وجود داشته باشد بدون اینکه شرایط انقلابی باشد و یا جامعه در یک بحران انقلابی به سر برسد. وجود شرایط انقلابی اشاره به این واقعیت دارد که مسئله قدرت سیاسی دولت به چالش کشیده شده است و دولت بی ثبات جلوه میکند. لنین میگوید وقتی که "بالائی ها نمیتوانند حکومت شان را اعمال کنند" و پائینی ها هم "تمیخواهند این حکومت را قبول کنند". اما در

میکند که طبقه کارگر باید انقلاب سوسیالیستی بکند. در نتیجه بخشی از چپ، بخصوص چپی که از دهه نود بیرون آمد و به این نتیجه رسید که کلا سوسیالیسم عملی نیست یا وقتش نیست و باید فعلاً تنها برای رفرم مبارزه کرد و وضعیت معیشت کارگران و بهداشت را بهبود داد یا باید فرهنگهای مختلف را با هم آشتی داد و غیره مخاطب این بحث گرفته نشده اند.

بحث را از این حکم شروع میکنیم که طبقه کارگر نیازمند انقلاب سوسیالیستی است. بردگان جهان امروز ناچارند برای رهایی از قید بردگی قیام کنند. همان طور که شکست اسپارتاکوس نمیتواند مبنائی برای قبول بردگی از جانب بردگان قرار گیرد، شکست انقلاب اکتبر، کمیت طبقه کارگر و یا هر کاستی ای در تئوری مارکس نمیتواند مبنای عدم تلاش طبقه کارگر برای یک انقلاب سوسیالیستی فوری و همین امروز باشد. کمونیسم و تلاش برای انقلاب سوسیالیستی قبل از اینکه یک مکتب باشد یک جریان اجتماعی همزاد جامعه سرمایه داری است و این جامعه از آن گریزی ندارد. در این رابطه میتوانید به بخش دوم بحث انقلاب روسیه مرجع کنید.

۲- طبقه کارگر نمیتواند در چهار چوب دولت بورژوازی تغییر بنیادی به وجود بیاورد. بر عکس روابط بورژوائی که در متن جامعه فتوئالی رشد کرد، روابط سوسیالیستی نمیتواند در بطن جامعه بورژوائی رشد کند. پیش شرط انقلاب سوسیالیستی این است که طبقه کارگر قدرت سیاسی را بگیرد و دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال کند. این جمع بندی مارکس و انگلس از تجربه کمون پاریس است و این نکته ای است که بیانیه تاسیس حزب کمونیست کارگری حکمتیست از آن شروع میکنند میگویند

در ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی، استقرار حکومت کارگری یعنی جمهوری سوسیالیستی و تحقق برنامه "یک دنیای بهتر" مبارزه میکند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این هدف است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایجاد یک حزب سیاسی مدرن، اجتماعی و توده ای کمونیستی در ایران و تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد.

(تاکید از من است)

همین حکم بدیهی مارکسیستی مورد اعتراض حمید تقوایی قرار گرفته است. گویا طبق این حکم ما میخواهیم انقلاب سوسیالیستی را عقب بیندازیم. البته برای کسی که با سرنگونی جمهوری اسلامی به "مشروطه اش میرسد" و این سرنگونی را همان انقلاب سوسیالیستی

۳ - برنامه دنیای بهتر و بحث جمهوری دمکراتیک انقلابی
"بد فهمی" دیگری که البته از همان "تساویر" بالا عمیقاً تاثیر گرفته است و به صفوف حزب کمونیست کارگری بر میگردد این است که گفته میشود اینکه در برنامه دنیای بهتر نامی از "جمهوری انقلابی" برده نشده است دال بر این است که منصور حکمت بدون یک نقد رو باز و صریح بحث خود در دفاع از جمهوری انقلابی و کل جدل خود علیه لیبرالیسم چپ در این زمینه را پس گرفته است. ایده بازهم این است که همانطور که لنین که در تظاهرات آوریل بحث های دو تاکتیک را زیر جُلکی پس گرفت، منصور حکمت هم با بحث کمونیسم کارگری و برنامه دنیای بهتر کل بحث های دوره حزب کمونیست ایران در مورد جمهوری انقلابی، بحث در باره جمهوری انقلابی در نوشته "دولت در دوره های انقلابی"، و دفاعیه او از این بحث در جدل با لیبرالیسم چپ که با پرچم "انقلاب سوسیالیستی است" به میدان آمده بود را کنار گذاشته است. این برداشت در واقع نسخه خانگی همان "سوتفاهم" های بند های قبلی است.

به اعتقاد من این برداشت ها به لحاظ فاکت غلط و از نظر تئوریک بسیار سطحی و غیر مارکسیستی هستند. این برداشت ها ناشی از نظری فکری متعلق به سیستمی هستند که همیشه در مقابل نتیجه گیری های پراتیک مارکس و بخصوص لنین ایستاده است و به همین اعتبار هیچگاه متوجه نکته محوری در خط منصور حکمت نشد.

در ادامه بحث بعضاً به همین مسائل بر خواهیم گشت و این مشاهدات را مستدل خواهیم کرد.

مفروضات:

در بحث امروز دانسته هائی را باید فرض بگیرم. کسی که به این بحث گوش میدهد یا بعداً به آن مراجعه میکند بداند که چه موضوعاتی را اینجا تکرار نمی کنیم یا به آنها نمی پردازم.

نظرم را راجع به انقلاب سوسیالیستی، قیام، طبقه کارگر، تصرف قدرت سیاسی، حزب و قدرت سیاسی، تجربه انقلاب روسیه، جنبش های اجتماعی و رابطه شان با احزاب و طبقات را جاهای دیگری نسبتاً به تفصیل توضیح داده ام و اینجا فرصت تکرار آنها را ندارم. اگر در بحث بعد از ارائه سخنرانی پرداختن به این مسائل لازم شد به تناسب فرصت به آنها خواهیم پرداخت. خواننده یا شنونده بعدی این مباحث اگر لازم بداند ناچار است به نوشته ها و سخنرانی های قبلی رجوع کند. اما کماکان تاکید بر بعضی از این مفروضات شاید مفید باشد.

۱- اینجا در مورد ضرورت سوسیالیسم بحث نمیکنم. فرض بر این است که شنونده یا خواننده این بحث ضرورت سوسیالیسم را قبول دارد و فکر

این بینش به این نتیجه میرسد که با طرح "تظاهرات آوریل" در واقع لنین بینش سنتی و دیدگاه مرحله بندی انقلاب را کنار گذاشت و در واقع به خط تروتسکی چرخید. از نظر این بینش "تظاهرات آوریل" به معنی کنار گذاشتن بحث "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان"، انقلاب دمکراتیک، بحث های دو تاکتیک، یا بحث های مربوط به دولت موقت انقلابی است. تاریخ نگاران آکادمیک، تروتسکیست ها، چپ رادیکال اروپا که بعد از تجربیات استالین و بعد از فروریختن بلوک شرق "حسن نظری" به لوگزامبورگ و تروتسکی پیدا کرده اند و همینطور بعضاً چپ نو و مکتب فرانکفورت و آن بخش از چپ سنتی ایران که بعد شکست انقلاب ۵۷ رسماً یا عملاً به نفی لنینیسم رسید این ایده ها را تکرار میکنند. البته نباید عجیب باشد که متوجه شویم که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری هم درست همین "سوتفاهم سنتی" را در مورد لنین دارد و آنرا به تفاوت قائل شدن میان دیدگاه "انقلاب مرحله ای" منصور حکمت در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و برنامه حزب کمونیست ایران از یک طرف و برنامه حزب کمونیست کارگری از طرف دیگر تعمیم داده است. اثبات نادرستی این دیدگاه یکی از محور های اساسی بحث من در سال ۲۰۰۰ در باره انقلاب روسیه و در روشن کردن تمایز میان بلشویسم و لنینیسم است.

۲- انقلاب دمکراتیک و خصلت غیر سرمایه داری جامعه

گفته میشود که مبنای تاکتیک های لنین تا سال آوریل ۱۹۱۷ و انقلابی که آن را دمکراتیک مینامید از خصلت غیر سرمایه دارانه بودن جامعه روسیه ناشی میشود. حال که جامعه ما سرمایه داری است این نسخه های لنین کاربردی در جامعه امروز ما ندارد. این یک تحریف جا افتاده است که در تمایز با لنینیسم آن را بلشویسم خوانده ام. این تحریف پیش فرض سوسیالیسم اردوگاهی چینی و روسی، لیبرالیسم چپ تروتسکیستی و البته پوپولیست های خودمان هم بوده و هست. بر اساس این پیش فرض هدف شرکت در انقلاب های غیر سوسیالیستی در کشورهایی که هنوز "سرمایه داری غالب نیست"، رفع موانع رشد سرمایه دارانه جامعه است و نه حل معضل ذهنی طبقه کارگر و مردم زحمتکش. این برداشت، موافق هر طرف از معادله سوسیالیستی یا دمکراتیک که باشید برداشت مشترک پوپولیسم ایران و سنت تروتسکیستی ایران (مثلاً وحدت کمونیستی) در دوره انقلاب ۵۷ بود و یک برداشت تیپیک منشویکی است که به آن خواهیم پرداخت. این برداشتی است که هنوز در میان چپ متعلق به کمونیسم بورژوائی دست بالا را دارد.

قطب انقلاب و ضد انقلاب را کدام جنبش ها و کدام طبقات تشکیل می‌دهند. یا افق حاکم بر این دو طرف افق کدام جنبش ها است. پاسخ به این سوال در تعیین تاکتیک طبقه کارگر نقش تعیین کننده دارد. اگر به این سوال غلط جواب بدهید به اصطلاح جای دوست و دشمن را عوضی میگیرید.

برای مثال در انقلاب اکتبر، که یک انقلاب پرولتری بود که طبقه کارگر را به قدرت رساند مسئله محوری صلح، نان و زمین بود. هیچیک از این خواست ها فی نفسه سوسیالیستی نیستند. یک حکومت بورژوازی هم ممکن بود به صلح تن بدهد، تقسیم اراضی کند و حداقل معاش را تامین نماید. اما در فاصله فوری تا اکتبر در شکاف جامعه حول این خواست ها تقریباً کل جنبش ها و احزاب بورژوازی یک طرف ایستاده بودند و طبقه کارگر و دهقانان که اساساً توده اصلی سربازان را هم تشکیل میدادند به گرد جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایستادند.

کل بورژوازی یک طرف و بخش اعظم طبقه کارگر و بخش وسیعی از خرده بورژوازی یعنی دهقانان در طرف دیگر ایستاده بود. پائین کشیدن دولت موقت کرنسکی به معنی این بود که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر کل جنبش های بورژوازی را به زیر کشیده است.

به عکس انقلاب اکتبر در انقلاب فوریه این شکاف میان عقب مانده ترین سنت بورژوازی (تزاریسم) از یک طرف و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، و جنبش های بورژوا - لیبرالی، مشروطه خواه، نارودنیک و غیره از طرف دیگر بود. سرنگونی دولت تزار به عکس سرنگونی دولت کرنسکی به معنی پیروزی جنبش سوسیالیستی نبود به معنی پیروزی "دمکراسی" و یا یک جنبش همگانی بود.

میخواهم بگویم وقتی راجع به انقلاب صحبت میکنیم اولاً باید روشن باشد که چه خواست یا خواست هائی به محور انقلاب تبدیل شده است و این خواست ها چه خصلت طبقاتی دارند و ثانیاً ترکیب جنبش هائی که در دو طرف این شکاف انقلاب ایستاده اند چیست و سرنگونی دولت به معنی پیروزی چه کسی و چه جنبشی است.

با این مقدمه به بررسی تاریخی برخورد کمونیست ها در مقاطع تعیین کننده میپردازیم و بطور اخص سه موضوع را مورد بررسی قرار میدهیم:

مارکس و انگلس: از مانیفست کمونیست تا انقلابات ۱۸۴۸
لنین: انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷
منصور حکمت و انقلاب در ایران

ادامه دارد

جنبشی علیه آپارتاید شکل میگیرد که با شعار "هر انسان یک رای" (one man one vote) خود را بیان میکند. این جنبش و سازمان چتری و فراگیری که از آن بوجود آمده است (یعنی ANC) نه قول سوسیالیسم داده است و نه قرار بوده جامعه را عوض کند. قرار بود تبعیض نژادی در سطح قانون را لغو کند همین کار را هم کرد.

بحث بر سر این است که جامعه حول مسائل و مطالبی به حرکت در میاید که حل آن مسائل و تحقق آن مطالبات بدون اینکه رابطه کار و سرمایه به هم بخورد ممکن است. به عبارت دیگر بخش هائی از جنبش ها و احزاب بورژوازی میتوانند خواستار انجام آن شوند.

حل مسئله ملی و یا آزادی بیان و تشکل و برابری حقوقی زن و مرد میتوانند در چارچوب یک حرکت بورژوازی متحقق شوند. اما بیکاری جزئی از سیستم تولید و باز تولید سرمایه داری است. بیمه بیکاری را میشود در چارچوب یک جنبش بورژوازی متحقق کرد اما بیکاری را نمیتوان از بین برد. کل مردمی که به میدان می آیند فقط کارگر و فقط تحت تاثیر جنبش کمونیستی این طبقه نیستند. مردم طبقاتی اند: خرده بورژواها، دهقان، کارگر و بورژوا را در برمیگیرد. و بعلاوه این مردم بطور عادی سنت و فرهنگ داده در جامعه یعنی سنت بورژوازی را منعکس میکنند.

مثلاً سال ۵۷ دهقانان در رابطه با زمین بسیج شده بودند. برای مصادره زمین و یا برای نگاه داشتن آنچه که داشتند. همان زمان سوال این بود که آیا کمونیست ها و طبقه کارگر باید از این خواست بورژوازی دهقانان حمایت کنند یا نه؟ کومه له آن زمان در پاسخ به این سوال فلج شده بود. نمیدانست باید چه سیاستی را در پیش گیرد. از یک طرف دهقانان بعضاً به تصرف و تقسیم مزارع یک پارچه بزرگ شرکت های سهامی زراعی پرداخته بودند و از طرف دیگر در مقابل مالکین مقاومت میکردند. میخواهم بگویم آنچه که کاراکتر یا مسئله انقلاب میشود دلبخواه نیست و راست روده از سرمایه داری بودن جامعه نتیجه نمیشود. و اتفاقاً اینجاست که سیاست پرولتری و غیر پرولتری و سیاست راست و چپ معنی پیدا میکند و نه در آرزو کردن یا نکردن انقلاب سوسیالیستی بطور کلی.

یکسانی حقوق زن و مرد. این ی ک فاکتور مهم دیگر این است که وقتی جامعه به سمت بحران انقلابی یا انقلاب میروند جامعه شکاف برمیآورد. دوره انقلاب یعنی دوره ای که جامعه به بخش انقلاب و ضد انقلاب تقسیم میشود که در مقابل هم صف می کشند. این مشاهده ای است دیدن آن سخت نیست. آنچه که دشوار میشود این است پاسخ به این سوال است که دو طرف این

پیش گیرند؟ این مسائل برای نسل ما بار دوم است که مطرح میشود. بار اول انقلاب ۵۷ بود و بار دوم شرایط امروز. جریان اسلامی در سال ۵۷ فراخوان تظاهرات میداد. کمونیست ها باید چه عکس العملی نشان میدادند؟ کارگران نفت باید اعتصاب میکردند؟ امروز در متن تلاطم عمومی جامعه هخا، الحواز، ناسیونالیست ها، ترک و فارس و کرد و غیره به مناسبت های مختلف در اعتراض به دولت و در جهت سرنگونی دولت فراخوان اعتراض یا تظاهرات میدهند. سیاست کمونیست ها باید چه باشد؟ میخواهم بگویم سوالی که مطرح کردم یک سوال صرفاً تئوریک نیست. یک مسئله بسیار واقعی در مقابل کمونیست ها و طبقه کارگر است.

در کشور های پیشرفته غربی شاید مسئله کمتر از کشور های عقب مانده و استبدادی پیچیده باشد. در هر تلاطمی صورت مسئله قدری روشن تر است. به این دلیل که شکاف اساسی بین طبقه کارگر و کل بورژوازی است و به محض شروع تحرک طبقه کارگر و توده مردم کل بورژوازی برای دفاع از سیستم در مقابل آن صف میبندد. گرچه اینجا هم مسئله پیچیدگی های خود را دارد.

اما در اکثر نقاط دنیا مسئله همین درجه روشنی را هم ندارد. به این دلیل که جامعه حول مسائلی به حرکت در می آید که علاوه بر طبقه کارگر طبقات دیگر (به عنوان طبقه و جنبش و نه آحاد مردم) به حرکت در می آورد و ذهنیت و خواست جامعه انعکاس همین اختلاط جنبش ها و اهداف طبقاتی تفاوت است. به عبارت دیگر قطب بندی و پلاریزه شدن جامعه در این تلاطم انقلابی میان جنبش پرولتری و جنبش های بورژوازی نیست. مخلوط تر و مبهم تر است. نه خواستی که جامعه را به حرکت در می آورد یک خواست سوسیالیستی است و نه پلاریزاسیون جنبشی جامعه حول طبقه کارگر و بورژوازی انجام شده است.

وقتی میگویم خواست سوسیالیستی نیست معنی اش این نیست که مورد علاقه طبقه کارگر نیست. به این معنی است که علی الاصول بدون از بین بردن مالکیت خصوصی و بدون از میان بردن سرمایه داری میشود آن خواست را عملی کرد. مثلاً یکسانی حقوق زن و مرد. این ی ک فاکتور مهم دیگر این است که وقتی جامعه به سمت بحران انقلابی یا انقلاب میروند جامعه شکاف برمیآورد. دوره انقلاب یعنی دوره ای که جامعه به بخش انقلاب و ضد انقلاب تقسیم میشود که در مقابل هم صف می کشند. این مشاهده ای است دیدن آن سخت نیست. آنچه که دشوار میشود این است پاسخ به این سوال است که دو طرف این

دستمزد میگرفت، کار مزدی هنوز وجود داشت پول ابزار مبادله بود و دست یابی مردم به مواد مورد نیازشان بود.

برای اشاره به اینکه طبقه کارگر شروع به تغییر دادن نظام تولید کرده است بیشتر از کلمه انقلاب کمونیستی استفاده میکنم گرچه گاه از انقلاب سوسیالیستی هم استفاده میشود. بهر حال باید آن را در متن مورد استفاده معنی کرد. مثلاً وقتی میگویم پیش شرط انقلاب سوسیالیستی تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است منظور این است که وقتی برای تغییر مناسبات تولید طبقه کارگر باید بدوا قدرت را گرفته باشد. در نتیجه ابزار گرفتن قدرت سیاسی حزب است و مثلاً با اتحادیه و سندیکا نمیشود کار مزدی را لغو کرد.

۲ - تلاطم انقلابی، طبقه کارگر، کدام انقلاب؟

فرض را بر این میگذارم که همه قبول داریم که انقلاب مورد نظر کمونیست ها و طبقه کارگر، انقلابی که فکر میکنیم جامعه به آن نیاز دارد، انقلابی که فکر میکنیم آزادی و برابری را تامین میکند یک انقلاب سوسیالیستی است. هدف فوری و بلاواسطه کمونیست ها و طبقه کارگر تحقق این انقلاب است. گفتم که در جامعه سرمایه داری بنا به تعریف شرایط عینی این انقلاب فراهم است و آنچه باید فراهم شود شرایط ذهنی یعنی آمادگی طبقه کارگر برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. هر زمان ما بتوانیم بخش قابل توجهی از طبقه کارگر را برای این انقلاب آماده کنیم انقلاب عملی است. این بحث را هم در سخنرانی "حزب و قدرت سیاسی" مفصل مورد بحث قرار داده ام.

اما اشاره کردم که مسئله از اینجا شروع میشود که تلاطم انقلابی نتیجه عمل مستقیم احزاب سیاسی نیست. فاکتور های متنوعی در شکل دادن به آن دخیل هستند و در واقع طبقه کارگر و احزاب سیاسی با این تلاطم روبرو میشوند. احزاب سیاسی نه خواست محوری انقلاب را شکل میدهند و نه صف بندی در دو طرف انقلاب را در ابعاد اجتماعی و در شعور اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر تعیین میکنند. اینکه چه صفی در مقابل دولت ایستاده است و برای سرنگونی آن تلاش میکنند بستگی به اوضاع و احوال دارد.

سوال اینست که سیاست کمونیست ها و سیاست طبقه کارگر در برخورد به چنین تلاطم انقلابی باید چه باشد؟ چکار باید بکنند؟ این سوالی است که پیش پای همه ما قرار میگیرد. جامعه را یک تلاطم انقلابی فرا میگیرد: مردم شلوغ میکنند کارگران اعتصاب میکنند، دولت بی ثبات و ناتوان به نظر میرسد و جامعه دچار تلاطم انقلابی است. سوال این است کمونیستها چه باید بکنند؟ باید چه سیاستی را در

در انجمن مارکس - حکمت مفاهیمی مانند جبر و اختیار و عنصر عینی و عنصر ذهنی در تبیین مارکسیستی جامعه مورد بحث قرار دادیم. اینجا بطور خلاصه باید بگویم که منظور من از عنصر ذهنی، عنصر یا عامل فاعل تغییر در جامعه، عنصر تغییر دهنده و آن کسی که میتواند جامعه را تغییر دهد است. هرچه بیرون از این عنصر ذهنی قرار بگیرد در محدوده داده یا شرایط عینی است.

در نتیجه برای طبقه کارگر، جامعه سرمایه داری شرایط عینی یا ابژکتیوی است که انقلاب سوسیالیستی را ممکن میکند. اما وضعیت یا موقعیت ذهنی طبقه کارگر عینی فاعل این انقلاب عامل ذهنی یا سوژکتیو است. وقتی به حزب نگاه میکنید، حزب عنصر ذهنی یا سوژکتیو است و بقیه شرایط بیرون عوامل ابژکتیو میشوند.

دایره و محدوده عمل عنصر ذهنی را چارچوب عمومی امکاناتی که شرایط عینی یا ابژکتیو فراهم آورده است تعیین میکند. جامعه سرمایه داری شرایط ابژکتیو برای انقلاب پرولتری را بوجود آورده است و انجام این انقلاب منوط به آماده بودن عامل ذهنی یعنی خود طبقه کارگر است. امروز هر چقدر هم شما بخواهید نمیتوانید جامعه را به بردگی یا به یک شیوه تولید من در آوردی عبور دهید. این ممکن نیست. شرایط عینی آن وجود ندارد.

به هر حال، بحث من این است، اینکه آیا دولت سرنگون میشود، آیا مردم قدرت را میگیرند، و اینکه بعداً چه بر سر این قدرت می آید فاکتورهایی هستند که عامل ذهنی و بویژه احزاب سیاسی در آن تاثیر بلاواسطه و تعیین کننده ای دارند. مثلاً در تبدیل بحران انقلابی ای که در ایران جریان است به یک انقلاب سوسیالیستی ما یکی از فاکتور های اصلی و تعیین کننده آن هستیم.

ب - انقلاب بدون پسوند و پیشوند از نظر من یعنی تلاش مستقیم مردم برای سرنگونی دولت است که ممکن است پیروز شود یا شکست بخورد. وقتی میگوئیم جایی انقلاب شد منظور این است که مردم به خیابان ها ریختند و تلاش کردند تا دولت را سرنگون کنند. اینکه این انقلاب پیروز میشود یا نه و اینکه در نتیجه این انقلاب چه پرچمی به قدرت میرسد موضوع دیگری است. به این اعتبار قیام یک مقطع از یک انقلاب است.

در همین راستا وقت میگوئیم که انقلاب سوسیالیستی در روسیه اتفاق افتاد به این معنی است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه طبقه کارگر را به قدرت رساند. هنوز حرفی در مورد انجام انقلاب به معنی اجتماعی و تجدید سازمان جامعه نیست و هنوز در محدوده قدرت سیاسی بحث میکنیم. فردای انقلاب اکتبر طبقه کارگر

شیخون ارتجاع اسلامی به جامعه سوئد

در ماههای اوت و سپتامبر جامعه سوئد شاهد هجوم ارتجاع اسلامی به بهانه یک کاریکاتور بود - کاریکاتوری از محمد پیغمبر اسلام. سوئد کشور کوچکی است. باصطلاح در شطرنج سیاسی جهان، کمتر جای پای چشمگیری را میتوان از آن مشاهده کرد. آقای لارش ویلکس، هنرمند خالق کاریکاتور جنجال آفرین هم خود از هنرمندان درجه چندم این جامعه بحساب میاید. خود کاریکاتور، چه از نظر منتقدین و چه حتی از نظر خود طراح، نه در فرم و نه در محتوی، حامل ارزش هنری چندانی نبود. روزنامه محلی در شهر کوچک انتشار این کاریکاتور از این چهارچوب "کوچک" فراتر نمیروید. اما هیچ چیز مانع یک حمله، یک یورش وسیع ارتجاع اسلامی به کل این جامعه نگردید. بعد از یک ماه کشمکش پرسر و صدا، بنظر میرسد آنها از آسیاب افتاده باشد. دو هفته قبلتر کاریکاتور نیست مورد نظر، مجبور گردید بار و بنه خود را به سوی زندگی مخفیانه بپیچد. هفته قبل سخنگوی بزرگترین نهاد اسلامی سوئد به عنوان میهمان رسمی مراسم بازگشایی سالانه مجلس در صفحه تلویزیونها ظاهر گردید. روز گذشته، سالن ویژه ساختمان مجلس، در حالیکه مثلا دختران خردسال روسری به سر در کریدورها بازی میکردند، میزبان مراسم رمانیتک افطار بود. کسی چه میداند، شاید این صحنه ها خود گویای پایان کشمکش باشد. کشمکش جلوه های خطرناکی از تهدیدهای گروههای تروریستی اسلامی را هم بخود گرفت. کشمکش بر سر آزادی بیان متمرکز گردید. نه فقط دولت، بلکه جامعه سوئد تمایل و اشتیاهی چه برای نبرد و چه برای پیروزی را از خود نشان نداد. میشود امیدوار بود که این جامعه بلا را از سر گذرانده باشد، هر چه بود اما "آزادی بیان" پیروز صحنه نبود. تظاهرات اعتراضی هفتاد نفر مسلمان معترض و جریحه دار از انتشار کاریکاتور، استنارت تحرک را زد. اعتراض رسمی دولت جمهوری اسلامی که بطرز تعجب آوری، مبادی آداب بود هنوز خبر را از چهارچوب ستونهای حاشیه ای رسانه های سوئد فراتر نمیبرد. دخالت بیست و چهار ساعت بعدتر از جانب احمدنژاد، آنها با چاشنی همیشه آشنای "توطئه های صهیونیسم" گوش سیاستمداران سوئد را میپیچاند که مساله را باید جدی بگیرند. دو روز بعدتر پرچم سوزان مجاهدان پر شور پاکستانی نگرانی نسبت با

بالاگرفتن تشنجات را به همراه داشت. نفسها در سینه حبس شد، آماده باش برای حمله احتمالی و قریب الوقوع به سفارتخانه ها از جمله در تهران و کراچی مشهود بود. دولت سوئد و همه سیاستمداران در صدد همه "اقدامات لازم" برای آنچه که کاهش تشنج اسم گذاشته بودند، چشم به تهران دوخته بودند که ببینند روند اوضاع به کجا خواهد رفت. نشست وزرای خارجه کشورهای اسلامی - مرجعی که بندرت بر سر موضوعی میتوانند توافق داشته باشند - بیانییه شدیدالحنی را به اتفاق آرا مستقیما خطاب به دولت سوئد صادر کرد. آزادی بیان، هدف آشکار برای حمله ارتجاع اسلامی قرار گرفت. اینها میخواستند که اسلام از انتقاد و هر گونه خدشه ای مصون نگه داشته شود. اسلامیون تند و تیز بودند. آنها خواهان محکوم کردن رسمی انتشار کاریکاتور از طرف دولت، اعلام قوانین تازه در ممنوع ساختن توهین به مقدسات اسلامی و حتی تنبیه روزنامه چاپ کننده کاریکاتور گشتند. اما در عین حال راه را برای توافق باز نگه داشته بودند. ایجاد یک کمیسیون دایم در مجلس برای مقابله با احساسات ضد اسلامی در جامعه از امتیازات مورد نظر بود. آقای فردریک راین فلد، نخست وزیر سوئد با پرچم "همزیستی احترام آمیز" به استقبال تشنج رفت. او حساب دولت و سیستم حاکم را از حساب رسانه ها، که دولت در سوئد در مندرجات آنها دخالتی ندارد، جدا کرد. ایشان با "درایت" و با درس های تجربه کاریکاتورهای سال قبل تر در دولت همسایه - دانمارک - روسای مجامع اسلامی و سفرای کشورهای اسلامی را فراخواند. طنز تلخ و وارونگی ماجرا در این جا بروز پیدا میکرد که بناگهان و با یک چرخش "جامعه مسلمانان" قربانی قمداد میگشتند! کل کشمکش به صحنه ای تبدیل گردید که گویا مسلمانان، مسلمانان بیگناه مشغول در انجام وظایف شهروندی، بی جهت مورد اهانت و تحریک قرار گرفته اند. مسلمانان قربانی در این صحنه چیزی جز کمی "احترام" چشم داشت دیگری نداشته و ندارند. مگر نه اینستکه در این کاریکاتور، پیغمبر اسلام به شکل سگ، درست حیوانی که این دین به آن بشدت حساس است، تصویر میگشت؟ مگر نه اینستکه این توهین درست مصادف با ماه رمضان صورت میگرفت؟ به این ترتیب، کاریکاتور، پدیده آزادی

مجلس شاید گویاترین سمبل گستاخی بحساب بیاید. همه این نهادها البته که تهدیدات گروه البغدادی را محکوم میساختند. منت این نهادها برای تلاش در جهت تجدید نظر برادران "جریحه دار" در گروه البغدادی برای پس گرفتن فتوای قتل کاریکاتور نیست واقعا تماشایی بود و انعکاس "تشکر آمیز" رسانه ها از این نهادها تماشایی ترا منجی گری این نهادهای اسلامی بقول خودشان در این نهفته بود که دولت سوئد و نهادهای اسلامی از آنچنان حسن نیت و اعتماد و سوابق خوبی برخوردارند که لزومی ندارد برادران البغدادی از حد دندان قروچه فراتر بروند! این عبارات با حرف درشت و برای آرامش خیال افکار عمومی مکررا در رسانه ها نقش بستند! صد البته دولت سوئد، و هر دولت دیگری در خنثی کردن جانوران اسلامی از نوع البغدادی حق دارند انواع ابزارها را بکار بگیرند. صد البته باید خوشحال بود که دست البغدادی از جان و مال و شغل و امنیت مردم در همه دنیا کوتاه گردد. اما راهش روشی که دولت سوئد و دیگر دول بورژوازی اروپا در پیش گرفته اند نیست. این وضعیت محصول عقب نشینی های مکرر در مکرر و امتیاز دادنهای بیشتر و بیشتر اینها به اسلام سیاسی بوده است. انعطاف دولت و جامعه سوئد در مقابل اسلام سابقه دارتر و وسیعتر از آن بوده است که این دولت بتواند حتی در مقابل تعرض اسلام سیاسی از آزادیهای بیان شهروندان این جامعه بطور موثری دفاع کند. امسال برای اولین بار، در بیشتر از پانزده کمون روز عید فطر، همه مدارس و بر روی همه دانش آموزان بسته خواهد بود. تعداد کمونهای متعدد دیگری در راه است. در تمام مدارس حجاب دختران خردسال، محرومیت آنها از کلاسهای شنا و موسیقی عملا از رسمیت کامل برخوردار گشته اند. مدارس اسلامی خصوصی و با کمکهای دولتی یک پدیده جا افتاده بحساب میاید. برای اولین بار یک مدرسه عالی اسلامی و رسما با استادان ایرانی دست بکار شده است. میزان کمکهای مالی دولت به انواع نهادهای اسلامی برای اشاعه "فرهنگ اسلامی" و برای مبارزه با بدبینی نسبت به اسلام، رکوردهای قبلی را در هم شکسته است. همزیستی مورد ادعای نخست وزیر سوئد کاملا واقعی است. انصافا هم، همزیستی مورد اشاره، کاملا توأم با احترام نسبت به "جامعه مسلمانان" است. هر کس میتواند ببیند که چگونه نهادهای اسلامی جزو پدیده های نهادینه و جا افتاده در این جامعه بحساب میایند. انتظارات دولت از اینها و انتظارات

مقابل این نهادها از چرخاندگان این جامعه بر مبنای واقعی و مادی و گسترده ای استوار است. بیجهت نیست که در تمام طول کشمکش، همه احزاب پارلمانی و از جمله اپوزسیون "چپ" لب نگشودند. برای مراجع رسمی هنری و ادبی، برای مراجع دفاع از حقوق بشر، مراجع دفاع از حقوق شهروندان و غیره واکنش دیگری بجز واکنش دولت متصور نبود. برای اینها، بیرون کشیدن گلیم "سوئد" از دل بحران و از دست "بلیه" اسلامیون مساله اصلی را تشکیل میداد و نه سرنوشت پدیده آزادی بیان در مقابل تعرض جریانات اسلامی. برای چرخاندگان این جامعه، بحران بوجود آمده، یک بحران بی مورد و از جانب یک کاریکاتور نیست ماجراجو بود که تشخیص نمیداد که بازی با این "آتش" میتواندست عواقب سختی را برای خود وی و کل جامعه ببار بیاورد. این بحران میبایست پشت سر گذاشته شود. حل شود. آزادی بیان، در این میان محلی از اعراب نداشت. سرگذشت این کشمکش باید علی القاعده به هر هنرمند و شاعر و نقاش این جامعه تفهیم کرده باشد که مرزهای آزادی بیان در مقابل همه کثافت اسلامی را بیجهت به آزمایش نگذارد. در کشمکش اخیر، سیاستمداران سوئد و حتی الیت روشنفکران آن نشان دادند که تا اطلاع ثانوی تصمیم به درافتادن با مرتجعین اسلامی را ندارند. قربانی شدن آزادی بیان تنها یکی از نتایج این تصمیم است که با چشم باز آنرا میپذیرند. نشان داد دود رشد جریانات اسلامی مستقیما به چشم همه، چه مهاجرین و چه دیگر شهروندان جامعه میروید. کشمکش اخیر نشان داد که درافتادن با سموم و جریانات اسلامی تنها با تاکید بر هویت غیر مذهبی انسانها و سکولاریزه کردن کامل جامعه مقدور است. این آن نقطه شروعی است که ریاکاری سیاستمداران سوئدی را رسوا میسازد، دست همکاری با اسلام و دول و جریانات اسلامی را کوتاه میکند، و میتواند نیروی بیشتری را در سطوح مختلف وارد میدان نماید. لارش ویلکس، هنرمند خوبی نبود. کاریکاتور او چنگی بدل نمیزد. مشغله او در افتادن با ارتجاع اسلامی نبود. او در صدد فشار به دولت برای قطع دمسازی با اسلام و نتایج دهشتناک آن رو به کودکان و جوانان و زنان مهاجر نبود. اما لارش ویلکس در انتظار از دولت سوئد برای جریحه بیشتر در مقابل با اسلام و هشدارهایش در حملات اسلام سیاسی محق بود.

زنان عراقی: برای سیر کردن کودکانمان به تن فروشی روی آورده ایم

بغداد عراق (سی ان ان)

زنان صورت خود را نشان نمی دهند و مایل نیستند که از اسم واقعی آنها استفاده شود زیرا ترسیده اند و احساس سر افکندگی می کنند. برای سیر کردن فرزندانمان و برای کسب مبلغی کمتر از ۸ دلار در روز به تن فروشی روی آورده اند.

چه کاره باشم، مهم نیست که من چقدر از راه منحرف باشم، من یک مادر هستم!

او انگشتان خویش را به طور مضطربی گره می زند. همسر سوها فکر میکند زمانی که سوها در خارج از خانه است به نظافت اشتغال دارد.

خانواده کریمه هم اینچنین فکر می کنند.

می گوید "در ابتدا من خانه ها را نظافت می کردم اما مبلغ ناچیزی را به دست می آوردم. اهمیتی نداشت که چه قدر سخت کار می کردم اما باز هم به اندازه کافی به دست نمی آوردم."

کریمه که سر تا پا سیاه پوشیده است می افزاید "نه ماه پیش همسرم به دلیل سرطان ریه درگذشت و برای ما چیزی باقی نگذاشت."

او پنج فرزند از سن ۸ تا ۱۷ ساله دارد. بزرگترین پسر او می تواند کار کند اما مادرش برای او بسیار نگران است که او به خیابان برود برای همین می خواهد ترجیحاً خود را و نه فرزندش را قربانی کند.

به او زمانی که به نظافت اشتغال داشت پیشنهاد سکس در مقابل پول شده بود.

او به آهستگی می گوید "آنها از من سوء استفاده کردند. در ابتدا باره آن حرف نمی زند." من پیشنهاد آنها را رد کردم اما

من بعدا فهمیدم که ناچارم این کار را انجام دهم."

سوها و کریمه هر دو مشتریهایی دارند که با آنها هفته ای چند بار تماس می گیرند. زنان دیگر برای یافتن مشتری مجبور به رفتن به بازار یا دست نکان دادن برای اتوموبیل ها می شوند.

تن فروشی انتخابی است که زنان عراقی بیشتر و بیشتر برای زنده ماندن به آن روی می آورند.

سوها می گوید "تن فروشی در حال افزایش است. من این 'موضوع' را از طریق دوستانم فهمیدم و من دوست دیگری دارم که در وضع نامساعدی همانند من است و به دلیل شرایط، او نیز ناچاراً به این کار روی آورده است."

بر اساس گزارش سازمانهای بشردوستانه خشونت هزینه زندگی را افزایش داده است و فقدان هر گونه کمک دولتی برای زنان گزینه های معدودی به جای گذاشته است.

ینار محمد موسس سازمان آزادی زنان در عراق می گوید "در این زمان جمعیتی از زنان وجود دارند که باید برای زنده نگاه داشتن فرزندان خویش تن فروشی کنند. این یک تابویی است که کسی در باره آن حرف نمی زند."

او می افزاید "تعداد زیادی از زنان

وجود دارند که قربانی جنگ می باشند و بالجبار تن و روح خویش را فروخته اند و آنها از دست رفته اند. دیدن آنها ما را خرد می کند اما باید در این مورد کار کنیم و به همین دلیل ما تیمی از زنان فعال را سازمان داده ایم."

تیم او در خیابانهای بغداد به جستجوی این زنان می پردازند، زنانی که اغلب برای معرفی خویش احساس تحقیر می کنند. بسما رحیم عضوی از تیم ینار محمد می گوید "بیشترزنانی که خودکشی کرده اند و در بیمارستان بستری هستند، تن فروشی می کردند."

هدف این گروه این است که اطلاعاتی را درباره کیسهای معین گردآوری نموده و آن را به احزاب سیاسی ارائه کنند و همانطور که ینار محمد می گوید از آنها بخواهند که "بیایید به ما بگوئید که در این باره میخواهید چه کار کنید."

بسما رحیم داستان غم انگیز زنی را می گوید که در اتاقتی با ۳ فرزندش زندگی می کند، "این زن در حالی که سه فرزندش در اتاق هستند رابطه جنسی با مشتریانش برقرار می کند اما او فرزندان را وادار به ایستادن در گوشه های متفاوت اتاق می کند."

بر اساس گفته های بسما رحیم و ینار محمد بیشتر زنانی که با آنها مواجه می شوند به دلیل تلاش برای زنده ماندن در شرایط خطرناک و خشنی که در عراق است به تن فروشی روی آورده اند.

بر اساس گفته های بسما رحیم و ینار محمد بیشتر زنانی که با آنها مواجه می شوند به دلیل تلاش برای زنده ماندن در شرایط خطرناک و خشنی که در عراق است به تن فروشی روی آورده اند.

کار می گوید که ما این طوری به دنیا آمده باشیم یا اینکه در خون من بوده باشد."

کاری که او برای خانواده اش انجام می دهد دارد او را از بین می برد. "زمانی که سرم را به بالین می گذارم دنیا به دور سرم می چرخد و تمام وقایع از مقابل چشمانم میگذرد مانند اینکه من فیلمی را تماشا میکنم."

باشد. نه تنها این شیوه ای نیست که تقویت اعتراض و روحیه و اتحاد مردم را موجب شود، بلکه درست نقطه مقابل آن است و از جانب جامعه و مردم مردود است.

کمیته کردستان حزب حکمتیست

۳ مهر ۱۳۸۶

۲۵ سپتامبر ۲۰۰۷

ما مردم و جوانان و فعالین حزب حکمتیست و گارد آزادی را فرامیخوانیم که با ایجاد فضایی انقلابی با اتحاد و همبستگی و بسیج مردم علیه اسلامی کردن فضا و کتابخانه های مذهبی رژیم

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

اعلامیه کمیته کردستان حزب حکمتیست

نمایشگاه سیال کتاب های مذهبی در چند نقطه شهر سنندج و به مناسبت ماه رمضان توسط رژیم ایجاد شده است. دوشنبه ۲ مهر ۸۶ انفجار بمبی در نمایشگاه کتاب رژیم در میدان آزادی موجب آزار دهنده است. مردم حق دارند خساراتی به این محل و همچنین منجر به زخمی شدن دو نفر شد. واضح است بر پای این نمایشهای مذهبی و مضحک، بخشی از فضای تحمیق و اختناق و سرکوب شهروندان در ایران است. در حالی که کارگران، زنان و جوانان و مردم محروم و ستمدیده برای هر اقدام حق طلبانه ای باید از

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

Communist

Worker-communist Party - Hekmatist
www.hekmatist.com

لغو مجازات اعدام خواست فوری و بی چون و چرای بشریت متمدن

سازمان ملل صورت گرفته است. مردمی که ابعاد توحش میلیتاریستی سران دول غربی را دیده اند که با بمباران و اشغال عراق

بیش از ۶۵۰ هزار نفر از مردم بیگناه عراق را به خون کشیدند، /د/مه صفحه ۳۶ میدانند که به جانان نباید چشم امید دوخت. مردم مبهوت و مرعوب از استیصال، ممکن است به هر طنابی برای نجات دست ببرند. اما مردم جهان و مردم ایران میدانند که این طناب آنها نیست. مجمع عمومی سازمان ملل برای نجات، در بهترین حالت منجی موعودی است که هرگز نخواهد آمد و نباید به آن چشم امید دوخت. باید حقایق مربوط به این نشست ها را در مقابل چشمان همگان قرار داد. مردم جهان از واشینگتن تا تهران و لندن هرگاه قدرت واقعی شان را بکار بگیرند میتوانند برای همیشه اعدام و گرسنگی و جنگ را به تاریخ بسپارند. این کار بشریت متمدن و در راس آن کمونیست هاست که با به میدان آوردن قدرت مردم، قدرت طبقه کارگر، و با به زیر کشیدن همه حکومت های اعدام، اسلامی و غیر اسلامی، غربی یا شرقی، جهانی بدور از اعدام و جنگ و تباهی برای همه بسازند. در این مسیر هر تلاشی برای زیر فشار گذاشتن دولتهای مجری مجازات اعدام و برای توقف فوری این مجازات وحشیانه، شایسته پشتیبانی است.

حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست
۱۶ سپتامبر ۲۰۰۷

کمیون های حقوق بشری سازمان ملل در دفاع از حق انسان و علیه اعدام است! مردم ماحصل مصوبات نشست های سرکردگان جنایات علیه بشریت از جمله در موارد "علیه تسلیحات کشتار جمعی" و "علیه تسلیحات اتمی" را به چشم خود دیده اند! و دیده اند که جهان پس از این مصوبات بین المللی، و از جمله به بهانه اجرای این مصوبات، بیش از پیش به منجلابی خونین و میدان توحش میلیتاریسم غرب و تروریسم اسلامی تبدیل شده است. اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، جلسه ای برای بهبود وضع مردم نیست، مردم این را میدانند. این اجلاس همچون نشست سران هشت کشور صنعتی، نشستی برای بررسی و حل و فصل رقابت ها در کمپ سرمایه است که نتایج آن تا امروز، برای مردم جز ناامنی و جنگ و کشتار بیشتر نبوده است.

سازمان ملل تاریخ را نمی سازد مردمی که بمباران مدرسه و خانه و بیمارستان در اردوگاههای فلسطینی، بمباران بلگراد و بغداد، بستن آب آشامیدنی و دارو به روی میلیونها کودک در عراق، و تخریب کامل جامعه چند میلیونی عراق را در مقابل چشمان خود دیده اند، جانان را به خوبی میشناسند و میدانند که این جنایات با تکیه به اراده و تصمیم جمعی اصلی ترین نیروهای همین

خود دولتهای مبتکر این قطعنامه در سازمان ملل، ندارند. قطعنامه سازمان ملل برای توقف اعدام، پروسه بحث و بررسی و حتی تصویب آن، در بهترین حالت چیزی جز چشم دوختن به سازمان ملل و نشست "در انتظار" منجیان موعود را نصیب مردم جهان نمی کند! مردمی که از منجلاب اعدام و کشتار و تباهی به تنگ آمده اند را در تنهایی خود و در جستجوی راهی برای مقاومت، چشم انتظار سازمان مللی خواهند نشاند که در سیر بررسی قطعنامه و جلسات مجمع عمومی اش هر هدفی جز تعقیب جدی توقف مجازات اعدام در سراسر جهان را جستجو میکند. آیا بررسی و تصویب این قطعنامه قرار است موجب امتیازگیری اتحادیه اروپا (همان حامیان و شرکای تجاری تروریسم اسلامی) از دولت اعدام در چین باشد؟ یا با استفاده از آن طی یک مانور سیاسی مثلا قرار است دولت اعدام در آمریکا، از رقیب بغل دستی اش امتیاز نظامی بگیرد؟ آیا قرار است این قطعنامه وسیله ای برای پیچاندن دست دولت منفوری در یک نقطه پرت از جهان باشد تا خاصیت ماشین نظامی آمریکا را به همگان "قبولاند"؟ اینها از جمله سوالات بازی هستند که آینده به آنها پاسخ خواهد داد. آنچه امروز روشن است بی موضوعی

هر فشاری بر دولتهایی که هنوز این مجازات وحشیانه را اجرا می کنند قاطعانه پشتیبانی میکنند. در روزهایی که در ایران طناب های دار اسلامی در ملاء عام برافراشته شده است و بنا به گزارشهای رسمی تنها در یک ماه گذشته ۲۱ نفر، و از شروع سال جدید میلادی ۱۸۹ نفر توسط چوبه های دار یا سنگسار در ملاء عام اعدام شده اند! در شرایطی که جمهوری اسلامی در میان همقطاران جنایتکار خود در جهان، کرسی اول در تعداد اعدام و بخصوص اعدام کودکان را به خود اختصاص داده است! در چنین شرایطی، پرتاب هر مشت، سنگ و خش و خاشاک و هر کلام اعتراضی به سمت حکومت جنایتکاران در ایران و سایر دولتهای مجری مجازات اعدام، در چین و آمریکا و پاکستان و ژاپن، به راستی نعمتی است! اما مدافعان راستین "توقف مجازات اعدام" ضمن حمایت قاطع از هر قدمی که در این راه از طرف هر نیروئی برداشته میشود، در عین حال موظف هستند فشار خود را بر سازمان ملل و دولتهای مبتکر قطعنامه توقف اعدام نیز بیشتر و بیشتر کنند. کمیون سازمانهای غیردولتی حامی قطعنامه سازمان ملل، تصویب این قطعنامه را گام مهمی در لغو مجازات اعدام در سراسر جهان میدانند. این ادعا را

لغو مجازات اعدام خواست فوری و بی چون و چرای بشریت متمدن کمپینی برای روز ۱۰ اکتبر، بعنوان روز مبارزه علیه مجازات اعدام و تلاش برای توقف فوری احکام اعدام در جهان، توسط عفو بین الملل و ائتلاف جهانی علیه اعدام که ائتلافی از ۶۰ سازمان و اتحادیه و گروه غیردولتی است، فراخوانده شده است. این کمپین به تبع یکی از جلسات اکتبر نشست مجمع عمومی سازمان ملل براه افتاده است که طی آن قرار است از جمله قطعنامه ای برای توقف مجازات اعدام در دستور قرار گیرد. مبتکر این قطعنامه دولت ایتالیا، و حامیانش در اتحادیه اروپا، است.

حق حیات در صدر حقوق بدیهی و اولیه هر انسانی است. مجازات اعدام خشن ترین شکل نقض این حق غیرقابل نقض، از طرف دولتهاست. مجازات اعدام قتل عمد سازمانیافته دولتی و ننگ بشریت متمدن امروز است. حزب حکمتیست در برنامه "یک دنیای بهتر" و "بیانیه حقوق جهانشمول انسان" بر حق حیات انسان و بر ممنوعیت و لغو مجازات اعدام تاکید کرده است. مجازات اعدام و زیرپا گذاشتن حق حیات یک انسان به هیچ بهانه ای و تحت هیچ شرایطی قابل توجیه نیست. حزب حکمتیست به هر تلاشی در راستای توقف مجازات اعدام ارج مینهد و از



تلویزیون پرتو

سیمای حقیقت، سیمای آزادی و برابری، سیمای کارگر و سیمای سوسیالیسم

حقایق ایران و جهان و راه نجات از نکبت جمهوری اسلامی در برنامه های تلویزیون پرتو ارائه میشوند

برنامه های تلویزیون پرتو هر شب از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ شب بوقت تهران از کانال ۶ روی ماهواره "هات برد" پخش میشود. این برنامه روز بعد ساعت ۲ تا ۳ بعد از ظهر به وقت تهران تکرار میشود.

علاوه بر این روزهای جمعه تلویزیون پرتو از ساعت ۷:۳۰ تا ۸:۳۰ شب به زبان کردی نیز برنامه دارد. مشخصات پخش به شرح زیر است:

با تلویزیون پرتو همکاری کنید و مشخصات پخش برنامه های این تلویزیون را به اطلاع عموم برسانند

به سیمای آزادی و برابری کمک مالی کنید. کار تلویزیون پرتو نیازمند کمک مالی شما است

<http://www.hekmatist.com/tv/>

Satellite: Hotbird 8
Orbital Position: 13 degrees East
Transponder: 14
Downlink Frequency: 11 470
Downlink Polarity: Vertical
FEC: 5/6
Symbol Rate: 27,500